BIBLIOTHECA INDICA

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVI KABÍR AL-DÍN AHMED.

PART II.

PRINTED AT THE URDOO GUIDE PRESS.

CALCUTTA:

1874.

حصه دوم

منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافی خان نظام الملکی

در

احوال سلاطین تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظهر العجایب

مشهور بمطبع اردوگائید طبع شد

کلکته سنه ۱۸۷۴ع

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر خلاصهٔ دودمان سلاطین خلد مکان - و زبدهٔ ثمر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زیبندهٔ افسر و
اورنگ ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازي که بواسطهٔ یازدهم با میر تیمور میرسد

اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابو المظفر
محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازي پردازد
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعهٔ کمالات صوري و معنوي
از علم با عمل و شجاعت با تدبیر و زهد و تقوا بزبان قلم دهد از سر رشتهٔ
اختصار دور می افتد اما کلمهٔ چند خالي از تصنع عبارت باحاطهٔ
تحریر می آورد - اولا از ابتداي نشو و نماي ایام شباب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبهٔ مي نمودند که تا انقضاي روز کار حیات
بارجود مشغلهٔ جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت
نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
نیالوده و سواي بعضي امور لابدي سلطنت که در حق وارثان ملک
در مقدمات ملک داري و ملک گیري اهم ست و کمتري از فروع

روایان سلف ازانها ضبط خود توانستند نمود ودر اجراي احکام اسلام و تقویت دین متین محمدی و تمیت اوامر و مناهي الهي چنان تقید بکار مي برد که صیت نیکنامي دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگي در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگي که با فیل دیوزاد مست جنگي بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده بگذارش در امده و محار باتیکه در زمان شورش عارضهٔ اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچنین نهنگان دریاي غیرت که هریکي شیر بیشهٔ شجاعت و تهوري خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا بر داشتن و در عین تفرقهٔ معرکهٔ رزم سر رشتهٔ بزم‌تردد از دست ندادن بجز تاییدات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود • بیت •

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمله اسرار ملک

بآهن رسد گرز عدلش خبر • بپاي درخت آب گردد تبر

کند سیل اگر خانهٔ را خراب • شود زهرهٔ ابر از بیم آب

باقي ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف داشته بتحریر اصل مطلب مي پردازد •

اگرچه خلاصهٔ سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشتهٔ بیان نکشیده اند

ه بي پايان اما راقم حروف بقدر مقدور دست و پا زده
يش تمام و تفحص تام بعضي مقدمات و واقعات قابل
ه از السنهٔ کهن سالان ثقه مسموع نموده و از اهل دفتر و
کار کل تحقیق کرده و درین مدت برای العین مشاهده نموده
و رخوشه چینان بي بضاعت از صد يکي بزبان خامه ميدهد •
سخن سنجان گنج معاني و مطالعه کنندگان دانش پژوه عيب
التماس دارد که اگر بسبب زنجيرهٔ بند سر رشتهٔ سوانح بدست
مدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد يا از روي تاريخ
يگر در مقدمات جزئي اختلاف بنظر آيد چون در کتب معتبر
ير نيز بسبب اختلاف روايت تفاوت ميباشد معذور دارند •

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بيست و هشت در مقام
دهود که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاريخ
ولادتش آفتاب عالمتاب يافته اند - درايامي که آن زبدهٔ دودمان
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حيدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلي حضرت باحاطهٔ بيان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجري مطابق سال سي از جلوس اعلي حضرت
که من بعد بفردوس آشياني و آنچه بتقاضای مکان در تنگنای
عبارت گنجد بزبان قلم جاري خواهد گرديد بمهم بيجاپور مامور
گرديد - بعد ترددات نمايان که قلعهٔ بيدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ
کلياني را بتصرف والا درآورده بصوبهٔ ظفرآباد (1) مسمی ساختند -

---

(1) ن - بصوبهٔ ظفر اباد و محمد اباد مسمی ساختند •

بعده بتسخیر قلعهٔ بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی
وکوشش درین محاصره بظهور آورده بتحریر تفصیل آن از
سر رشتهٔ سخن دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که
بپای قلعه رسانده کار بر محصوران تنگ آورد و مفتوح گردید
بامروز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته الماس هم
بمیان آورد خبر مرضش از نوشتجات حضور بوضوح پیو
خلاصهٔ کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه
و شصت و هفت هجری عارضهٔ بدنی رو داد و امتداد مر
بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حد
رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه
ولیعهد مستقل خود را می گرفت و درایام صحت نیز زمام
اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفی
مشرب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده
رسالها درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان دم
موافقت و مرافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا ایلچیان
عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تردد قاصدان و مسافران بنگاله
و احمد آباد و دکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجات
اخبار شرر بار خلل افزای مذکوره بذات چوکی زبان انتشار
یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای
مالگذار و مفسد پیشگان واقعه طلب راه یافت و فتنه جویان
هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر

داشتند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و
مراد بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت
م چشمي همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامي
...مي دفعي بر خود سکه زده گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم
ار و پتنه گردید و صدای کوس مخالفت او مخالفان بهادر
اطراف تا دارالخلافت رسید و حضرت فردوس آشیاني که با
شکوه از ابتدا محبت والفت بافرط داشتند و اکثر درهمه امور
رداري او مي کوشیدند دریدوقت که از انحراف مزاج بحال
، نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر ، قبول التماس او
جه شدند - وازانکه دارا شکوه از جوهر ذاتي محمد اورنگ زیب
در عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بربان قلم جاری گردد
نگارش خواهد آمد نظر بر ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه
توهم مي بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتدا
امراي نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان براي تسخیر
بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحش
انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقدهٔ تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار
باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه
نقد و جنس بوعدهٔ اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصرهٔ بیجاپور
برخاسته بهخجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که
دارا شکوه بارادهٔ متصرف شدن خزانه فردوس آشیاني را از دارالخلافت
شاه جهان آباد بمستقر الخلافت اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول
سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه جیسنگه را با چند امیر

دیگر، فوج سنگین بسرداری سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع
نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد
شجاع با لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف
در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصلهٔ یک کروه
فرود آمد . راجه روز دویم بعدم شهرت جنگ و اشتهار تبدیل
ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع
در خواب غفلت و نشا آلودهٔ خمار دو شینه بود جلو ریز رسیده
و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتی
از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه
خود را با خدمهٔ محل و همراهان خاص بنواره رسانده سوار کشتی
شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه
و کارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد
شجاع از صدمات فوج پادشاهی تا بنگاله بند نگردید - و آن ولایت
بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان
نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباد روانه نمود -
دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را
قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که درهمان ایام که سلیمان شکوه مع
راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با
قاسم خان و توپخانهٔ حضور و چند هزار سوار و توپخانهٔ خود و چند
امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود
که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت
سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم ده برآوردن
می فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدی مقا
نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحق
که زهرهٔ او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گ
مرا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلا
گردی با این همه کم ازدین و رسوخیت او در خدمت محمد
بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشتهٔ .
بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون ارادهٔ فاسد در
نموده سر مهر گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار بر
بدست چوکی داران که درچنان هنگامه برای جست و ج
خطرها و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طل
آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی
که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاولان رسیدند که علی نقی کلا
بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل
رخت ندادند - او نیز بسزاولی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور
ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
دربار پوشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رساند - محمد مراد بخش
که بغضب و قهرآلود برچهی در دست گرفته برکرسی نشسته بود
از علی نقی سوال نمود که شخصی که بارادهٔ نمک حرامی قصد
فاسد در بارهٔ ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی
ازانکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو سر
احترام خدمت پدر بسته بسزای خبره سری آن مست
و غیرت بر خود رائی آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد
مبارزت حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه
عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از
حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخذ
دولت آن برادر از ان برگزیدهٔ اخوان بنای کعبة الله حاصل نموده
مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته با فوج شار
و لشکر آراسته ازین راه بقصد تادیب کافر بی ادب بعزم جسور
مرحله پیما گردند - و ما از آن طرف آب نربدا رسیده دانند - و فوج
سرج و توپخانهٔ جهان آشوب که همراه داریم مصالح مقام خود دانند
و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه
وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
در فکر گرد آوری لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تدبیر
عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد
معظم را برای حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد
اکبر را که در همان ایام آن نخل نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم
در حدیقهٔ آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقی خواجه منظور با دیگر
پرگیان حرم در قلعهٔ دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر
جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
وزارت او بود بمقتضای مصلحت و رفع بدنامی براهنمائی او بطریق
محبوسان در قلعه فرستادند و غرهٔ جمادی الاولی شاه زاده محمد

با نجابت خان و جمعی از امرای پنجهزاری و هزاری معاون نموده روانه - و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او دیوان تا انقضای روزگار از جملهٔ کارنامه‌های زبان زد پادشاه خواهد ماند بجوهر شجاعت و جانفشانی او که عمدهٔ کاردانی ملکی و مال داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز بمودند در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امرای کار از دیده وده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور عازم دار السرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی باراده باطنی خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند ماذون نگردیدند بعد تملق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود جریده بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما دست بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک داده وداع نمودند و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

مخاطب بوزیر خان ساخته برای بلند پست صوبهٔ برهـ
داشته‌رایت ظفرآیت طرف دارالخلافت برافراشتند - و همان
... ناپسندیده مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه
... ساخته بود و اعلی حضرت اورا مرخص و مطلق العنان کرده
بودند بطریق یاغیگری خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
مهاراجه جسونت و قاسم خان تا اجین مفصل اطلاع داد ...
تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند
و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که بنت صبیهٔ او بحبالهٔ مکانی و صبیهٔ دوم بمراد بخش
منسوب بود در برهانپور مانده و ارادهٔ رفاقت ندارد - شاه زاده محمد
سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعهٔ
ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اضافه
و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع
شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامهٔ محبت آمیز از احمد
آباد بر آمده بود بستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
و از هر دو طرف گرمی اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت
بمیان آمد و از سر نو عهد و قرار و کفالت بمدد کلام الله بمیان آوردند -
میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقارهٔ و میر
شمس الدین بخشی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
عبد الرحمن ولد سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
دلاور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
خاص حکم نمودند - چون بر سر معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان دریا بسمت شده بود که باد و آب را نگذاشتم نزد عبور متعذر
می‌نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت همت‌کیشی اجین مهرزاده
جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر و نمی
می‌یابد مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه مذکور کور قلعه‌دار
ماند و آگاهی یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود و قاسم
خان که از شهرت بر آمدن سواری محمد مراد بخش از احمد آباد باستقلال
شده بود چون محمد مراد بخش راه زمستان بتفاوت هفت کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهر بودند از مشاهدهٔ
عسکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازهٔ تزلزل افزای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان کب نام برهمن را که در شعر هندی و زبان‌آوری شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عیادت حضرت ولی‌نعمت و مرشد و قبلهٔ دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
ارادهٔ مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
همرکابی حاصل نماید والا از سرراه کنار احتیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آراستن توپخانهٔ خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را با جمعي از امراي رزم آزماي مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان کوه شکوه تعین نمودند - ذوالفقار خان ترف محمد بیگ را با چندی از مهاداران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلي خان را مع توپخانهٔ پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را با بعضي دلاوران کار زار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امراي جان نثار ودلیران شیرشکار که از تعداد و توضیح اسم هرایك پردازد سررشته اختصار و طول کلام منجر میگردد معرکه آرا گستند - و خود بهمعناني فتح و نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعي از امراي رزم آزماي کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف مهاراجه جسونت نیز با راستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانهٔ عظیم بادشاهي و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسره و یلتمش آراسته فیلان مست جنگي کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ هر دو فوج و سردار علحده ساخته خود با چند هزر راجپوت جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکه کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغهٔ توپخانه حکم نمودند که به پیغام بانهاي آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که مقدمهٔ شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم دارو گیر

ساختند - و هر ساعت نائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می گردید تا کار تیر و سنان بجان ستان رسانیدند - از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهای سران نامدار که از تن جدا نگردیدند - از غضب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از حادثهٔ زمین لرزه می دا بیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و نام نشان تند خو که بدر از خون پسر تشنهٔ نیکنامی بخون عدو و پیشانی نشیبان دشان [illegible] روئی می دانست چه دلیریهای بهادرانه که بمعرکهٔ کارزار بظهور نیاوردند

* بیت *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چو شمشیر آهن دل و سخت روی
بتیر و غا جمالی همقدم * همه بسته چون موج دامان بهم

خصوص از جملهٔ راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاده و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال سنگه جهاله (2) و دیگر راجپوتان بی باک سفاک رام رام گویان اسپها دوانیده دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش زنند بر توپخانه ریختند و از حملهای پی در پی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تقدیم مراسم شرط جانفشانی بقدم رسانید و عرصه بر هراول تنگ دیدند و کار بجائی کشید که ذوالفقار خان دستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته با اکثر بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته بموافقت چند از ذوی بیسگان عقیدت کیش پیاده

---

(2) ن - دیال داس جهاله *

قدم پیش گذاشته کار زار رسانده نموده زخم کاری برداشته سد راه سیلاب بلای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگی میدان تا بیک موج بلقمش بدو رسید و صدای دار وگیر تا عرصهٔ زمین بر چرخ برین پیچید - و بادشاه زادهٔ محمد سلطان و نجابت خان با همراهان بدفع آن ضلالت کیشان درآمده چون کوه وقار از جا در نیامدند - و غلبهٔ راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ میر خوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده یکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که نبرد وجانفشانی بظهور آوردند گرد ادبار کفار را بسم شیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن چون آن جلادت وکوشش هردو گروه مشاهده نمود فیل سواری خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمی همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدومال هرلحظه اثر غلبه بر معلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بیشمار علف تیغ و هدف تیر و سنان مبارزان گردید

* بیت *

زبس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ننگ

فتاد آنقدر کشته درکار زار * که شد بسته راه گذر بر سوار

از خون رخسار و بدن دلاوران صفحهٔ روی زمین را سرخ روی تازه برروی کار آمد و برای طیور و وحوش ان قطعهٔ زمین از گوشت کشتگان مردو طرف ذخیرهٔ طعمهٔ سالها آماده گردید معهذا راجپوتان دست از یراق کوته کوتاه نکرده پای ثبات از پای جهالت بر نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت آمده بغارت و تاراج پرداخت و در انجا محاربهٔ عظیم با راجپوتان رخ نمود و جمعی مثل دیبی سنگه و برموجی و مانوجی و غیره که با هشت هزار سوار برای حراست بنگاه مانده بودند بمقابله و مقاتله که دال مردانگی ازانها بظهور آمد و مکرر خود را دخیل محمد مراد بخش رسانیدند بیشتری از انها رخت هستی خود را بباد فنا دادند مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان معتبر آن قوم میگرفت بطور نوعی بجنگ و پاس آبروی ناموس بعد دادن تن از اسپ فرود پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش رسانیده فرمان الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان خواسته مامون گردید - و دیگر ترددی که ازان نتیجهٔ دودمان تیموری در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بترقیم تفصیل آن می پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهای صف ربای بیابی آن بهادر شیر شکار مکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تمام بحال آن جماعهٔ بد انجام راه یافت و از راجپوتان دو نهاد پشتهٔ پشته کسته هرطرف افتاد و ساعت بساعت تاریکی غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل بگردید تاآنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲ مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ چهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت وخیم جاگرفت و برخلاف دستور راجهاي نامدار عار فرار از معرکهٔ کارزار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمي را برخویش پسندیده از طعن همچشمان نااندیشیده قبل از انکه فوج همراه او هزیمت نماید بجاي قشقهٔ صندلی سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشاني خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهي و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هریکي بطرفي شتافت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ صداي شادیانهٔ فتح و فیروزي بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران واستران پر از بار وتمام کارخانهٔ پادشاهي ودارا شکوه بعد حادثهٔ تاراج وتصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ زهیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
زدشمن کسي بخت اگریار داشت • همي سربدر برد وسامان گذاشت
بدست اندر آمد بسي بادپا • ز خون جمله رادست وپادر حنا

در عالمگیرنامه مندرج است مع فرامینی که بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعي از سرداران باحاطهٔ شمار درآمدند و ازین طرف سواي مرشد قلیخان دیگري بکارنیامد - و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهاي نمایان بر داشته از مرهم لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب اللسان گشتند - و شاه زادهاي والانسب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفي بطريق مرهم بها براي همراهان محمد مراد بخش مع چهار فيل باساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع آلات ولآلی آبدار در جلدوي تردد نمايان محمد مراد بخش فرستادند آري گفته اند • بيت •

همين تا برايد به تدبير کار • مداراي دشمن به از کارزار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطاي لک روپيه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطاي خدمت ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سربلندي دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان و انواع مرهم لطف و احسان تسلي بخش گرديدند - بهمين دستور در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد سلطان و ديگر امرا که بعطاي اضافه و خطاب و نقد کامياب ميگرديدند مي فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسليمات بجا آرند - بخرابهٔ کلان خوافي که خالوي محمد زراق مي شد اصالةً ديواني احدين که بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدي وجنسي مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اولا ارادهٔ غلام اين ست که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدويان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر کدام وقت التماس و درخواست مصالح و کومک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن سعادت خود خواهم دانست بعد ازين التماس بخطاب کفايت

خان و عطاي خلعت و اسپ و فيل مفتخر ساختند - و عالم سنگه را كه زميدار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگي و عطاي خلعت و فيل و شمشير و جمدهر و كمر مرصع و جيغه و دكدكي و گوشوارهٔ در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه كفايت خان تعيناث فرمودند - و بيست و هفتم رجب از كنار دارالفتح اجين كوچ فرموده به بيست و هشت كوچ در سرحد گواليار مضرب خيام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازي بخشيدند - چون از طرف دارا شكوه احتياط معبرهاي آب بعمل نيامده بود به صف شكن خان داروغگي توپخانه عطا فرموده حكم نمودند كه با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطريق استعجال از گذر بهدوريه عبور نمايد - غرهٔ رمضان المبارك لشكر ظفر قرين از آب چنبل عبور نمود و خود روز دويم آن از آب گذشتند *

چند كلمه از وقائع دربار اعلي حضرت آنكه چون هواي گرم اكبرآباد بمزاج پادشاه موافقت نمي نمود و پارهٔ صحت يافته بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شكوه كه در ابتدا ازين حركت مانع بود و مصلحت نميداد خبر هزيمت مهاراجه شنيده سراسيمه گشته چون هوش باختگان بالحاح و لجاجت پدر بزرگوار را رنجنده از مابين راه مستقر الخلافت برگردانيد و خود در كمال اضطرار تهيهٔ پيكار گرفته با همه امراي نامدار ركاب بادشاهي و قديمي و جديدي خود كه از شصت هزار سوار تجاوز مي نمود مع جمعيت توپخانهٔ جهان آشوب روانه گرديد - از فيلان گردون هيكل مست جنگي كه دشت و صحراي سبز را سياه نموده بود

چه تعداد نماید - چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر اورا در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکی نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند اورا بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند موریس آشبانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیادهٔ مادهٔ ستیزه وخیره ساختن هردو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باراده صلح و فهمانیدن هردو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانه بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمزبانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکاش آن درمیان آوردند خان‌جهان که حالوی خلد مکان می شد از اخلاص نه دلی بمحمد اورنگ زیب ... نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهدهٔ اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان‌جهان برده مغضوب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که بای کنکاش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن پیشخانه فائده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره
بندهای بادشاهی و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود
که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط
در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
برگشته عازم حضور بود چند روز که دربن ضمن بعضی سرانجام سفر
نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
بکوچ متوجه استقبال و قتال هردو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هردو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل
هم فرود آمدند - فرستادن فوج برای بستن معبر اصلا فائده نه بخشید
و دارا شکوه در تهیهٔ فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه
پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین
را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطهٔ شمار فرو گرفت
دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش زره و
بکتر فولاد پوشان علاوهٔ آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه
در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان
طرف حرکت سوای نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام
شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین‌کلاه آفتاب بامیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان ونمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق برآورد خلدمکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقار خان وصف‌شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فدائی خان بیگر را عرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان‌خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفر خان بارهه و شجاعت خان وغیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رونق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش باسرداران نامی خود درجونغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او وشرزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جا بجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هرقوم خصوص سید دلاور خان خاندیسی که برتهوری و قدرت خاندان او اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بمعنانی توکل و همرکابی قلم و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوي بیشکوه قدم پیش گذاشته چون کوه شکوه معرکه‌آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگي لشکر پنج خمه فوجهاي هراول و برنغار و جرنغار و یالمش و چنداول آراسته توپخانهٔ جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگي پیش رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در ان روز بالاو همرکاب بودند در وسط روز که‌آفتاب جهان‌سوز عالمي را از تب و حرارت بیتاب داشت خود در قول جاگرفته در حالتي که سعادت و اقبال چون سایهٔ زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگي ایام در خانهٔ هبوط و وبال سیاهي میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گولهٔ توپ شور دار گوش نبرد آزمایان هردو صف گرم ساختند و هردم و هر قدم آتش جنگ در معرکهٔ نام و ننگ هرا و طرف شعله افروز میگردید تا کار بکار دار تیر وسنان جان شکار انجامید و از هردو طرف چندین هزار تیر جگر دوز در هواي سینهٔ مخالفان بد روز بپرواز در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت * بیت *

سپاه از دو رو تیغ درهم نهاد * زره دیدهٔ از بیم برهم نهاد

دولشکر بصحرا کشیدند فوج * دودریاي آتش بر آورد موج

دوفیل ازدوسو درخروش آمدند * چودریاي آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعنانی رستم خان دکهني بود با ده دوازده هزار سوار بر توپخانهٔ محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد افگنان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زادهٔ محمد سلطان هم اول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رو داده -

دریں ضمن مبارزی اقبال عدو مال گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوز عالمگیر
برخاسته پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افکن پایهای زهرهٔ آن رستم زمان از جا
نرفت و عنان جرأت از مقابل هرزلی نکشیده عرصهٔ برنغار که بهادر
خان که دران فوج بود برآورده بکارزار رستمانه پرداخت و بهادر
خان با جمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هر ساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو
طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک بود که تزلزل تمام در استقامت
فوج هراول راه یابد درین حالت اسلام خان و سید دلاورخان و
دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
صادق با فوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیده
بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند و عدی
دار و گیر دران دشت پروحشت بپیچید • بیت •

برآمد خروشیدن گیرودار • درآمد بزنهار ازان روزگار
ز خون یلان خاک آغشته شد • تو گفتی زمین ارغوان کشته شد

درین دار و گیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید
دلاور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالی و از
خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
در باخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و عرب بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخرالامر
رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهرشکوه نیز از جا رفت -
دارا شکوه از منکوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را
مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار
شجاعت و تهوري از توپخانهٔ خود گذشته مقابل توپخانه و هراول
پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهاد آن بزدن بان و گولهٔ
توپ و تفنگ و حملهاي صف رباي پیاپي چنان بمقابله پرداختند
که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عنان عزیمت طرف محمد
مراد بخش منعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل
آن شیر معرکهٔ وغا رسانید و هردو صف باهم درآمیختند و خلیل الله
خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک
کماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر
باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید
که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و
نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل
آن بهادر فیل افگن برگردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر
در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان
بتهوري شهرت تام داشت سهرهٔ مروارید ببیش قیمت بر سر بسته
رخت زعفراني با همه همراهان بدعوی پردلی پوشیده جنو ریز
خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و
گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی درسرداری و
برچهی طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهاوت بمهابت تمام

بانگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حملهٔ
اورا رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانهٔ
زین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن شیر مرد عربی اندیش
بودند بشمشیر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
فیل محمد مراد بخش را کثرت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
چه در عالمگیر نامه درج است که دریں حالت خلد مکان خود را
بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
نبرده همرکاب آن پادشاه زادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموع گشته و نیز از زبان ثقهٔ دیگر
ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
یک گز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستخیز
عظیم دران عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت
نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *

ز بیداد تیغ جدائی فگن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن

راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای
مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ سنگه
راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل
اقدام نمود خلد مکان از جرأت وجلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
بهادران گردد فرمودند که تا مقدور زنده دستگیر سازند اما هواخواها
رکاب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و درهمان آوان داروگ
که بار دیگر رستم خان خود را بمقابلهٔ دلاوران معرکهٔ نام و ننگ
رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمانهٔ بهادرا
رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه ازو قوي بود باراجه ستر سا
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید ناهر خان و یوسف خان برا
دایر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتّهه
داس گور و راجه شیورام زخمهای کاری برداشتند - داراشکوه از مشاهد
کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم وسراسیمه
مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند دریں ضمن صدمهٔ با
آتش نشان به حوضهٔ فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل
فرود آمده درکمال اضطرار که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی پروا
خود را بنسپ رساند - از ملاحظهٔ این اضطراب بیوقت و تجدید
سواری که سپاه از دور حوضهٔ سواری او را خالی دیدند دل نشا
نیز بموافقت سردار از جا رفت ودر فکر فرار افتادند - ودر همان حا
یکی از خواصان او که ترکش برکمر داراشکوه می بست گولهٔ قضا ب
رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حا
هواخواهان اطراف نیز درکمال سراسیمگی ثبات قدم از دست دا
بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدربردن ازان معر
جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهدهٔ متفرق شدن سپاه
استقلال باخته لشکر نقد حیات مستعار را برامید سلطنت بس

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز بدین
حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که درطریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد ماهواران بامیدی پیش
گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم
رسانیدند

بیت ॥

قرین شد بهم این دو فتح غریب ॥ که نصر من الله و فتح قریب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازهٔ قیاس از
فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورد
چون سوای خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذرانیدند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان
چابکدست را حاضر ساخته سر او بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه
زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می
نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بران سوار بود ازبسیاری
تیر حکم خار پشت بهم رسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه درکار خانهٔ دولت خانهٔ قلعهٔ دار الخلافت بطریق یادگار

و کار نامهٔ تهوری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ سیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش مادهٔ نساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و بادشاه بیگم همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمهٔ سرکشي سادات بارهه آن حوضهٔ مشبک شده را نشان میداد - القصه از جملهٔ عمدهای خلدمکان خواجه خان و راجه مانسنگه هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از انکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد افتاده بود بیدست امرا و نوکر عمدهٔ محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتارگردید و از لشکر دارا شکوه سوای عمدها که بزبان خامه داده آنقدر سوار و پیاده کشته شدند که باحاطهٔ حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با دو هزار سوار بي سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکبر آباد رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالیمقام نرفته در حویلی خود فرود آمد - هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تازه فرستادند بعذر دفعیه نمودهٔ همان شب بعد انقضای سه پهر با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمهٔ محل - از جواهر و زیور و اشرفي وطلا و نقره آلات ضروری هرچه توانست بالای

ومال و شتران و استران بار کرده باخود گرفته از شهر بر آمده راه شاه جهان آباد بقصد دار السلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل سوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی کارخانجات فرستادهٔ فردوس آشیانی باز رسیدند •

وحضرت خلد مکان بعد از فراغ فتح عریضهٔ مشتمل بر ارادهٔ خود از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف وحشت انگیز و مانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه و به تنبیه رسیدن او و بازرسیدن دارا شکوه بافوج عظیم بقصد مانع ورزیدن جنگ و هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الٰهی مقدر بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین خان - خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که منار علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان از سموگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد اکبر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلیٰ حضرت تسلی نامه در جواب عریضه که بدعاهای رفت بخط خاص مرقوم بود مصحوب فاضل خان خانسامان و سید هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ در آنچه تمیز مع قبضهٔ شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در خزینه نمیدانستند و پیغامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر باسم عالمگیر تفاول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مژدهٔ غیبی بدای اسپ مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر ساختند - و اسد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید شیر خان بارهه و حسن بیگ و عبد الغنی خان با جمعی دیگر از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر کرده خلاصهٔ کلام آنکه کار بمحاصرهٔ قلعه و محصور گردیدن شاه جهان و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل برکلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و هشت بپادشاه زاده محمد سلطان حکم فرمودند که بقلعهٔ مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان خود گذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده درآمد و رفت بر روی پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانیدند * بیت *

همین است رسم این گذر گاه را * که دارد بآمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز * یکی را رهنگامه گوید که خیز

محمد جعفر خان ولد الهوردی خان را برای ضبط چکلهٔ میوات که در جاگیر دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و ششم ازینجا صع دیگر اوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیست و دویم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود آمدند - محمد امین خان را بخدمت میر بخشی و تربیت خان را بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبهٔ ظفر آباد ضمیمهٔ قلعه داری مامور و منصوب فرمودند *

چند کلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارد که چون نزدیک دار الخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمهٔ تعاقب فوج محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظهٔ محصور گردیدن بیرونها مردد آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار بادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازهٔ تسلط خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجهٔ قهر برادر گرفتار خواهد گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحلهٔ پیمای سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسپهر یا بلاهور

ز استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبنی بر وعده و
وعید نوشته روانه می ساخت - و مکرر عریضه بر عذر میسر نیامدن
ملاقات از ناموافقت طالع و شکوه‌های حسدآمیز هردو برادر و اعدای
همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلد مکان مکرر ارادهٔ
دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از
تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند -
آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت و اعانت
دارا شکوه غالب و راغب است و سررشته اختیار بحکم قلم تقدیر
از دست رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته
پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و
رخصت بقلعه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان
بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفی و چهار
هزار روپیه گذرانده و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد
اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان
مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیهٔ تعاقب دارا شکوه پرداخته
پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی
دیگر از بندهای پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده
دو لک روپیه و شصت اسپ بپادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان
را برای معالجهٔ فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت
نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی ظفر
و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - درین راه بعرض رسید که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده رانده لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست و شش لک روپیه و دو صد و سی اسپ باساز طلا و مینا که فی الحقیقت بحکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - و سلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منزل سلیم پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله بیگ ولد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند ٭

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن
خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد ٭

عمدهٔ مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهی بوده بداند که از ناسازگاری روزگار غدار و شماتت خراسانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار رسیده و بی سعادتان حرام خوار چه سلوک ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانهٔ لاهور شده درین وقت مخلص دیست اعتقاده که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جویای نام و ننگ باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته بودند آن شیر بیشهٔ وغا از کجا تا کجا طی منازل نموده آن غفران پناه را از چنگال دیو ماران بر آورده روزی چند در اختیار خود داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال از سر نو داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویهٔ خمول و وادی محنت بر آورده بعد از قضیهٔ آن رضوان منزلت بدار السلطنت آورده کامروا ساخت - اکنون معامله ازان مشکل تر روی داده و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر با تدبیر سرا پا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن شیر بیشهٔ تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلو ریز بلاهور رسیده بمدد و رفاقت داراشکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورده بهبیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای دون چه قدر حاصل خواهد شد

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را با وکذاشته بهبود حال و مآل
خویش در اطاعت آن سپه سالار داند و خلاصی من از این شناسد -
مکرر نوشته می شود که دنیا جای سپنج ناپایدار است زیبا هیچکس
وفا ننموده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد
ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی
در اتهام بلاکرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده
بکام خود ساخته برتخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر
آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او

چند فقره از مقید ساختن محمد
مراد بخش بزبان خامه میدهد *

که چون آن پادشاه زادهٔ ساده لوح پاکیزه صفات پسندیده موصوف بود و
در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میکوشید و از صفای
باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که دو پادشاه در اقلیمی
نگنجند بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعدهای دلفریب و نوشجات نقد و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل
از جنگ و بعد از فتح نصیب بحال او مبذول میگردید دل خود را
خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته
نقش تمنای سلطنت را از سادة لوحی بر لوح سینه می نگاشت
و سررشتهٔ سلوک سلاطین را از دست نمیداد و اصلا از عدم ایفای عهد
و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت با وجودی که بعضی هواخوان
مکرر گوش او را از روهٔ بدعهدی روزگار غدار خاصه در مادهٔ سلوک

ده‌اند که باوارث ملک درزمان خلاف نموده‌اند برمی ساختند فائده نمیداد
زابی صحابا بامردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
بنش مقیدان معمور که از مقربان قدیم الخدمت بود و بصیانت
صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که درخواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
اه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت برندامت
عتمان عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویان نموده ازو روگردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
نصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات ایمنی
فتن و شنیدن مادهٔ اختلال صحبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل متهرا بیست کروهی عرفی اکبرآباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
ران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضهٔ فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو سردار نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعهٔ سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان
روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند •
این احتیاط برای آن نموده بودند که بر ان حوضه که آن محبوس
مبتلا بلا را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بحادثهٔ تاراج
نرفت بضبط در آوردند • بیت •

بقدر شایسته هشیار مرد • کند آنچه نتوان نمود بمرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت محمد مراد بخش اختیار نموده بودند با علی قلی خان بعد قید محمد مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن بشاه جهان آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال خالصهٔ سرکار سهرند بود از شنیدن رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود با قدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل [illegible] فرار نموده بود دارا شکوه که به سهرند رسید براهنمائی زمینداران که آنها را گرفته تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته پیشتر میرود و داود خان را تا چند هزار سوار بر گذر آب تلون که معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها را در طغیان آورده - و نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور ترتیب کرور روپیه خزانهٔ آنجا را باکار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعهٔ دار الخلافت نپرداخته نوزدهم شوال کنار باغ آغر آباد که الحال بباغ شالامار اشتهار یافته مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی امرای کار طلب بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده ذیقعدهٔ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای [illegible] در ساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانهٔ دهم

ویمنت همه گرنود بی آنکه سکه و خطبه پردازند بنای جشن
جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت
نشان گردیدند - و طنطنهٔ شادیانه و صدای کوس و کونا در گنبد
سبز گون گردون پیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید * بیت *
چو خلد برین بزم آراستند * برقص آسمانها زمین خاستند
در عیش جاوید کردند باز * برامشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر فشاندند و خرمن خرمن زر
سرخ و سفید بار یاب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
بخشش در آمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمالان
از خزانهٔ مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي
الْاَمْرِ مِنْكُمْ پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزاور سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمهٔ رسم سریر آرایان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرمود.
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
صادر شد که بسرعت خود را رساند، مزاحمت فوج دارا شکوه را
سر معبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود درآورد و معبره

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را نزد پدر برگشته اختر برساند - امیرالامرا و لودی خان و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذی‌قعده پیش خانه طرف لاهور زدن فرمودند شیخ میر و رعدوله خان و غیره چند امیر کار زار دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار نموده بصوبهٔ مالوا ضمیمهٔ وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماهه نمودند - در منزل کرنال از عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی بفراغ عبور نمود - دریں اوان منهیان بعرض رساندند که سلیمان شکوه بسرحد هر دوار رسیده از خبر تعین سر لشکران شیر شکار ناچار راه ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانهٔ حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده نزنده اند مصاحبت در توقف دران مکان ندانه ازانجا طرف اله آباد برآوردند - باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نزد سبب

-781

عارضهٔ بدنی به اله آباد نارسیده با جمعی دیگر ازو جدا شده بجادهٔ
عدم شتافت - و سلیمان شکوه ز آثار واژگون افتادن نقش مراد
پدر بزرگوار او که درین وقت زیاده از دو صد سوار با او نمانده بود باز
خود را نزد زمیندار سری نگر رساند مابین راه که عبور او بر جاگیر
بیگم صاحبهٔ قدسیه افتاد دو لک روپیه بنقدی از کروری محال
بیگم گرفته خانهٔ اورا نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفته
آخر کار بقتل رساند - و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاه
کوکه و چند نفر شاگرد پیشه و خدمهٔ محل دیگر با او نمانده و
زمیندار سری نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالای قلعه برده مثل
محبوسان نگاه داشته بعد عرض بامیر الامرا که برای سد راه او
گردیدن تعین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه
ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر
معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاه
و جذب قلوب سکنهٔ آن طرف میکوشد و بزمینداران و فوجداران استمالت
نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل * بیت *
کسی را که ایزد کند یاوری * که آرد که با او کند داوری
ز دارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط
و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله در باب کشور ستانی
که بعد فتح یافتن بر خسرو عالم ستان برادرانه ملک میان هم
قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن
عهد نامهٔ پر از افسانه و افسون فریب خورده باوجود که قبل ازان

از طرف خلد مکان نیز تسلی نامه در ارادت و عهد و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود. آن خام خیال بعذر مراهم آورده له او و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیرنگر با سپاه آراسته و توپخانهٔ عظیم برآمده و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواسته که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از عمدهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد - زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عالم راه فرار اختیار نموده خود را بوطن رسانده بود ازانکه بعضي زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگي عذاب نار بر عار اختیار مي نمایند زن کلان او که دختر راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابي با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایهای ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او درباره ماده حکایت طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائي یافتن در بارگاه عرش اساس آمده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمي سوار گردید - دریں اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر ذاره فراهم آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذوالاقبال با ده چهار هزار سوار و قدری توپخانه راه آینده و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داؤد خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - ومعا بعرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهاي پادشاهي خود را بلاهور رسانده بضبط ملك و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجروب زمیندار عمدهٔ آن‌دیار از دارا شکوه جداشده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست اورا روانهٔ حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحهٔ در دولت آباد مقید ساخته بودند براي خلاصي و روانه نمودن او بپادشاه زادهٔ محمد معظم نوشتند - وراجه جسونت را که براي بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعي حاصل نبود براي محافظت دار الخلافت شاه جهان‌آباد مرخص فرمودند - پنجم ذي‌الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتي و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمرور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم کمچریده بلاهور مرخص فرمودند داده خود با سر انجام ضروري سبك بار گشته بتعاقب داراشکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه‌جیسنگه را که از مدت یك سال رفاقت اختیار نموده بکمال بي ساماني بعسرت بسر مي برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولاني

های مستقامت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که
دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده دشت بر بای طرف
دیگر گردیده و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد چنانچه
بعضي اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی بوده بدست
سپاه پسر حاجي خان بلوچ خود رسانیده بایار را غارت نموده
باقي را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر مقرر
حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل نوتاه طي نموده
باشند - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات ظفر آیات بنواحی متصل
ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند
همراه غیرت خان وغیره توسط امیر نامدار ازهمراهان آن سرگشتهٔ
وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هریکی مورد عنایات
گردید - شیخ میر و صف شکن خان را باجمعی برای تعاقب دارا شکوه
مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعهٔ
ارگ برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصي او وعطای صوبه داری
احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند •

شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد
شجاع با بیست وپنجهزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب از بنگاله بقصد
پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر
بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته
دوازدهم محرم عنان ترجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواره از شهر لاهور گذشته سیر اندرون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلخ محرم از لاهور طرف دار الخلافت کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به بنارس رسید و رامداس قلعه‌دار منصوب کردهٔ دارا شکوه بموجب اشارهٔ او قلعه را حوالهٔ مردم شجاع نمود - سهمین دستور سید عبد الجلیل بارهه قلعه دار چینا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده محمد سلطان حکم صادر شد که امیر الامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذو الفقار خان صادر گشت که قلعهٔ اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک اشرفی از خزانهٔ اکبر آباد بر داشته برفاقت پادشاه زاده قبل از رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که برای تسخیر قلعهٔ اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده خود را رساند ٭

وزن هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمسی سال چهل و یکم آراسته گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان ذخیرهٔ سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از بنی اعمام صاحب قران گفته می شد و در هردو جنگ ازو ترددات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصلهٔ پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نمود

لهذا قدل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان نجابت خان بود نزد او فرستاده بپیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علی الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خدمت را ضمیمهٔ آن ندانسته بپیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لاونعم آن دو کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود اندر بی‌باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند او بود غافل در کمرگاه او رسانده دوحصه ساخته بود بنابران بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جنس از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت بعفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داؤد خان که از نزد دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی بر افراشتند چون نزدیک اتاوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده ذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثانی برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد ازگرفتن سه لک روپیه بتعدی از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که برای تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حوصله باخته در آمده بشجاع پیوست درین ضمن میرابوالمعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطای سی هزار روپیه و منصب سه هزاری مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

مزار فدوهٔ اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین روز بمنزل نزدیک کجوهٔ مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زادهٔ محمد سلطان شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان که از راه دور مسافت بعیدهٔ دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق یلغار طي نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه سای ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سوای مصالح جنگ اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع دو فیل و خیمه و دیگر ما یحتاج مرحمت نمودند - هراولی بنام پادشاه زادهٔ محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و ارادت خان و بیرسنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب پادشاه زاده تعیین نموده - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی مقدمة الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سراه پادشاه زادهٔ محمد اعظم را مع خاندوران و سراه خان و جمعی از امرای کار زار دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چنداولی بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان تیز چنگ قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سوای خاصه در قول مقرر ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم
فرمودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و کنور رامسنگه
و دیگر بهادران جلادت کیش دست راست و چپ موکب خاص
و پادشاه زادها تعین کردند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ
فیل سواری خود جا دادند - فی الجمله چندان لشکری آراسته و مستعد
گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا
و سنان دشمن گذار مبارزان لمعهٔ برق میزد - توده هزار سوار موجودی
معرکه آرائی آن دشت پر وحشت گردید * بیت *
زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران
و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست با سید عالم بارهه و جمعی
از امیران کار زار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی فرملی را
با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعین نمود و زین الدین
پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خویشگی را
با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
سید راجی و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را بالتمش قرار
داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپرد و میر علاول
دیوان خود را بچنداولی و محمد قلی اوزبک را با جوقی قراولی
گماشت - و خود با اله وردی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز پیشگان در قول جاگرفت - و بادشاه
گردون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی
هنگامیکه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر فارسی
و اشعار هندی مشق او بجایی رسیده بود که امیر خسرو ثانیش توان
گفت تاریخ فتح گفته وقت سواری گذرانید • بیت •
ای حرز تو سورهٔ تبارک بادا • پیوسته ترا تاج و تارک بادا
جستم ز پی شگون فتحت تاریخ • دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرمود بهم عنانی
فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین
با همتکی تمام و آراستگی فوج که در انتظام فوج بندی خلل
نپذیرد دو سه کروه فاصله راه در دو پهر بتانی طی کرده سه پهر
بفاصلهٔ نیم کروه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت
تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابله
بظهور نیامد و از غنیم جرأتی اقدام بر پیش قدمی ننمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گولهٔ توپ و بان روز بآخر رسید و کار بر حملهٔ
نبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانهٔ زین و حوضهٔ
فیل و بسیاری از پشت اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر
بسته در شمردن ستاره بسر بردند و به خبرداری تمام گوش بر آواز
بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانهٔ شجاع پارهٔ
مشرف بر مقابل توپخانهٔ بادشاه عدو سوز واقع شده بود معظم
خان که در فن محاربات دستور دان است تدبیر خود را بکار گرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائی چیده بودند در
شب اول تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم
نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتسلی دلاوران مبارز پیشه سعی می کوشید و بادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مخصوص مشغول ادای نماز تمام از
درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده بنماز و دعا و اوراد گذرانیدند
در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلهٔ عظیم و شور از لشکر
بچرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید - تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بدغاوت همراه بود و از روز اول جامهٔ بدنامی
فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتی آن بد کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و ارادهٔ فاسد اول شب
زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبنی بر ارادهٔ خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من
خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
خصم پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهداس (مہیس داس) بداسلوبی بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که
با خود بدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشانی فراهم آورده بود از جای
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهی و پادشاه زاده‌ها
آنچه سر راه او بود دراز کرده هرکه قدم ممانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص برلشکر
و دیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد
و هیچ خیمهٔ خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان
سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانهٔ سرکار پادشاه زاده که بروز
بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاری از مال و
ناموس سپاه پامال حادثهٔ راجپوتان عاقبت وخیم گردید بلکه دست
تطاول رجپوتیه و اوباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار
خانجات و دواب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمهٔ
نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی
سبب هنگامهٔ رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هریکی بغلط قیاس
دور از اندازهٔ عقل می نمود و درتمام لشکر تفرقهٔ تام رو داد و
بسیاری حوصله باخته برواقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایهٔ نجات
ازان بلیهٔ ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند
و برخی خود را بر لشکر خصم رسانده درانجا بتاراج رفتند واکثر
امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیه
و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم درثبات
قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل وحوصله
باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی
در بنای استقلال آن شاه گردون وقار راه نیافت - بعده که بعرض
رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانهٔ شرف به بیت
هبوط و وبال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسواری
تخت روان تبدیل دادند تا برظاهر بینان دست وپا باخته ن

قدم بادشاه بالتفرقه ارادهٔ تبدیل مکان ظاهر کردند و تاکید نمودند سواران تیز گام و قدغنان چالاک شدید تعیین فرمودند که سرداران فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و هرکرا از جا بیجا یا بلند عنان کشان بخدمت حضور بیارند و با آن همه آشوب و برهم خوردن لشکر سررشتهٔ تدبیر رزم و کارفرمائی از دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر نگردید بلکه بشاشتگی و انبساط طبع که مطلق آثار بیدماغی وتلخ گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفرقه مذبذب و سواران بر روی کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیهٔ آلهی و اثر فتح و فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بد اندیش مآل کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم و غلبهٔ غنیم تصور نموده خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خام خویش خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثهٔ تاراج و فرار که پیشتر رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقر الخلافت اکبرآباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گردون شکوه بتمکین و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر گردد بدستور مقرری بعزم کارزار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجاي آن کافر بدفرجام سر فوج برنغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تدبیري که ضرور دانند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهري روز برآمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهاي اژدها پیکر رعد صدا و صداي کوس و کرناي رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و سواي مردان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هرقدم مي افزود و هرساعت هنگامهٔ بازار برق افروزي و دشمن سوزی گرمی زیاده مي پذیرفت و از گذشتن مهرهٔ تفنگ از مهرهٔ پشت مخالفان غلغلهٔ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان مي رسید

* بیت *

زغریدن کوس خالي دماغ * زمین لرزه افتاد در کوه و راغ

شد از برق این گرم بازار جنگ * ز غریدن اژدهاي تفنگ

دمادم ز خوابیدن ماشه‌ها * همي رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانهٔ ظفر قرین گولهٔ توپي بر فیل سواري سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب و مرکوب ضرر نرسید اما یک پاي فیلبان و یک پاي خواصي که عقب حوضه نشسته بود پرید این معني باعث زهره باختن بسیاري از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمی باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار بآمد و شد تیر و صنعت پردازی ناوک اندازان بیخطای خطا و روم منجر گردید از هردو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانهٔ کمان و شصت مبارزان حکم اندازی شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش تیر بجای آب جوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و جوشن یلان و نی و ردن پردلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *
ز بس تیر باران که آمد بجوش * فگندند از دراز خود ز دوش
بجنبش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونابه زمین لاله گون
درین هنگامهٔ داروگیر سیف عالم ناهد با همه فیل مست جنگی بر جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمهٔ فیلان کوه منظر و حملهٔ ملاعین در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در لشکر فیروزي اثر رو داد و از اثر غلبهٔ فوج خصم و هزیمت یافتن مردم میسره تفرقهٔ تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهدهٔ این حال بفال مبارکباد دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون بکمال گستاخي و بي باکي تاختند و خلد مکانی بمدد تایید یزداني چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست نداده بتسلي و تشنیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک تیر بر لشکر مخالفان مي انداختند درین ضمن مرتضی قلي خان از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلي خان از دست چپ

خود را رسانده هر یکي بدستور همدمان جان سپار و نبرد پیشگان
جان نثار با معدودي چند که بآنها مانده بودند رستمانه سرراه فوج
خصم گرفتند و پادشاه عدو و مال نیز از مشاهدهٔ آن حال رخ فیل
کوه تمثال سواري خود برسر خصمان بدمآل گردانده باتفاق آن نهنگان
دریای غیرت و شیر صفتان بیشهٔ شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
کشي نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بپای فیل سواري پادشاه رساند
و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت •

دلیران ز دوسو درهم آمیختند • بهم رستخیزي برانگیختند

و ازین جرأت و جلادت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتري
کشته و زخمي گردیدند اگرچه پیش قدمي سادات بارهه بحال نماند
اما هرسه فیل مست جنگي که هریکي کوه مثال بلای سیاه بود
زنجیرهای دومني و سه مني در خرطوم گرفته هربار و هرطرف که حمله
مي آوردند از مشاهدهٔ آن چشم گردون سیاه و سفید مي گردید هر
قدمي که پیش مي گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
آورده بخاك هلاك مي انداختند تا آنکه یك فیل مقابل فیل
سواري خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا ازجا در نیامد و سوای حرکت
نبض تغیر و تبدیل باحوال و چهرهٔ حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید
در پای فیل سواري زنجیر انداخته بیکي از قراولان بي خطا
اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
قراول درست انداز و دور انداز مرد باکار آن فیلبان خیره سر را که
بحرکت کجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالاي

شنیدن این خبر که عمدهٔ فوج مقابل نیز پارهٔ تخفیف یافتهٔ بود
بهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوهٔ
نصر کدار یکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار راتقویت
تمام بهمرسید و بهادران رزم جو و دلاوران کینه خو از هر طرف
صدای بهش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هرگوشه و کنار روان
ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قرمایی که عمدهٔ فوج شجاع
بود با دو سه سردار دیگر ا پا در آمد و حسن بیگ خان خویشگی
از خانهٔ زین سرنگو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف
تیر و سنان پردلان و علف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر
از مشاهدهٔ آن دست و بازوی بهادران گریزان گشته خود را
بپناه پدر رسانید و لشکر ظفر قرین جلو ریز برفول شجاع تاختند -
درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع
اختیار کرده بود ازو جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل
پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر
هودهٔ یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
نذر محمد خان وسنجر بیگ ولد اله وردی خان ازان لشکر دل باخته
رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح وفیروزی
وزیدن گرفت و مژدهٔ فرار شجاع زبان زد همرکابان پادشاه فتح
نصیب گردید و صدای مبارک باد و تهنیت از هرگوشه و کنار بلند
شد و صدای نقارهای شادیانه و آوار کرنای فرح و نشاط افزا
سامع افروز مبارزان گشت • بیت •

زکوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم ساز کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع بر گشته بخت ریخته خزانه و فیلان و
اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست همراه آمد
بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده
فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه بدست حبشی تاراجیان
گردید بضبط سرکار در آمد و پادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده
بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب
دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب
او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاهزاده محمد سلطان را
با فوج خود او و پادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعیین فرموده
تحفه دوپتهٔ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش
قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بود
تیمنا عنایت فرموده فاتحهٔ خیریت خوانده رخصت ارزانی
داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته
بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر هم
نموده باسه تقوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای پادشاه
زاده از عقب روانه نمایند - و یک هفته دران مکان نصرت نشان
مجلس آرای عنایات بی پایان امرای رکاب عالی گشته هریکی
را فراخور پایه و تردداتی که ازانها بظهور آمده بود از عطای اضافه
و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند - ازان جمله
معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که
دوازده هزار سوار براوردی باشد نموده بعطای ده لک روپیه و
دیگر عنایات پادشاهانه برهمه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهیره کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت
وطن گرفته بوده بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و
... کها گمگ ... قرم نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام
خان و کنور رای سنگه و داود خان و فدائی خان را با جمعي از بوشناسان
کار طلب و بوجدانه عظیم بهمراهي بادشاه زاده مقرر و مرخص نموده
هر یکي را بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و نقد و مرصع
آلات و شمشیر و جمدهر و علاقهٔ مرواريد سربلندی دادند *

الحال بذکر شمهٔ از احوال بر مآل دارا شکوه برگشته اخته بزبان قلم
میدهد چون مدت دت برگشتگي طالع و ناموافقت ایام دارا شکوه بعرض
رسید و سامان بودن که بتعال بنگاه که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده
د هکر رسیده از عدم میسر آمدن باربردار و ترک رفاقت همراهان بعضي
از خدمهٔ محل را مع قدري از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین
بار زیاد را بادوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در
قلعهٔ بهکر گذاشته بیشتر روانه گردید از تراکم اشجار خار دار و پیش
آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار مردار در زمین شوره زار کنار
دریای تهته و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج
بادشاهي بسرداري شیخ میر و غیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست
ورزید و مردم بسیار از بي آبي و صعوبت راه و انواع مرض تلف
و ازو جدا مي شدند و شیخ میر باشاره فوج مبارک عرصه بمرتبهٔ
بران دشت بیمامی بد انجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او
نمانده بود که بسرحد سوستان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و
مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کمي آب و امتداد کشیدن

[illegible] ابتدا و تلف شدن اسپ و باربردار و دیگر عدمات راه [illegible]
و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد [illegible] مرزبانی
مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان معاف شد و بادشاه
[illegible] سپاه [illegible] جمادی الاول متوجه مستقر الخلافت [illegible]
[illegible] دولت بادشاهزاده محمد سلطان مشهور [illegible]
مغلوب گردیدن شجاع بار دوم از نظر گذشت مجمل [illegible] مفصل
[illegible] که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه دار
اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه [illegible] جنگ
[illegible] شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ تعلقهٔ خود رسانده
باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول
اطاعت نه نموده بعد پیمان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع
ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده
ازو مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضهٔ
مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع
کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت
نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
که [illegible] گرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از
سر نو دست و پا باخته مرحله پیمای وادی حیرانی گردید - محمد
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای
تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای
سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت می شد و با عموی

بدسگال خود نزاع ارثی داشت بخطاب راجه و اضافهٔ هزاری و عطای لك روپیه و خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه ساخته شریك مهم استیصال آن نکوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن جودپور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافت حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه محمد مراد بخش را از قلعهٔ سلیم گده بر آورده همراه او روانهٔ قلعه گوالیار نماید - هیجدهم شهر مذکور نزدیك مستقرالخلافت اکبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان لك روپیه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذرانید و امیرالامرا و همه امرای متعددهٔ قلعهٔ اکبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیك مستقرالخلافت جمعی از منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصرهٔ قلعه پرداخته برای بر آوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاد در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای ذکر آن حکم فرموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را همراه امیرالامرا در رکاب تعین نمایند - و بیست و سیوم از کنار مستقرالخلافت کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون دارا شکوه بولایت کچهه متصل سرحد صوبهٔ احمد آباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهی از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بجذب قلوب فوجداران و زمینداران سرراه و گرد آوری سپاه می پردازد و زمیند

رعیه را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته بحضور اور برای
بهر شاهی بسوی خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیافت پیشکش
داده از حد خودکش باندازه روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن
احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که باعث عمدهٔ از
دور حبالهٔ عقد پادشاه و دختر دیگر در خانهٔ محمد مراد بخش بود
با ملاقات رحمت‌خان دیوان و دیگر کوتوالان بر آمده استقبال نموده بعد
... شرط اعانت در سر انجام ضروری آنجا آورده قریب ده لک
روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد
آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه
پرداخته مردم را بعطای خلعت و اضافه و خطاب و جواهر خورسند
ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت وکنبایت
و بهروچ و پرگنات سیر حاصل تعین نموده بضبط خود در آورده
و در فرصت توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم
آمده و بحکام بیجاپور و حیدرآباد نیز رسل و پیغام برای طلب
نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و بدوستی
راجه جسونت فکرهای مختلف مي نماید - و در همان گرمي
اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت لشکر فیروزي اثر که شهرت غیر
واقعي و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه
جسونت مشتمل براشارهٔ طلب داراشکوه رسید و غرهٔ جمادي الاخری
با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سي چهل توپ
طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشتهٔ ابله فریب
راجه جسونت بدمیدن افسانه و افسون رسیدن خود مي‌رسید واین

معنی باعث تقویت مادهٔ عزم آن بر گشته اختر می گردید بعد استماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایت ظفر آیت طرف اجمیر افراشته دراجه جسونت که شفیع جرائم و میرزا راجه جیسنگه کننده بود استمالت نامهٔ عفو تقصیرات او و بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگی باستصواب راجه جیسنگه مرحمت نمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین ماده باو نوشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانه سازد *

الحال عنان کمیت تیز خرام خامه از تحریر احوال دارا شکوه سوخته اختر به تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد پادشاه زاده محمد اکبر با دیگر بیگیان حرم که در دولت آباد بودند اواخر جمادی الاخری از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند - چون چنپت بندیله از کم طالعی در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا گشته بوطن آمده طریقهٔ راه زنی اختیار نموده بود سبهکرن بندیله را که هم چشم و هم جدی آن تبه کار کده می شد بعنایت اضافه و خلعت و اسپ و شمشیر مفتخر ساخته فوج دیگر با او داده برای تنبیه آن تیره روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید که تربیت خان صوبه‌دار اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بسرحد جود پور حوصله باخته خود را بحضور رسانده - محمد امین خان را که برای تنبیه راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضای مصلحت موقوف فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سه هزاری

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازی بخشیدند - طاهر خان ر
برای قراولی و خبر تحقیق دارا شکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن
بمنزل آنجا متعلقهٔ راجه جیسنگه حکم فوج بندی فرمودند راجه
جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران
هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه
مامور فرمودند و شیخ میرزا با امیر خان دوادار و سر فوج بلتمش
ساختند و امیر الامرا با پسران و گندعلی خان و بعضی سرداران
رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سوی زی جرجعه تمام را شاه
زادهٔ نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ادران قرار گرفت و نیز
دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن
نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلادت نشان
و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول
مقرر گشتند و فرمودند که تا مقابل شدن بفوج خصم بهمین ترتیب
در راه رفتن سواری تفاوت راه نیابد ●

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شکوه آنکه بعد که منشور جات
و رقم عفو زلات خفیه بانوشتجات راجه جیسنگه و دیگر هواخواهان
بآنجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیدهٔ از بیست کروهی
جودهپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت دارا شکوه در آمده
بود فسخ آن عزیمت نموده رحل صفت رجعت بمکان خود نمود -
خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متردد خاطر گشته
رسل و رسائل درمیان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نموده
فائده نداد و این معنی زیاده باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتهٔ وادي حيراني گرديد - و بدست گرهي جودپور رسيده چند مقام نموده ديچند نام منډوي معتمد سرکار خود را که با راجه رابطهٔ التيام نيز داشت نزد او برسالت فرستاده تکليف ايفاي وعده به لجاجت تام بميان آورد - او در جواب از روي غدر گفت که من بر قول خود راسخم اما في الحال آمدن من مصلحت نيست - دارا شکوه باجمير رفته استقامت ورزيده براجپوتان ديگر پيغام نموده نزد خود طلب نمايد بعده که دوسه راجپوت نامي ديگر نزد او جمع آيند من نيز خود را خواهم رساند - بدين جواب پاس غدر آميز ديچند را مرخص ساخت - دارشکوه عقل و هوش باخته طوعا وکرها باجمير آمده باردیگر ديچند را نزد آن غدار مکار فرستاد - ديچند باز پيش راجه آمده بهزاران توطيهٔ کلام ذکر پيام نموده هرچند انسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشيد وتحقيق شد که همه جواب اوغدر و خديعه است - و خبر رسيدن فرمان عفو جرائم او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذيرسراپا تدبير نيز در زبانها انتشار يافت - ازانکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتياج شيران را روباه مزاج مي سازد باوجود علم سختي اغماض او سپهر شکوه را نزد آن سست عهد غدار فرستاد و سپهر شکوه چندانکه بلابه والحاح ودلبري کوشيد و وعده و وعيدها بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنيده انکاشته بدستور ديچند مايوس مرخص ساخت - و سپهر شکوه باديدهٔ پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب فلک کج رفتار مي دانست نزد پدر آمد

• بيت •

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ • ازين فسانه وافسون هزار دارد ياد

داراشکوہ بالکل قطع امید مدد از جسونت نمودہ نمي دانست
کہ چہ کارچہسازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ
زیب بہادر پادشاہ غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زار دادہ
بمقتضاي وقت صرفہ در جنگ صف ندانستہ بمنصوبۂ در آمدن
بکوہستان نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداختہ
و از جاي خود حرکت نمودہ در درہ درآمد بعضي راہہا را بہ
بستن دیوار خام و سنگ چیدن نمودن و چیدن توپہا و بستن
تفنگچیہاي قدر انداز استوار ساختہ جانب یمین خود را
بمصطفی خان عرف سید ابراہیم سپرد و سہ امیر دیگر با قریب
ہزار بندوقانداز حکم انداز ہمراہ او مقرر ساخت و مورچال طرف
یسار باہتمام شہنواز خان مع پسران وہمراہان باجمعي ازبرقنداز
چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتي کہ
بشجاعت و تردد کارطلبي او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانہ
و جمعي دیگر از مبارز پیشکار سپرد و رو بروي خود سپہر شکوہ را
بہ بسیاري از آلات آتشبازي و دوپہاي نامی صف ربا قائم ساخت
و خود درمیان جاگرفتہ ہمہ جا توپ چیدہ جمعي را مقرر نمودہ
کہ بمورچال مصالح مطلوبہ رساندہ سزاولي نمودہ نگذارند کہ
ہمراہان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم
مورچال پادشاہ ظفر اقبال آنکہ بعد نزدیک رسیدن موضع ریواري
کہ ازانجا اجمیر سہ کروہ مسافت داشت و ازمکان مورچال خصم
نیم کروہ و گولہ رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرمودہ حکم
مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

گردید که توپخانهٔ آتش باررا پیش برده جابجا مقابل
خصم چیدند و عقب توپخانه شیخ میرو دلیرخان شیر
مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو
شعله خو مکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده
و بازار بزدن گولهٔ توپ کشادند و هریکي بر دیگري در تردد
آئي سبقت ورزیده همدیگررا فرصت پیش قدمي نمي
خصوص پردل خان و شیخ میرو دلیرخان و سید نصیرالدین
کهنی و دیگرفدویان جان سپارکمرجانفشاني قائم بسته تا
تردد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و
را سعي تمام درپیش بردن مورچال نموده بحملهاي کوه ربا
ر دل محصوران مي انداخت لیکن چون مورچال خصم
ـ کوه قلب در کمال استحکام بود تردد بهادران پیش رفت
گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال بر آمده سپرها
رو گرفته بر مورچال پادشاهي ریخته آدم و چار پا ضائع و
نموده باز خود را به پناه جبال مي رساندند و گولهٔ توپ آن
که مي آمد بي آنکه از صدمهٔ ضرب آن جانداري تلف و
گردد برخاک نمي افتاد - و گولهٔ مورچال پادشاه سواي
بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده برروي کار نمي آمد -
چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهاي اخلاص نشان را طلبیده
تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش
د روز دیگر راجه را جروپ زمیدار جمون که همراهان او در
وري و شیرنبردي ضرب المثل بودند پیادهاي خود را از

...ست پارچهٔ کوهی که به بهاری شهرت داشت و ازان طرف که
کوه نشینان گمان یورش داشتند از زدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن
سنگهای متصل هم می بارید لمحهٔ فرصت نمی دادند روانه ساخت
و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برزده بسته افتان و خیزان
با سلیهٔ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آنسمار یورش نموده
هرکه در راه اجل او می رسید ربنهٔ زیرپا ساخته نشان راجه
... بر بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب
جرن بازان مستعد کشمد چشم براه آواز بالا برآمدن آنها بود باوجود
... ود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه
راجروپ آن جلادت کیش قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گولهٔ
تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیرخان که میان
امرایان در بهادری و یکه تازی شهرت داشت از مشاهدهٔ جرأت راجه
راجروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده
داد تهوری داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ باران زده از طرف
دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و
شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می شد باهمراهان خویش
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار
جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالامرا با
بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در
صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشانی از همه

بودهاي جان نثار بروي كار مد اما در ابتدا پيش قدمي ا مردم
راجه راجروپ و آخر كار آثار تقدم و ورودن دستم طور از جان نثار
نمودن شيخ مير و جلادت دلير خان اعلا بود كه در مقابل آنها
از مورچال شهنواز خان و فيروز ميواتي بلا فاصله بگرگ كولة بلا و
ژالة تفنگ ارسال مي يابد و جمع كثير از مردم هردو امداد نثار
آمدند و از غريدن توپ كه اصداي كوه عدم گشته بود و سر دادن
بان و توپخانة هردو طرف آنقدر دودو صداي وحشت افزا دران
كوه و صحرا پيچيده بود كه خويش و بيگانه را هم از هم فرق نمودن
دشوار مي نمود • بيت •
برانگيخت رزمي چو ابر دمع • نگونش ز پيكان و باران تيغ
برآمد زقلب دو لشكر خروش • رسيد آسمان را قيامت بگوش
از هرطرف چندان سروتن پا مال سم سمندان كوه نورد گرديد
كه نشان از سر و صورت آنها پيدا نگرديد - دلير خان چون شير ژيان
مصدر ترددات نمايان گرديده بزخم تيري كه بدست راست او رسيد
از تردد باز ماند - و دارا شكوه ببلندي كوه ايستاده مردم خود را
باوجود مشاهدة آثار هزيمت ترغيب جنگ بسرزنش نام و ننگ
مي نمود هرچندكه از كوه نشينان رزم جو بوسيلة پناه مورچال و بعد
برآمدن از عقب احاطة ديوار دليريهاي بهادرانه بظهور آمد
فائدة برروي كار نيامد و شهنواز خان كه از راه غيرت ذاتي اميد
نجات ازان جنگ جان ستان محال مي دانست و در خدمت
هر دو ولي نعمت خصوص درجناب پادشاه گردون وقار بدون آنكه
نقد حيات در بازد و از خجالت دائمي نجات يابد رو برو آمدن

پادشاه حقیقي در خاطر خطور نکند و بجز کلمهٔ طیبه و اسم معبود
بر حق مرزبان او نگذارد برای مزید اعتبار که شاید در بارهٔ فرزندان
و نسبتهای او وسیلهٔ ترقي باشد رعایت پاس نمک را مدنظر مرتبه
منظور مي دارد - گویند بسبب چنان جان فشاني که بدان ارادت
و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدردان خانه زاد پرور را
نسبت بهمه مردم خواف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که درعهد
خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خواف که محقر ترین الکهای
خراسان است پیش آمدند و ترقي نمودند در هیچ عهدی از
پادشاهان سلف در تواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
مردم خواف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بدخو
واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و درطریقهٔ
پاس حق نمک آنها از جملهٔ ثابت قدمان مي توان محسوب
نمود - بالجمله دارشکوه از مشاهدهٔ برگشتگي طالع خود و استماع
افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانهای
فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
و حوصلهٔ خود داري باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی
بعضي خدمهٔ حرم اول پاس شب تا ربهزاران پاس بهمعنانی
غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
اختیار نمود و از مردم عمده سواي هردو نام بردهٔ فرصت وتوفیق
رفاقت نیافت و قدری از جواهر و اشرفي و محل خاص و صد
و چند خواص که باخود توانست گرفت با خویش همراه گر

متوجه احمد آباد گردید و دو زنجیر فیل و استران و شتران پر از بار همراه و دیگر اسباب انتخابی مالیت دار و بسیاری از خدمهٔ محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیشتر آمدن چندین روز متعهد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نا راست گرفت و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز مکسر حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بحالی خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی بر محل بذکر خواهد درآمد القصه اکثری از لشکر هزیمت یافته بی مال و عیال که در پهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعی بهاتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس پرداختند وبعضی از رسیدن زخم‌کاری و برباد دادن اسباب وسامان که فرار نمودن نفران علاوهٔ آن گردیده دران کوه و درهٔ حیران و سرگردان گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو وکارخانجات داراشکوه مع همراهان بحادثهٔ تاراج رفت - وچون دران شب تار و درهٔ پر از درد باروت خبر تحقیق داراشکوه تا دو سه ساعت نجومی درهردو لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هردو طرف در بعضی مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا درجای خود گرم داروگیر مانده برقندازی می نمودند تاآنکه برفرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از جملهٔ همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر که از رفتن آن برگشته اخذر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبوح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقالج
خان که صدر بخشی دارالشکوه بود بزخم تبری که در شکم او رسید
روز دیگر در گذشت - اگرچه بسیادت خان پسر شهنواز خان هم چهار
زخم کاری و تیر رسیده بود اما آخر الذکر بشفا رسید - و عمدة خان
و سید ابراهیم با جمعی از همراهان دارا شکوه بابدن زخمی و دل پر
خون که سوای رخت بدن همه اسباب مالیحتاج بتاراج رفته بود
بوسیلهٔ صف شکن خان آمده بزبان عجز دمان شرف اندوزملازمت
گردیدند و مورد عنایات گشتند ۰
بر منصف پیشگان کارزار دیدهٔ تجربه کار ظاهر است که
چنین چهار جنگ بچنان نهنگان دریای غیرت و شیران بیشهٔ
شجاعت که هرکدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چنین حادثات که بزبان خامه جاری گشته از جا
در نیامدن و ثبات قدم از دست ندادن و غنیم و خصم غالب
آمده را از روبرو برداشتن بجز تایید و فضل الٰهی و مدد طالع
عالمگیر پادشاه غازی حمل برچه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگی دارا شکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکر و ستایش
پادشاه حقیقی کشوده از واقعهٔ شهنواز خان و شیخ میر افسوس
زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعهٔ مبارک روضهٔ حضرت
خواجه معین الدین باعزاز و اکرام تمام برده مدفون سازند - و خود
بعد از زیارت مزار آن زبدة العارفین و مبلغ رسانیدن بخدام آنجا
از انجا کوچ نموده بر سر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام
فرمودند و راجه جیسنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

ویژه عنایت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیده بنگاهبانی
تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت و اسپ و فیل
مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
بموجب التماس راجه جیسنگه از سر جرم درگذشته بعطوفت خسروانه بنوازی
مرحمتی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
عطا فرمودند - و در زندان و نورس بیگم اهلیهٔ شاهنواز خان را نظر
در نسبت حضوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
ساختند - و بامیر خان برادرش [illegible] خلعت ماتمی و اضافهٔ
نمایان عطا فرموده رعایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
سه فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که
داراشکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید
ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطابخشی و
جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
رجب سنهٔ مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
الدین تشریف برده متوجه دارالخلافت شدند - درینولا بعرض رسید
که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر
گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده
حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزول

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت . و سلخ ماه رجب باکوکبه و دبدبهٔ پادشاهي داخل مستقر الخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار الهٰ آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعهٔ چنار که در ایام دولت داراشکوه بتصرف شجاع درآمده بود بتصرف پادشاهي در آمد

ذکر جشن جلوس ثاني مشتمل بر ذکر
تعیین سکه و خطبه و لقب پادشاه غازي

چون اصل جشن ثانی آن برگزیدهٔ دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشهٔ مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بیست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و في الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دویم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته در و دیوار حجرهای اطراف دولت خانهٔ بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشهٔ طلا باف و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن ذخیرها اندوختند و رامشگران طناز با هزاران عشوهٔ و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامهٔ پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند • بیت •

مغنی ز طنبور شد گرز دار • نگردد چرا فوج غم خوار وزار
شراری برانگیخت تار رباب • که گردید انگشت مطرب کباب

سکه مروج که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را ستوده
می نمود بر خود بالیده از شرف نقش پذیرفت آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر جاهی وکیوان کشود و منبر از خطبهٔ نام
و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی، سر فخر بر فلک برین سود- در عهد سابق یکطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و اسم خلفای راشدین- مزین میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار که اکثر جای نامناسب
می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مسکوک را بدین سکه
مبدل سازند • بیت •

سکه زد در جهان چو مهر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر

و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند • بیت •

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر • سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکهٔ او غلغله درچرخ فتاد • گردید زر از سکهٔ او عالمگیر

چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هرهفته مقرر ساختند- اگر بتفصیل معاملات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسامی خاص اختصار می نماید سوای آنچه در باب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
ببخشش در آمد پنج لک روپیه بپادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النسا بیگم و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه ببدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النسا بیگم عطا فرمودند و دو لک روپیه به پادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بپادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزی و جمدهر
مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو اسپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل خان خانسامان را اضافهٔ هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار رسانیدند و رای رایان که از تربیت
کرده ها و پیش آوردهای سعد الله خان بود و نیابت وزارت
سربراه می نمود بخطاب راجه رگهناتهه سربلندی یافت و زیاده
از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعنایات خلعت و
اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت و از
انواع فانوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندی نمایان
می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشائیان جلوه گر بودند - ملا
شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالی
از انداز تصوف و اشارهٔ ابطال ارادت مرید کامل نیست * بیت *

صحن دل من چون گل خورشید شکفت
آمد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگاه را
ظل الحق گفت الحق این واحق گفت

از واقعهٔ ممالک شرقی بعرض رسید که اعتصام خان نوکر محمد شجاع در جنگ شجاع نقد حیات در باخت .

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب ابتدای سال و ماه دفتر و جلوس بود را از غرهٔ فروردی که عبارت از تحویل نیر اعظم ببرج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته بودند و ماهها اسامی ملاحده بودند ازآنکه بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود بادشاه حق شناس دین پناه شرع متین کاهندهٔ حساب سال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال عربی بر سال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلیه از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم ماهای آنها بهمین نامهای فروردی و اردی بهشت تا اسفندار زبان زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماهای آنها غیر ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فرودی آنها باشد در ایام بقدر صورت مجوسیها مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بران ماهای فرس قدیم است و نو روز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هند حتی پادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشگال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوهٔ هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروز سال و ماه مجوسی اسم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد . در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد .

الحال بذکر باقی احوال پرملال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ درهٔ کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامهٔ صدق بیان جاری گشته خود داراشکوه با سپهرشکوه و زوجه و صبیه و قدری جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمهٔ محل با خویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقی خزانه و اسباب و سرانجام ضروری با خدمهٔ اناث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حوالهٔ بعضی نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه سرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم مشت و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و استران سبک رفتار پر از نقد و جنس گران

دهرکنهٔ کری ندو گهوهی احمد آباد رفته از انجا بکانجی کولی که
از جملهٔ سرکشان وره زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا
برده بدنغار اعانت نمود • بیت •

آنکه شیران را کند روبه مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج

و کانجی رفیق او گشته از سرحد گجرات بر آورده بتعلقهٔ حد
ملک کچه رساند دریں ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر سورت و بهروچ ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با حمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهرشکوه بامید بهبود کار خود وار نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت دریں سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرملال او نگردید بلکه خود را آشنانساخته
بکمال بیروئی پیش آمده ملاقات نه نمود • بیت •

بوقتی که دولت ورا یار بود • زره پیش تیرش قمد می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر • نکرده خدنگش گذر از حریر

آخر دو سه روز بامید مستمال ساختن زمیندار سعي بیهوده بکار
برده ناچار بادیدهٔ اشکبار و دل پر از شعلهٔ نار راه بهکر اختیار کرد -
چون بکنار حد سند رسید فیروز میواتي که تا این روز رفیق ایام
بد فرجام او بود از مشاهدهٔ نا موافقت روزگار از رفاقت آن بر گشته
اختر دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا الخلافت اختیار
نمود بعده که آن بر گشتهٔ وادي حیرت بولایت جاریان رسید صحرا
نشینان آن دیار مدراه گشته بارادهٔ دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت وبولایت ملشیان سربر آورد میرزا ملکشي که سرگروه آن قوم بود باستقبال بر آمده باعزاز تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی رانه ساختن ایشان خواست که بدرقهٔ راه گشته از انجا بقصد بهکر که سرزده منزل مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوي باز زدن بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ازدل سمت تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعاي بندگی و اخلاص خاص در عرصه و پیدا می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کند کش نیاید بکار

چون بحد وطن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام تناسوي خویش همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان چون میزبان مهمان‌کش حق نا شناس بخانهٔ خود برده فرود آورده کمر بمهمانداري بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت باارتباط داشتند و آن مغفوره درین معنی ازغصه کاهیده مرده بودکوه‌کوه اندوه بر دل داراشکوه راه یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددی چرخ عقل نیز بحال نمی ماند نظر برعاقبت اندیشی ننموده تابوت اورا

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسي و سیاهي با اخلاص بود و راضي بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانهٔ لاهور ساخت که در مقبرهٔ شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و خود با چند خدمتکار و خواجه سرای ناکاره ماند و بعد فراغ ماتم قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقهٔ ملک جیون بارادهٔ ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن وترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشتهٔ تیه سرگردانی بود قابوی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند کروه مسافت طی کرده برادر خود را باجمعي از مردم طرار و راهزن آن ضلع در خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضي اسباب ضروری سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلي میرسم رخصت گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک سرشت آورده درجائي که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو خدمتی خود براجه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده که بعرض رسید مطالعه در آورده به محرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثاني در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شعف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بادیان مقصود بدرانت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ عالي شادیانه بنواختن درآمد وضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داري دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت وفرمان بعطاي منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که سلیمان شکوه درتعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسرمی برد براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح بفهمانند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقهٔ خود بر آورد و الا پامال غضب سلطاني خواهدگردید ه

از وقائع ملک شرقي بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به باندہ مراداله جدا شدن اله وردی‌خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی‌الحجه بهادر خان‌دارا شکوه وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

داراالخلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان هردو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعهٔ ارک تشهیر کنان برده بدهای کهنه در خضر آباد ورود آورده در عمارت خواص پورهٔ آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رسانیدن داراشکوه درمکان مذکور بحضور امده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان گردید روز دویم آن ملک جیون که بخطاب بختیار خان سرافرازی یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار از مردم اوباش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرفه پیشگان هر کوچه و بازار و تماشائیان هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده بودند برسر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس و خاشاک نجاست آلود وسنگ وکلوخ ریختند و زدند که چند نفر مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند تا بختیار خان که برسر او سپر در سپر بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدرمایهٔ فساد و هنگامهٔ برهم خوردن شهر برپا گردید نزدیک بود که از سرنو فتنهٔ عظیم از مادر دهر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتابعان رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون جان بدر نمیبرد واز بالای بامزنان آنقدر خاکستر و کوزهاي پر از بول و نجاست برسر افغانان ریختند که اذیت آن بتماشائیان رسید - روز دیگر که کوتوال بموجب حکم درپی تحقیق بانی آن فساد پرداخت ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته مادهٔ فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة احرام باشد
فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع
پا بدرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار با لحاد و کفر رسانده
بود مذبوح ساخته نعش او را در حوضهٔ فیل انداخته در بارهٔ زنده
رسیده او را از رستهٔ بازار چوکها گذرانیده در نظر تماشائیان که
اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهانیده در مقبرهٔ
همایون مدفون ساختند آری • بیت •

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

• بیت •

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بعشر زحمت
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند •

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و امواج دریا موج
هر طرفي خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی
بمیان آمد که بعضی جاهای باران نمی بارید و آن گردید غله رو بگرانی
آورد نظر بر رفاهیت حال خلق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال
حکم معافی راهداری که بر سر هر گذر و سرحد و معبر آنها می گرفتند و
مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پاندری که در هر
ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکانی که همه اصناف گران و کاسبان
ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و
جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سر رسته نشسته و دکان

اخذه خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی بدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردید و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثال سر شماری و بر شماری و برگدی چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاتره کفار که در معبد خانهای حدود پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاد از کرورها داخل خزانه سرکار میگردید از قلمرو هندوستان معاف فرمودند - و سوای آن عشور جنس غله که بیست و پنج لک روپیه اززوی دفتر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر این است که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سوای محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولا پای سیاست که ترس و واهمهٔ آن در دل جاگیرداران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد بادشاه

عالمگير و قلمرو ممالك محروسهٔ هندوستان نداند سوم آنكه در ايامي
اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکوره از تغافل و عدم غور يا از راه کج‌انديشي
ديوانيان خلاف مرضي كه بايستي از نسخهٔ ديواني منها نموده
وقت تنخواه بارباب طلب در پروانهٔ جاگير عمل حشو منها نموده
تنخواه ميدادند بعمل نيامد و جاگيرداران عمده بدين حجت
كه دامهاي اين ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زيادة
طلبي و ظلم علاوهٔ آن گرديده راهداري و بسداري از دولت مذكوره
بدستور سابق بلكه مزيد بران بظلم و تعدي ميستانند اگر از روي
سوانح و وقائع بعضي پرگنات بعرض ميرسيد بكمي منصب و تغير
گرز برداران معاتب ميگرديدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته مي‌آمدند و بعد انقضاي ايام معدود بوسيلهٔ
مربي و ساخت و كلا كمي منصب بحال ميگرديد لهذا بندوبست
معاملي بيشتر ابواب بظهور نيامد خصوص زر راهداري كه نزد خدا
ترسان حق آگاه بد ترين ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاري ست
و مبلغ كلي محصول آن مي شود در اكثر ممالك محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بيوپاريان و مسافران بي بضاعت وره نوردان محتاج
فوجداران و جاگيرداران زياده ازسابق بظلم و سختي ميگرفتند والحال
هم ميگيرند وزمينداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن درتعلقهٔ خودها
زياده از راهداري تعلقهٔ حكام پادشاهي شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
كار بجائي رسيده كه مضاعف قيمت جنس و مالي كه از ارنك
و بنادر خريد مي شود تا رسيدن بمكان مقصود بخرج در مي‌آمد
و بر سر مساجت و تعدي راهداران و زمينداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آن‌ را طالب ... فنا میرود خصوص ... مفسد پیشهٔ دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری بجائی رسانده اند که از احاطهٔ بیان بیرون‌ست مگر حق سبحانه و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفهٔ بدعاقبت تسلط بخشد که چندین را بجزای کردار رسانده بانواع سیاست مبتلا سازد دربن صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد •

ذکر محاربات که با شجاع رو داد و فریفتن
پادشاه زادهٔ محمد سلطان و صبیهٔ خود دادن باو

بعده که پادشاه زادهٔ محمد سلطان باتالیقی و سپه سالاری معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیدهٔ تعاقب کنان که درین مابین چندین مقابله و محاربهٔ عظیم روی داد میرفت تا آنکه شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سر نو بسر انجام و گرد آوری فوج و توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هربار مغلوب گردید اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعین امرا بتجویز معظم خان بود بر شاه زادهٔ محمد سلطان گرانی مینمود و برین معنی شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زادهٔ طرف خود افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان نا تجربه کار است خلل در نیت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

داخت و دل پادشاہ زادہ را بدست آورد رفتہ رفتہ رشتۂ تدبیر دور آمیز را دربارۂ استحکام داد کہ متحول از ازدواج صبیۂ خود کہ از دوق ناموزون بود پیغامهای ابلہ فریب دیگر رخنہ و اعوش تمام در بنیاد فیدت پادشاہ زادہ راہ یافت ازانکہ جوانان را بر یوقت و صحبت نصیحت پیران آزمودہ کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمال ومآل کہ مادۂ زوال عقل و دولت و آسودن زیادہ رغبت بهم میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از تمام پیشکان واقعہ طلب وغمازان صاحب غرض میان پادشاہ زادہ و معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردید کار بجائی کشید کہ پادشاہ زادہ از اثر نغمۂ افسون مخالف و دمکشی همدمان عرب و عجم قصد ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساختہ باندیشۂ دور از صواب اواخر ماہ رمضان شروع سال سہ از جلوس مصحوب مصاحبان و مقربان خانہ برانداز پیغام این راز بشجاع فرستادہ آخر شب باتفاق امیر قلی داروغۂ توپخانۂ خود و قاسم علی میر تزک کہ مادۂ شعلہ افروزی این فساد بودند و چند خواجہ سرا باقدری از خزانہ کہ توالست و جواهر و خدمۂ محل خود را بکشتیهای آب گنگ کہ درمیان حائل بود رساند شجاع کہ بعد رسیدن خبر این معنی را از عطیہ و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را باجان بیگ نوکر عمدۂ خود و چند کشتی و کهار بسیار برای استقبال و آوردن خزانہ و اسباب پادشاہ زادہ بکنار دریا فرستاد بعدہ کہ پادشاہ زادہ بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور نمودہ شروع بہ بردن خزانہ و دیگر امر انجام نمودند افشای این راز

سد بسته گردید و خبر که بمعظم‌خان رسید ازین سوانح فتنه انگریز که
خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جنود
بادشاهي راه یافت و اکثر بندهای بادشاهي ثبات دل و پا باخته
حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
پادشاه زاده را مساوي دانسته سر رشته استقلال از دست نداده
باستقلال و ترک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلي سپاه
و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت
لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل
افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
و سواي این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام‌خان
و فدائی خان و آغر خان و راجه اندرسن بندیله و دیگر بندهای
کار زار دیدهٔ تجربه کار بادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال
شده رسیده بودند بتفاوت سي‌کروهي از اکبر نگر درمکان وسیع‌مرتفع
فرود آمده براي رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند. داود خان صوبه دار
بهار که برای کومک مامور گردیده بود بورین خبر اطلاع یافته بقصد
ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
و طغیان‌آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن
دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته
دستبرد معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از
معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضی کومکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و رایب سنقامت بسیاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قول بر آمده بدلدهی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گردهر راتهور کشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضی گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطای چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع با کبر نگر رفته صبیهٔ خود را بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و ثمرو اسپهای عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یرق نقره در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اکبر نگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابلهٔ معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سر زمین بر مصالح نوارهٔ و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانهٔ معظم خان که بعد

انقضای برشکال و بپیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پردازد سررشتهٔ کار باطناب میکشند حاصل کلام درپانزده بیست روز محاربات عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی گردیده شجاع فرار نموده بار بقوت نوارهٔ جنگی که بیشتر بر روی دریا ازشبخون زدن کار زارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت درین ما بین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داود خان ترددات نمایان بروی کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتفاق بلند اختر بسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم پیوست از طرفین ترددات صف آرا که هربار از هرطرف غالب و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند رو داد و کشتیهای جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جملهٔ جنگها که مابین هردو لشکر رو داده نقل یک جنگ که خالی از غرائب نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداری بلند اختر و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانهٔ جهان آشوب که کنار آب برسر معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده که فوج معظم خان که هراولی او بطریق قراولی بآغر خان تعلق داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید و بنشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر از ملاحظهٔ بسیاری آب و باریدن آتش گولهٔ توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت باش نمي گذاشت آغرخان اسپ خود را آب
زد و از عقب آن دلیرخان مع فیل سواري خود در آب راند بعد از
پسر دلیر خان که بر اسپ سوار بود با دیگر دلاوران خطرناک
بورش جان باري را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آنها رسیده آمدند
و بغیرت همچشمي تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده داخل
هم میان چوب بندی که برای مقابل پایاب نموده بودند رسیده بودند
و از پیش رو گولهٔ توپ و گاولهٔ تفنگ چندین مقابل هم باریدن گرفت
که فرصت چشم وا نمودن نمیداد و هرکه میرسید سوی آنکه سر آب
فرو مي رود نشان ازو پیدا نمیگردید و درین هنگامهٔ عبور سپاه از
صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاري
تودهٔ سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالي گردید و پایاب مالک
بر طرف شد لهذا سوار و پیادهٔ بیشمار غرق بحر فنا گشتند در
همین حالت پسر دلیرخان از تموج دریا مع اسپ پایاب فرو رفت
که نشان زنده و مردهٔ او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله
و تیره گردیدن دود باروت نه پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال
برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعي را که
اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضي که شناوري میدانستند
و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند
آخر خان که پیش فیل دلیرخان شمشیرزنان انبوه هجوم سوار و
پیادهٔ فوج خصم را ازهم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغرخان
باشارهٔ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار رو بروی فیل حمله آورده
شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت
ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمهٔ ضرب رسید اما
رودهٔ اسپ کسیخت و آغر خان در همان گرمی باز خود را جمع
ساخته به چستي و چالاکي تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر
فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت نرده
نیافت و دانست که باز روبري بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد
دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر
فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته
بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کجک فیل بدست نیامد و فیل
در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکي از نوکران
او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخلاند درین
حالت دلیر خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب آغرخان
می آمد و از دور نرده وستمانهٔ آن بهادر فیل نبرد مشاهده مینمود
فیل سواري خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف
فیل بطریق تصدق شدن گردید آغر خان گفت من این فیل
را براي سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار
خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و براي سواری من از
اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین
کشاده گفت که فیل هم بشما آرزاني باد ودو اسپ عربي و ترکي
باغرخان تواضع نمود و بیکي از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار
شود و آغر خان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان
جلادت کیش و افغانان قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهاي کمان در آورده صدای دار و گیر بچرخ برین رسانیدند

* بیت *

دها ده بر آمد ز هر پهلوي * چکاچاک بر خاست از هرسوي
تو گفتي هوا تیر بارد همي * سراسر جهان تیغ بارد همي

و بعد حملهای پیاپي و چپقلشهای بهادرانه که دو سه سردار شجاع با بسیاري از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعي از فوج پادشاهي نیز بکار آمدند و زخمهاي سرخروئي برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نموده و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدي نام شاعري بود که شعر های بر جستهٔ آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجاي مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند * * بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکي
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادي بود از خاشاك و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطهٔ روز مرة بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعرکیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدي گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته بخدمت دلیرخان آمد و دلیرخان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نمودة مصاحب خود ساخت •

القصه بهمین وتیرة محاربت صعب برسر نالهای قلب و بر روی دریای گنگ بجنگ نوارة و بمقابلة صف در سواد اطراف تانده که از معمورهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زادة محمد سلطان که بعد از کدخدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامی بسیار طرفین کشته و زخمی میگردیدند •

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زادة محمد سلطان بشجاع و ترددهای ندویانة معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند. درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افکنان طی مسافت میفرمودند. بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زادة محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیدة شرف اندوز ملازمت گردیدة مورد عنایات گشتند. حوضة طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نمودة بودند خان‌سامان تیار نمودة آوردة از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شدة بداروغة زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه وفیل و نقد عطا فرمودند. در منزلی از منازل کنار آب گنگ یکهفته مقام نمودة وسط ماه ربیع الثانی صبیة میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زادة

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهي درحق داماد فرخنده شیم - عروس مبارک قدم ظهور آمد ٭

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم‌خان بعرض رسید مجملي از تفصیل آن مي نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهي شیطاني که لازمهٔ ایام جواني‌ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتي که باوجود عاصي گردیدن درخدمت بدر بزرگوار نظر برمآل کار عدوي سرنوشتهٔ روزکار نه‌بوده دانست که آخر جان و ایمان در بمدامي آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک‌دو منزل بود درین هنگام خبر بیماري محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهي آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهي سوار شده جواهر و قدري که توانست اندوختني با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتي سوار گشته بطرف معبري که اسلام خان بموجب اشارهٔ خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید، مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نوارهٔ گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهای مخالفان پرداخت و از هردو طرف توپ
زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتي که بران بعضی کارخانهٔ
و نذری از خدمهٔ محل بودند و گران باربود دوسه گوله بسبب
عقب ماندن بدو رسیده غرق گردید آدمهاي آن کشتي چند نفر از
ذکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاري بمدد ملاحان و رسیدن
کشتي اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که
بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ
مختصر و حاضري و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتي و شغف در خوردهٔ
پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضهٔ داشت پادشاه زاده
ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفوج پادشاهي
شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب
میان هردو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه از خزانهٔ مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و براي
لشکر قوت سربازي تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس
گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان
قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادي گمنامی
گردید ۔ و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده
محمد سلطان را با فدائي خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح
لازمهٔ خبرداري و ارادت خان معضوب که مادهٔ شریک فساد پادشاه
زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده بوده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارک دهلي کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته حضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب بر طرف و از مجرا ممنوع ساختند •

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهای خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که غلط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دو سه نامه که جلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد •

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سراي چیني نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نگاشتهٔ قلم مبارک که بپنجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید واز مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید الحمد لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهای ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماند که بر اعلی حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزد منت
مي نماید که توفیق استرضاي خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافي
و تدارک مافات عذر خواهي زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتي
که موجب خشنودي قبله و کعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروري و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعاي
خیر این گناهکار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاریي
ولي نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضي امور
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها
که ندارد - خراجه سراي چهلی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامهٔ دریم در ایامي که شجاع دفعهٔ اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلدمکان گرفت و گیر قاعدان مي نمود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشتهٔ بودند و براي آبدار
خانه و غسل خانهٔ اعلی حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشتهٔ خط هندوی
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پس
از تمادي ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت وگیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مخاطر پوشیده نماند که این مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار این مرید و رواج بازار دیگران که ارادت بایشان تعلق نموده کوشش نفرمایند سلوک را بنحوی مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا در اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند . هرچند می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست وپا میزنند و جائی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن ازانجا که اخبار بی‌توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط خود بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته هویداست یقین حاصل شدکه آنحضرت این مرید را نمی خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت امت ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتي صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتي بر خود قرار داده گریخته اند از ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهي دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سر وارث ملک تا بدن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

انشا الله تعالی بعد از انکه کار معاندان بیکي ازین دو وجه ساخته شود چرا این همه عدت احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خانه قدیم بود آب خاصه در غسل‌خانه درین‌وقت‌که‌آن حضرت پیوسته درمحل‌مي‌باشند چه درکار است - و مهر برکارخانهٔ ملبوس‌نمودن از رهگذر تصدق شدن خواجه معمور مي شد الحال‌که دیگر بدین‌عهده مامورگردید پوشاک مبارک بدستور سابق بي‌تعلل خواهد رسید *

نامهٔ ثالث در جواب خطي که اعلی حضرت مشتمل بر عفو نمودن تقصیرات مع قدري جواهر بابت پوشاک داراشکوه که در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته‌شده - بعد اداي وظائف عقیدت بعرض‌اقدس میرساند والا فرمان‌عاطفت عنوان که در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود دراسعد زمان و بهترین ساعات عزورود ارزاني داشت از وصول نوید عفو زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف عمیم مرشد و قبلهٔ خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنة لله که اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدرداني عفو را بر انتقام‌ترجیح داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب مصلحت امري که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیبت کنن که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و جهت
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و مات و تسلي رعیت
باظهار نیابت امکان نداشت لهذا نا گزیر برای پاس ملک و حال
رعایا روزي چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا
جوئي و نیکو خدمتي نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه
چگونه راضي میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
بجان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندي ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم محل از خدمت وافي سعادت جدا باشند از آنجاکه
شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد بالا دار رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدري خاطر
جمعي حاصل نموده نفسي فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهي
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقي نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهي و اعانت
حضرت رسالت پناهي و توجه باطني آن حضرت پیر دستگیر
عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که ناموضي مبارک

باشد نگردد . بر آن حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع
خود را بکسی که از عهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برایا
برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از گرگ شبانی نیاید
و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهرحال
حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد -
تسلیمات عفو تقصیرات و دلالت و عنایت فرمودن جواهر بابت
پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم
میرساند ٭

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید
که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل
خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن
نیافت فردوس آشیانی بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع
نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچهٔ بذکر
درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک
تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت
چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام
میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند
بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که
از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف
پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود نسماجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر
گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تعبیه
فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده
خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجهسرا شنید برگشته آمده
عرض نمود باز طلب ننمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود
دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکان تا روز واقعه رو داده
قابل تحریر نیست ٭

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار وهفتاد
هجري مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سیوم جلوس
چنان آراستگي یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هرطرف
و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهرهٔ مثال و رقاصان حور
تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند ٭ ٭ بیت ٭

صدای مطربان با نغمهٔ ساز ٭ درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرشوخ وشنگي ٭ بکار دلربائی تیز چنگي
همه رنگین دهان ازصوت تهي تهي ٭ چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه
و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر
گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و
خرمن خرمن روپیه و اشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی
هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان
کلاونت را که سر آمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
بنظر نگذشت و هرچه اضافه ونقد و جنس بسلاطین وبیگمان و امیران
مرحمت شد تحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ کلام دور افتادن
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش نشرت آراستگی داشت •

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ
فتحهاي پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشأی
دوبالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نلبت
مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار دو کشتي را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا ونقره وجواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده
خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگي برقعها
پوشانده در کشتي جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتي مي آوردند از صدمات
افواج بادشاهي که پاشنه کوب رسیده بود پارهٔ بتاراج و دست برد
اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود
که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
ضبطي نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش
و بیگانه تاب صدمات روز بیکسي نمي تواند آورد بل سایه هم دو

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائي اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقي مانده نمودند •

• بیت •

بقهر خدا چون کسي اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
همینکه اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند

بسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بیني قبل ازان با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل محبت امزا بارسال تحف و هدایا بمیان آورده باعتقاد خود بنای دوستي را استحکام داده بود و نمیدانست که کسي را که مآل کار او خواری و زاری و بی اعتباری سرنوشت باشد هیچ دوست جاني و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دیني و دنیوی چه رسد • • بیت •

کسي را که اقبال ازو رو بتافت • نهیب قضا سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهي رفت کزوي بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددکار نماند وفاي همراهان و جمعي که آنها را رفیق روز بدکسي میدانست از وجدائي نمودند تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهاي سرحدي متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالي از قصهٔ ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدي از

مثال نیافت - و لغایت انتهای ایام بنگال سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چندی از همراهان و سید قلی نام یا دوازده نفر که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجاآوردند •

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجه درن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثر خانهٔ زهرهٔ چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید •

• بیت •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر • زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو درآمد گوئي • خورشید نشست در افق تا بکمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لک و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفي بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقي نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل مي آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاري و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و مادهٔ مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر
کشتی معمور خان از ابتدای جلوس معضوب بود بی یراق بحضور
می‌آمد حکم شد با یراق بمجرامي آمده باشد - راجه‌رن که در ایام
بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بحکم او دکن در خاسته
آمده و روی ندامت بآن درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی از حواس
احکام بعذر عدم آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ زکال خود ساخته
بود امیر خانرا با فوج ده هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه
فرمودند و کیسوسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت
بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده
در استیصال پدر کمر بست •

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای دنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن وقوم مرهتهٔ آن مالک دریاب اصل
و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او
بسلسلهٔ رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هنود
مقرر است که فرزند از بطن عیم ذات خود حاصل نمودن و از کنیز
توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در
عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل
خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت
نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد
همین که از قوم خود او نباشد باو نسبت و کد خدائی نمی نمایند
اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم
ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهیچو خود

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال بخانهٔ قوم کمتر از و يا دختر بکر برهمن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندي که از و بوجود آيد همان اعتبار کنيز و غلام دارد - گويند از اجداد سيواي مردود که ازو ملقب به ببهوسله است در اطراف ملک رانا مسکني داشت با يکي از زنان غير قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد بدستوري که ميان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و پسري متولد گرديد از ملاحظهٔ طعن خويش و تبار آن مولود را در گوشه و کنارجبال بامر ضعهٔ که براي او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان اورا پرورش ميداد چون بآن زن رغبت و دلبستگي تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست که ميان قوم خود کدخدا نمايند قبول ننمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و پرورش يافتن پسر ميان دوست و بيگانه زبان زد گرديد لهذا فرزند خود را از مکاني که پنهان نموده بود خفيه برآورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن گرديد چون بملک بيگانه رسيد با وجود شهرت کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحيح النسب هيچکدام نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهتّه که آنها نيز خود را از راجپوتان غير مشهور ميگيرند نسبت پسر خود نمود از ان نژاد نيک پشت هفتم يا هشتم ساهو بهوسله بهم رسيد و وجه تسميهٔ بهوسله که بگهوسله نيز زبان زدست بروايتي اين ست که بزبان هندوي گهوسله مکاني را گويند که جای بسيار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال زاده صحيح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان ازان پرورش ميداد ملقب به بهوسله گرديد و وجه ديگر هم منافي اين قول شنيده

شد - الحاصل درینولا که ملک نظام الملک بقدامه ناصرب
صاحب قران ثاني حضرت اعلى در آمد و با عادل خان رابطه
وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض
چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه درآمده بعض تعلقهٔ کوکن
نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و بندرهٔ راجپوری و چاکنه
باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته
بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار
دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد
بضبط بندهای پادشاهي منصوب کردهٔ دکن واگذارند و از بندر
جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار
دریاي شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود و این التماس
مقرون باجابت گردید وبعد عوض و معاوضه هردو کوکن تعلق
بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شوای
نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن
وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملا احمد
مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوری و معنوی آراسته بود سه
پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه
و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت وسیوای بد سیر از طرف
پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده
به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و
و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تزویر فرزند رشید
ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بهلاک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق
زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعجات
کوهي و حصار گلي که باصطلاح هندوی دکن گدي نامند مي
پرداخت ودر همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضهٔ بدني گرفتار
گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت
بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت ومداخل
زیاده دارد بهم رسید و چون ملا احمد که در همان ایام ارادهٔ حضور
اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاسته آمد
سیواي بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالي یافته در ان ضلع
از جوهر ناپاکي که علاوهٔ آن جلادت ذاتي داشت قدم جرأت بي باکي
در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او
چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقي و
در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل
پراز رعایاي مال دار مي شنید تاخته بتاراج و تصرف خوددر آورده
قبل از انکه فریاد جاگیر داران دران ایام پر فساد به بیجاپور رسد
عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
آنکه فلان محال گنجایش افزوني محصول داشت و از جاگیر دار
و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابران به تنبیه آن
پرداخته و بجمع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ
سرکار قبول است و نکار پردازان بیجاپور درآن آشوب که هیچ احدي
بدیگری نمي پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیر داران که
میرسید فائده نمي بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشي متوجهٔ

او نمي شد و ازین که ملک دکن همیشه خالي از فتنه و خلل و
فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتقادیر سرزمین بمرض حسد
و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپاي
خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع
کاربرد ازان علاوۀ ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواي آن ولایت گردید
موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احکام اختیار زمام آن ملک
بنام او مي رسید، رفته رفته کار بجائي کشید که از جملۀ سرکشان
مشهور گردید و از قوم مرهته مردم انتخابي مزاق پیشه جمع کثیر
فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامي بست و اول قلعۀ چندن
را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبۀ تمام بر
دیگر قلاع که از ذخیره و وجود قلعه داران و حارسان تجربه کار و کارآزموده
خالي بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و
سکندر علي عادل خان ثاني که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو
بود در صغرسن قائم مقام پدر گردید. و بي نسقي و خرابي ملک
بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگي بحکم
حضرت اعلی، و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیواي مقهور
روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام
صاحب مکنت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال
و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال
قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههاي دور و
نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعۀ راجگد و چاکنه را ملجا و ماواي
مقرري خود ساخت و بعضي جزیرهاي دریا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از یغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر علي عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعین نمود افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفهٔ او نمی کند بحیله و تزویر و
روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار
ندامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر
قلعهٔ خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمر وا آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکي با چهار پنج
خدمتگار بی یراق درپای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه اورا خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت
روانهٔ بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلي یافتن در خدمت
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
فریب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطي که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

می یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهیان
خود را در فوج بمسافت یک تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از
بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار خضوع کنان
نمودار شد چون بپای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر
میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو گشاده آله و سالوسی
سراپا تن و بدن را برهنه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم
اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند دور شوند و حربهٔ که باعث هلاک آن
بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده
بود که اصلا معلوم نمی‌گردید و مردم خود را مسلح ومکمل درین و
کنار هر غار و اطراف نشیب و فراز کوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز
را در بیشه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من از زدن
حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر
انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن
نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر
قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود
و دیدن سیواکه بدان صورت بی‌اسلحه هراسان و ترسان می‌آید وجود
و عدم او را مساوی دانسته از جملهٔ چند نفری که گرد پالکی او
بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان
انداخت وقتی که سراورا برداشته خواست دست شفقت برپشت

در گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زیر آستین را
بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
نفیر نواز موافق ارشاد صدای نفیر بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف وگوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده در لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند ودست بقتل وغارت وتاراج
کشودند وآن ستمگار خونخوار سالم جسته خود رابمردم رسانده فرمود
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت ونهبت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر
بعادل خان ببیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود بر و تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پرناله میان هر دو جنگ روداد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین
دست بردها که فلک سفله پرور غدار درهمه کار مدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دوردست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکرتاخت
می آورد لسبت بمسجد وکلام الله و ناموس احدی دست اندازی
نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

بادشاهي تاكيد نمود و آن ناپاك بي باك لشكر خود را مامور
نمود هرطرف كه كهي فوج امير الامرا بر آيد بتاخت و تاراج آن
پرداختند و شروع بشوخي نمودند امير الامرا ازين معني اطلاع يافته
چهار هزار سوار با سرداران كار ديده به بنوبت همراه كهي مقرر نموده
ودر هر منزل و هر روز كه بكهي بر مي آمدند دكنيهاي آن نابكار
از اطراف نمودار شده بطريق قزاقان ناگهان برسر كهي ريخته از شتر
واسب وآدم هرچه بدست مي آمد تا خبردار شدن لشكر ميكشتند
و بتاراج مي بردند و مبارزان فوج بادشاهي تا مقدور تعاقب نموده
بالتيغ سر افشان و دست يارى برقندازان حكم انداز و تيراندازان
بيخطا دمار از روزگار آنها بر مي آوردند و آنها جنگ بگريز نموده هر
طرف متفرق ميگرديدند تا به پونه رسيدوا پور كه آبادكردهٔ آن سگ
بود رسيدند از جمله بهادران يكه تاز همراه مكان را از تصرف عدوا
برآورده در پونه داخل شده جاي ماندن خود قرار داده از انجا
سوار شده بپاي حصار چاكنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور
در آورده مورچال بستن و نقش نموده به بستن دمدمه و كندن
خندق گرد لشكر خود و دوانيدن نقب امر نموده آن حصار را نگين
وار درميان گرفتند و كمر سعى و جهد بر تسخير آن بستند. باوجود
شور بارش كه دران سرزمين پنج ماه متصل شب و روز مي بارد
و فرصت سر برآوردن از خانها نميدهد و از برهم آمدن غبار [illegible]
كه روز روشن با چشم بشب مبدل ميسازد كه اكثر [illegible]
مي نمايد [illegible] واصل [illegible]
[illegible]

و غیره عمله و فعلهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند
و شش صد سوار و پیاده از آزارش زخم سنگ وتفنگ و تیر و سنان
محصوره بخروتی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک فیزکار بر
محصوران تنگ گردید راو بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه
را به بندهای پادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر
امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیره
و سامان ازبک خان را درانجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده
متوجه تنبیه سیوای مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد
موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا
مامور فرمودند ٭

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه
سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب
یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب
عطای زر وگوهر گردیدند و در مقیم سرور و شادی بر روی عالم
کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان
در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز
از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال
و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای
دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای
گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت
امر در آمده عهد وامان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

-نگه که با او رفیق بودند دامدر خان ملازمت نموده نظر بر خطا
بخشي پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام
عشرت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که
سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او سنگر دارد و امواج
پادشاه بصر کردگي تربیت خان ملک اورا پامال سم ستوران بلاد
پیدا می ساختند بوسیلهٔ راجه جی سنگه عرضداشت مشتمل بر
التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه
فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان
شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان
اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه
واکه با او مانده بود بکشتن داده خودمقید گردید و همراه کنور رام
سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه
هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان
خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان
بخطا بخشي و امان جان او درر بار فرموده به تسلي آن دل و جان
باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده
بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه‌داری گوالیار نیز باو
فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهي سنگ زمیندار
سری‌نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاری
هزار سوار منصب و سی و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند وخلعت و
بوتچهي و اربسي و فیل برای پرتهی سنگ حوالهٔ پسر او نمودند

واحد دون بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته
مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم
آقا فرستادهٔ حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچي سبحان قلی خان
با نامه و تحف توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که
با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر رسید ایلچي بعرض
رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت دوازده هزار روپیه و
خنجر و پتکهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلچي شاه عباس
ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و
خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا
ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان
پرستی درهمه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
غله و عسرت حال بی بضاعتان بجاي کشید که اکثر پرگنات
رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
هجوم مقبلان و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلغور

خانهٔ خام و پختهٔ مقرری ده لنگر خانهٔ دیگر در شهر و دوازده لنگر خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و معموره‌ها مقرر نمایند و داروغه‌های خدا ترس و متدین در آنها تعیین نمودند و بهمه امرای عمده نیز حکم شد که هر یک فراخور حال تا عمارت موافق مراتب لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله موافق محصول چنانچه بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزاوار منصوب گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد •

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پردازان ترتیب یافت و حجره‌های که تیاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک حجره نمونهٔ روضهٔ رضوان و بهشت گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و رامشگران خوش ادا و مغنیان حور لقا و مطربان با صفا باصول گوناگون هنگامه افروز آرای بزم گشتند و غم زمان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای خروش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سبوم رسانیدند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معز الدین گشت رسید نشاط دو بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت • بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز • هزاران دل رباید در یک انداز

زدست اشاری رقاص دلکش • بمانده از چراغ صبر آتش
حکم شد که ازین سال هرسال ایام جشن از ابتدای غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نذار و پیشکش از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعامیپردازد
بعرض رسید که بداق بیگ درملتان داخل شد و تربیت خان بعد
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات ودیگر لوازمات بر
سرسفره آورده وطعامها آش با ظروف نقره آلات وغوریهای بیش قیمت
بهمراهان ایلچی وا گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نمود - و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
تمام فرش سرکار نموده برای ورود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که برای گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسپ عراقي و عربی مع ساز مرصع میدارند و مدوزه و
ولک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن مي و هفت قیراط که جمهوریان
شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایرانی که مجموع
بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سمتی آل ابرانی و
شتران واستران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
شصت هزار روپیه و یک مادهٔ فیل ببداق بیگ و ده هزار روپیه
بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنجاه هزار
روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگجه مع خوان و پاندان طلا و نبضهٔ
بندوق ببداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
او عطا نمودند - روز عید الضحی سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله
و سه عدد روپیه بوزن پانصد توله ببداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل
دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس
بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه یکی از بندهای حضور روانه خواهم
نمود - و عاقل خان استعفای منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالانه
مقرر نمودند - چنپت بندیله که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
طریقهٔ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعین افواج قلع
ریشهٔ فساد و قطع شجر حیات او میسر نامد در ایامی که پادشاه
عالمستان از دکن متوجه دارالخلافت بودند باظهار ندامت و ترک
اعمال شنیعهٔ سابق درآمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختیار
کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگهٔ بنده ها حاضر

بود ازانجا برهنمونی بد سرشتی ذاتي بحکم چون بنده های عاصی
گریز پا راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق
بقطاع الطریقي پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه
شوخي زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود • بیت •

بدگهر با کسی وفا نکند • اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبهکرن بندیله را برای تنبیه او رخصت فرموده بودند
فائده نبخشیده بعده که دیبي سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعین نموده تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمینداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر
میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای
عالمیان گشت • • بیت •

بسی دیدم درین دیر پر آفات • بدي را جز بدي نبود مکافات

صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظارگیان عالم بالا بهزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رسته‌های بازار چوک درهر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شعاع
افروز زمین و آسمان گردید • بیت •

زبس شمع و مشعل برافروخته • زمین همچو مشعل شد افروخته
چراغان چنان گشته عالم فروز • که نگذاشت دردهر یک تیره روز

قریب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم
عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان باساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شب‌گشت از سردادن
اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعمده بکار برده بودند صحن
زمین گل افشان و آسمان پر از ستاره‌های درخشان گردید و صدای
جوش و خروش آن بسپهر برین رسید لک روپیه را زر عروس
روز نامی بخشیدند ده هزار روپیه به کلاونتان عطا فرمودند ٭

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن
نزد امیر الامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال مساعی نماید .
بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن
صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت
پلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعه داشت بتصرف زمیندار آنجا
بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در
مضیقهٔ فرار و اضطرار زندگانی مینمودند بداود خان فرمودند -
ترددی که در تسخیر آن از داود خان بروقت بعضی کومکیان
بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد
از سررشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و
شهید شدن و بزخم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار
و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزار های رستمانه و
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
بعد که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای
اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین
سال امیر خان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و
فاضل خان میرسامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذرانید - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان بخانهٔ آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ او کوشیده بعنایت غیر مکرر ممتاز ساختند. هشتاد فیل فرستادهٔ خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند ٭

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمدهٔ امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا خود را از اولاد پیران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام ازکافران بت‌پرست غیرمکرر هندگشتند و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین افسان صورتان نسناس صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آن جا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک وطلای ریگی از جملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

و مرده عمدهٔ آنجا می‌پوشند و از جنس عطریات و نواله بقدر کفاف
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمهٔ که زیر زمین بوسعت
خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ
آخرت او نام نهاده در را مسدودی بر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان‌خانان که باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و عصیان بر افراخته اکثر جاهای متعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رسانیدند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سر و سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام اورا طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم
باختتام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که
یکی از زمینداران آن حدود بود رسانید و اثر از مآل کار شجاع ظاهر
نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر متعلقهٔ بنگاله
وجه همت بر مهم آن مرز و بوم شوم بسته بگرد آوری سپاه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آسام و زمیندار کوچ بهار باهم
بهم نزدیکی که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

پاکرو تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین باعتقاد باطل آن گروه بلاتشبیه دائم مقام اسم اعظم معبود ست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند و نراین سر زمین بتها همه بنمونهٔ اسم نراین تراشیده ، نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزنند صورت همان معبود بران نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجهٔ آنجا دائم مست بادهٔ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارد - و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق داپادی باطن آنها سرشته و همه سکنهٔ آنجا در زشت روئی بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه وفرش خوب و حوض و مکانهاي مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر وسنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربهٔ دست ناپاک آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سر زمین و از جملهٔ میوهای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نوارهٔ مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیارند ومخلص خان و احتشام خان را باجمعی ازکومکیان

خطر سیلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصحرا و کوه گذاشت بلا تردد تدمر و سیف و سقان آن مکان بتصرف بهادران در آمده در اندرا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جابجا مدغن چنان ضابطه تعین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ننمایند و آنچه اموال راجه بهیم نراین باشد بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور مدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنهٔ آنجا هیچ احدی نتواند گردید و سیاسة برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روی بت نراین کلان بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سپه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف وقوم شروع بآمدن نمودند وخانهای ویران رو بآبادی گذاشت وپیشن نراین پسر بهیم نراین که از پدر فخیرا ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و
[illegible] آن باشی ز دین متین بشرف اسلام درآمد و رهنمائی
بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و برهان
بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کاربرداز صاحب مدار او
مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر
جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و درهای
کوه بخبرداری و هوشداری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش
توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر
مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت ، اسفندیار
بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهول ناته وزیر راجه را بهمرسانده
با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه
سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران
سانز خورد که عمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آب
مرزان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیر آهن موافق عرض آن
ساخته هردو زنجیر را در هردو کنار آب بمیخ و بیخ درختهای قوی
استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند و مابین آن هردو
زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته
بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند و تمام روز مترددین
دست بآن زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده
میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و ده پرگنه
مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نرایئی رایج آنجا داشت
موسوم به عالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه‌دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو
هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع
فرمود و شانیده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر
آشام گردید و دلیرخان را بقراولی و آغرخان را هراول ساخته
میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا
بهمعدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار
دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ
تردد ازان بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا
متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب
دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبر داران
و عملهٔ جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار
بدستیاری تیشه وانواع اسلحه کوشیده آن بیشه وجاده را وسیع برلشکریان
ساخته طی مسافت وقطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نورد
آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودارمیگشتند می پرداختند
اگرچه چندی از دد نژادان نسناس صورت آن سر زمین که بکمند
قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب
می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار بر گفته و حرف آن جماعهٔ
نا بکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا
نالهٔ قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت
و پشتار های بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون
موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه
یک کروه راه بهمعنانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

معاودت شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همسمان اخلاص
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود .

• بیت •

• گرچه منزل بس خطرناک است . مقصد ناپیدا •
• هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور •

و بنابر صعوبت و ترددیکه گاه شام و گاه سه پهر بورود آمدن میسر
می آمد بعد رسیدن منزل چون فرار صورتی ملاحظهٔ مخصوص بسیار
بودند با تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبر از بیدهٔ عرکت
آرنده کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا ز راهی رسیدند
که سر او بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از بروفنداز و تیر انداز و دیگر
مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لنگر اقامت
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و مهتابیها
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر
قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که جابجا مورچال بسته
بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر
بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان
کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه
دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن
کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و بعد از آن دیار را با آغر خان سرو کار مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان
بخطا کار اطراف مغاید فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت تردد
دلیرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودیکه درانوقت
مردم کم با آغر خان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
و چند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و درچنان
حالت زخم تیر زهردار بپای آغر خان رسید و همان ساعت ورم
و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت
و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
و حوصله باخته وقت شب از هرگوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -
ازانکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در
خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزند بیشتر
ازان کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ
پادشاهی بفکر کار زار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند -
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
پرتو افزای بحر و برگردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه
و دبدبهٔ زهره شکاف بقصد مصاف آن مخذولان تیغ ادبار سوار گشته
رو بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
توپخانه بنوارة رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
بمدد نوارة توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از صدمهٔ
گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم
آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش فشان خروش کنان آوازهٔ
مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رسانیدند از آنکه
از هر دو طرف صدای جنگ مبارزان اسلام تزلزل ارکان دل مخالفان
آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته
در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون
روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید
چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای
دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار
و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه
فرار اختیار نمودند و نوارهٔ پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را
از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ
نبرد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از
صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود
آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی
که بوسیلهٔ شناوری جان درگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان
ظفر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه
و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف
بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد
و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال پادشاه ذو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چقلبن بآسانی
بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهي و
ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی
و نقدي ضروری در آنجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهی که
آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
تصدیعات و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
و منازل پر تعب نموده بجای رسیدندکه دو قلعه هر دو طرف آب
مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوي همسری
می نمود و نوار ها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیادهٔ میان
هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
سنان که در خشکي بمیان آید صدای دار وگیر در دریا بلند ساخته
هر دو قلعه را خالي نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها
مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هردو قلعه را ملاحظه
نموده زبان بشکر وسپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
هردو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری
بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمهٔ سم اسپان مبارزان
کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان
جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش
قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مور و ملخ وار پر از مردان
شده نبرد آن سرزمین بودند مهتاب وار در اضطرار و کز و منز اخبار
نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای ناصب را که تحریر
تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند۔
و از آنکه بعضی سر نوجان مبارز پیشه را بر سر مکانهای تسخیر
در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت ، امور ضروری
باطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود با از
مقابل هزار سوار و بیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت
که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آورده اند در شب خون
نمودن و رفتن شب غافل بر سر لشکر تاختن نهایت دلیر بودند و جرأت
زیاده می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و سوای آنکه اول پاس
شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت و دران وقت آرام نمودن
غنیمت میدانست باقی شب خصوص دو پهر آخر شب تا سفیدهٔ
صبح بر اوقات جمعی مژهٔ چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرداران
که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و
زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون
زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم
زخمهای عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج پادشاهی
می رسید - آری سپه سالاری که اوریست خطیر منصب شجاعت

و افزوني سپاه نصرت بآن همه خبرداري که خان خانان مي نمود جمع‌کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می‌آوردند و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعهٔ بهیم کَدّ که از اعظم قلعهای ملک پائه آن ضلع و حاکم نشین بود روزي قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگهاي کلان و ژالهاي جان ستان که چند گهري متصل چون بلاي ناگهان از آسمان نازل می شد و برسر و روي آدم و پشت چارپا می‌ریخت وهرجامی رسید مجروح و زخمی می ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپاي قلعه رسیده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال متواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان‌آشام باسردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قریب سه لک پیاده در آن جا فراهم آمده باهم عهد موافقت در کرزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج پادشاهی می‌کشیدند ومکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی‌دران پای قلعه بعادنهٔ تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از استماع ازدحام آن گروه و ملاحظهٔ سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پارهٔ متوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده بدلدهی همه سپاه پرداخته براي بستن مورچال و دمدمه دلیر

خان و دیگر امرای کارطلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان
از بالای قلعه بردن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای بزرگ
زیادی کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف
ساختند و فرصت دمدمه بستن و موچال پیش بردن ندادند و
شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج بزرگ لشکر
صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان صف شکن را
آب ساخت و دران شب از دلیر خان تردد ی که بشرح و بیان
راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضایع و زخمی شدند و
پارهٔ چهارپای کفار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان
نیز از دست افغانان دلیرخان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه
جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر
رزم جو قرار آنچنان یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال
سرانجام محصور گردیدن نداده - بفضل الهی را پناه خود ساخته
یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر
جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف
قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام
که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و
واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان
خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بدرهٔ
ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع
واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن مفوض نمایند
خان خانان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده راهنمائي فوج با او نموده بعده كه دلير خان و ديگر
بهادران كمر عزيمت يورش بستند آن آشامي در انجام پيغام باهل
قلعه فرستاد كه فلان سمت كه راه قلب و آب خندق عميق دارد
انبه راستم را بدم تير و بلاي تام شما مي‌آرم و در وسط شب رهگراي
سمت مقصود گرديدند - چون محاذي دروازه كه در وسط او ديوار چون
كوه استوار واقع است رسيدند آن مردود مير مرتضي داروغهٔ توپخانه
را گفت كه بزدن گولهٔ راهچنگي و تفنگ پيهم اشقيا را طرف
خويش مشغول سازد تا از طرفي كه من براي يورش مي‌برم غافل
گردند و مراد آن شقي ازين گفتن اين بود كه مصالح توپخانه
كه همراه گرفته اند براي ديوار كوه رايگان صرف شود و مير مرتضي
باهتمام برق افروزي توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل
باريدن گرفت و جمع كثير تلف و شهيد گرديدند و دلير خان را صبح
ناشده برسر خندق برد كه آب آن ازهرطرف چون بحر عمان پايان
نداشت و از بالا آشاميان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ كارزار
گرديدند و از اطراف گوله و حقهٔ آتش و سنگ باريدن گرفت بهادران
نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بي امان بچشم عيان دل
از اميد حيات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزيده داد جلادت و تهوري
ميدادند خصوص دلير خان و آغر خان در بحر بيكران خود جوشان
و خروشان اسپ انداخته شناكنان اختيار عنان بحافظ حقيقي
سپرده توكل بذات پاك او نموده آنچه نهايت شرط جانفشاني و
طريقهٔ پيش آهنگان جان نثار است بتقديم رسانده از باريدن آتش
بلا اصلا نه انديشيده درميان آب و آتش كه از سرگذشته بود فيل

میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته تنها بودند که کار [illegible]
گذشته که امید نجات از میان آب و آتش داشته باشند مگر [illegible]
این بحر خونخوار در آمده ایم سوای سر بسنگ کوفتن و جان باختن
دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صائب آنست که هنوز
صاحب وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده با [illegible]
تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش بجوش عار عزم در خود
هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دانسته [illegible] بر
فیلبانان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و معاونان و [illegible]
جانفشان دیگر مثل آغر خان و قراول خان مع معدود چند بمعیت آن
دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند ؛ بدست ؛
؛ تیغ نهنگی سر افراخته ؛ بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست زه‌ی زبالا و پست ؛ فتاده بلا [illegible] هیچ و از داده دست
بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز برآمدن نمیتوانست
نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون
رهبر که در فکر فرار بوده و آغر[illegible] او را بسته باخود داشتند از رسیدن
گوله غریق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلادت از زخم
بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ
و سنگ در جوشن دلیر خان رسید که که ببدن او نرسیده سرد گردید
و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد
شناگذان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان
بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ
شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری
داد که اگر رستم دستان شمهٔ ازان داستان می شنید زبان بانصاف
کشاده اسم رستمي بر خود نمي پسندید و اگر افراسیاب آن جرات
و جلادت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید
با حمله همین که آن دلاوران با آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد
باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار بمجرد
آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندي بقتل رسیدند واز بیرون قلعه
صداي شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند
و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضي و جمعي از مبارزان بانام وننگ
بلا فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از
هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کثیر بسیار در
وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده
چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه
خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان دربغل گرفت ونسبت
بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود وفرمود
منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز
ننمایند و اطفال و عورات باسیري نگیرند - چند هزار کس آن
ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت
کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضي کارخانجات که
هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند
خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست
تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورد سال و بدل زنانی که
در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی به آنها غدن
بیان می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکالیف نرسیده
چه در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسجد ساختن
بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و
توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای ملک بادشاهی در قید
آن جماعه بودند آنها را رخصت و خرچ راه داده روانهٔ اوطان آنها
ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلادت بهادران که
بقلعهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی
نموده و ذخیرها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق
نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هفتصد کشتی جنگی
مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ بادشاهی غافل
رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال در افروختند و از چهار طرف نوارهٔ
همراهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد
کشتی از جملهٔ نوارهٔ بادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته
متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان
آمده بود و مردم نواره سردار کار فرما نداشتند از بسیاری نوارهٔ کفار
کار بر مردم نوارهٔ بادشاهی تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده
چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند
چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهی جریبی بود و مردم
نواره را مجال و فرصت خبر رسانیدن بخان خانان نماند تا آنکه بعد
انقضای دو پاس شب صدای توپهای هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانهٔ همراه خود عجالهٔ هرچه توانستند رواقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرائی ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب بادی است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نوارهٔ پادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی دربحر فنا فرو رفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند دریں ضمن باقی کشتیهای نوارهٔ پادشاهی که اطراف پراگنده بوده رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهای همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ شادیانه را بگوش هوش باختگان نوارهٔ پادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ آشامیان راه یافت ومردم نوارهٔ پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد آری تدبیر در وقت که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

بود است که سردار مغرور نا تجربه‌کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان
بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشام مان زبان دشنام کشاده چند روز
برای بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جابجا تهانه مستحکم
عالی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته متوجه بدمانی شد و بدفعه
دهم گاری که اول مکان حاکم نشین آن بود بعمل آورد. راجهٔ آن
ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گزیده و راجهٔ آنجا عریضه‌ای
بزبان فیلسوف را عرضه داشت مشتمل بر اعتراف تقصیرات
گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا
بخدمت خان خانان روانه نمود و ببهم عرائض و پیغام متضمن بر
اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه
هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا
خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن سفر بد انجام
دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تزویر آمیز
نیست وجواب داد که اگرچه راجه بر گفتهٔ خود راسخ است و امان جان
و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه
بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای بیشتر خدمتی
پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش
روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور
معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد. درین ضمن
عریضهٔ یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه
از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر آشوب واقعه کشایان

کوه بدرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - دریں مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف مرتناده توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام سیر و گشت جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود داخل نوارهٔ بادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار نموده و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین از سر رشته کاغذ باقتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدفون بعد تفحص بهم رسید که ازانجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم بر نیامد و از در آمدن و بهم رسیدن انبار هاي غله که باعث رفاه خلق الله و سپاه گردید خان خانان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نموده‌اند و بنا بر احتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده
بود ذخیره نگاهدارند باقی و فراخور حالت بهمراهان و عمدت نموده
مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را بعهد و قول امان داده طلبیدند
و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداختند و بموجب دستور معاف
فرموده خطبه بنام نامی عالمگیر بادشاه عالم ستان جاری ساختند و درم
و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالی کیفیت سرخروئی بخشیدند و رواج نرائنی
را ممنوع فرموده - اگرچه خاطر خدایگان در فکر بدست آوردن راجهٔ
آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات در پنج ماه درآن
ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد
و راه تردد مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروریه از نسق مهمای
و ملکی درپیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از
... کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه
زمینداران عمده و راجهای گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک
مدفون است اندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع
دهداران بسیار تعین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بیشمار
سوای آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و سید مرتضی
داروغهٔ توپ خانه را با راجه امرسنگه و جمعی از تابینان برای
محافظت کهوکاون و گرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمدهٔ
آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضی و امنا و
کروری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا
تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا
و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهیهٔ

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ونیم کروهي کهرگانون در موضع
منهور بود که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن سیلاب
نداشت برای بسر بردن پنج ماه برشکال چهاوني مقرر ساخت و
اطراف هفت هشت کروهی فوج معقول با سرداران کارزار دیدهٔ
تجربه‌کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون
دبارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران حونخوار
مردم آزار در شبهای تار مانند مور وملخ هواهم آمده برسر لشکر غافل
شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهید مي ساختند
چون این نوید کافرکشي و تسخیر ملک و فتوحات از عرضه داشت
خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید
باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر بادشاه گشت ومحمد امین‌خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
و عنایات دیگر که دربارهٔ خان‌خانان بعد و رودخبر اضافه وفرمان آفرین
وتحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع
بعمل‌آمد در ذکرجشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر مي‌آرد •

ذکرسوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد
دوهجري مستمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش وتوجه
رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغازسال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد
و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکي از
وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان
را در عوض حسن ترددهي که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

مسافر وارد می شدند میخوردند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه بانواع تدبیر یک طرف بفصیل قلعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشارهٔ وقت و مکان معین خبر نمودند وآن سادهٔ لوح غافل از دغل بازی فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی درخواب بودند سوسن بائی را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت بایں مضمون نمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسید و الا بخدا سپردیم سوسن بائی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازیں گریه محصلان و نگاهبانان حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته درپی جست وجوی کنند پرداخته پیدا نمودند بعده که ایں خبر بعرض رسید بفکر قلع ریشهٔ وسواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنمائی بعضی هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش کشتهٔ بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیختند پسر کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر مغضوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد ازانکه در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنهٔ هزار و هفتاد و دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدردان از فرمودن خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند - و چون پورنمل

تعدد مینمود بظهور نمي آمد متوجه حال و پرداخت آغر خان نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ همراهان مي باشد درحق او بظهور نیامد لهذا آغر خان اکثر آزرده خاطر مي بود تا آنکه روزی قبل از آنکه از طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت تلاوت قران و اوراد خواندن خان خانان بود آغر خان با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد چوبداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند آغر خان بي محابا اندرون درآمده جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغر خان بدان هئیت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغر خان در جواب گفت که درین مدت در تردد جانفشاني و تقدیم خدمات ماموره از مایان هرگز کمي بظهور نیامده و الحمد لله به نیروي اقبال بیزوال بادشاه عالمگیر و سعي و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن کار فرمای قدردان درمادهٔ مانا بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن خود معطل محض دانسته براي رخصت آمده ایم امید داریم که فاتحه بدرقهٔ راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود را نزد آقاي خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافي ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغر خان براي مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

ممنوع و از منصب بر طرف ساخته باز خود بخانهٔ آغرخان رفته
نزد بادشاه آورد وشفیع جرائم گردیده تسلیم بحالي منصب فرموده
از جملهٔ کومکیهاي کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
خانان که بعد فرار راجهٔ آشام متهرا پور را مکان جهاني فرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب نیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردد و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت بر وحشت بپیچید و از ملاحظهٔ تیرباران
آب و فرو ریختن یکه تازان قطرات نالها و رود خانها بجوش وخروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سرگذاشت و تیغ آزمایان
جو بیار و ترکش داران ابشار وسیلابهاي خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روي زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسپ نابدید گردید بمرتبهٔ سیلها اطراف لسکر
زور آورد که خیمها بالاي پشتها حباب آسا بشما در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام وآشامیان خون آشام که در انتظار قابوي چندین ایام
بودند از هرگوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر برتهانهاي
پادشاهي شبخون آورده و در بعضي جاها روزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و درهر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف
مي ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم بسیار
بدرجهٔ شهادت رسیدند وچارپاي بي‌شمار بدزدي بردند و انور بیگ

تمام تهانه دار کچهپور را با جمع کثیر از همراهان او ذ‌ه بعد تا د
.. ایان مغلوب گردید چنان زیر قدم آوردند که ... بیشکسته
و زخمی نگشته باشد سالم مانده و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و
شوخی تمام پیش آمده بعد بلندگردیدن صدای دلاوران جمع کثیر
از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری ... بدرجهٔ شهادت
رسیده هزیمت یافتند و مکرر ... دلاور خان ...
رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب ... دلاور خان ...
بدست خود بدان بیدو بزرن ... کار زار ... بسیار
سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود
دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست
او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کاری
دست از کارزار و تعاقب کفار بر نداشت بعده که آشامیان
رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میدان آب و گل تعاقب پرداخته
بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا
بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم بادشاهی
بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخی از حد
گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران
نصرت نشان نظر بر کثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت
نشان خویش ننموده خود را بی‌محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر
غالب می‌آمدند و میر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن
کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروز می‌آورد معهذا بعد مکرر شبخون
آوردن و هزیمت یافتن یک شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجای حصار از چوب باریک دران سرزمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تائید الهي که دارین هنگام بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول دار مفتوح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتداء برای جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري جابجا تعین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالي با رعایا سختی زیادی اعتدالي خلاف مرضي خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین معني شورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هر دو حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیهٔ کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله که روداد با جمع کثیر همراهان که کمتر کسي ازان غرقاب بلا نجات یافت بدرجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات درحش بگوش هوش باخته او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بهورا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ بادهي بود رساند این خبر که بخان خانان رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جراتهای دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

ظهور آمده و تردداتي که از بدنهادان ملاعین در عرض چند روز آمده
با تمام بموقوع پیوسته اگر خواهد مفصل در کند بطول کلام منجر
میگردد اما بذکر یکي ازان تردداتت که حالي با دانست
نوشته مي بودانند که بعد رسیدن خبر تسلط بر آن حدود
محمد بیگ و تصرف نمودن بعضي ...
ولد علیه خان خالان ... خان ... که شجاعت ...
... دیگر افواج بیاري ... محمد بیگ و ...
فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید بیک ... و شب آن
قدر باران بشدت ... بارید که از شورش آب و تلاطم ...هاي
خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و
سواران بجز خانه زین بیک و جست زماني براي واگذاشتن ندانستند و
پیادها سواي آن که ...کمر در آب ایستاده بودند و بعضي با شدت
صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چندان
راه تردد بند و ناپدید گردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود
قدم برداشتند میسر نیامد تیرانداز خان که دران نواح تهانه داري
مي نمود و ازان سرزمین پارهٔ وقوف گذشته بود خبر یافته شتافته
درماندگان خود را با جمعي از واقفان آن مکان رسانده رهبر
سمت کهرگانو گردید قدري راه که بتصدیع قطع نمودند جائي رسیدند
که آشامیان بد کردار گودالها و جدولهاي عمیق کنده اطراف آن
مورچال بسته بر پشتها در آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صاید
تیر خورده جو باي قابوي وقت بودند درین ضمن چند کشتي
جنگي نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان می‌نمودند و جمعی که در کشتیها دام موچال بسته
در انتظار تنگا بودند از طرف دیگر در آویزند و مردم بادشاهی را
درمیان آب و آتش محصور نمودند نوره‌ها خان و جمعی که دران
کشتیها اختلاط اسب گرفتار گردید و درماندند چه کنند ناچار بعد از تصدیع
طرف بالای آب خود را با بوقتی جاندار رسانیده پاره از مدد گولند و
غدر بستان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بتمام تصدیع
گذرانیده بودند در کشاکش و راندن ذات سرد نصیبی بخور وخواب
بعدان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه کمعج
زندگی بدان عذاب مبتلا مدتی گرفتار گشتند باز بدم شمشیرهای خود
برآمدند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته بکه تاز خان را
با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هردو جلادت پیشه که خود را از
یکه تازان کارطلب میگرفتند هرچند سعی نمودند بفریاد خان نتوانستند
رسید و مانند راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار درماندند
ویکهفته آن دلاوران دران گرداب عذاب درمیان گل و آب بهزار خون ناب
دل که گاه از غلبهٔ خواب استاده مژهٔ چشم برهم گذاشته می شد
بسر می بردند درین هفته درمیان ملعبهٔ آب سوای غذای خون
دل خوردن که باعث رفع فاقهٔ پی در پی تواند گردید و ازان قوت
سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از کاوان همواره مذبوح
ساخته برآتشی که از شعلهٔ دل بوسر دست روشن می نمودند بوی
آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب می گردید و جمعی
که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسختی جانی می
گذراندند و کفار از اطراف نائرهٔ قتال می افروختند و دست از

پیش گذاشته برق کردار بر نوارهٔ تاختند و بمیاری بزور بازوی
شناوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
کفار بر آوردند و قریب چهل کشتي بدست آوردند از جملهٔ غنیمت
میان کشتیها از جنس خوردني خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله
آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقي مسلمانان
قسمت نموده خورده آبي بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعدازان که
بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید
و دران سر زمینهاي قلب هرگاه و هرجا شب خون مي آوردند
بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار مي‌گردیدند
و هرطرف از اطراف هوارها بقتل مي رسیدند و بسبب قحط و
وبا که علاوهٔ لشکرکشي و کافرکشي گردید آن قدر آشامیان بجهنم
واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچي زبان
فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل‌بر استدعای صلح
بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان‌خانان‌همان جواب
سابق مبني بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله
طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
سال داد ازانکه از نزد خان خانان‌نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
کار طلب داشته بودند وخان‌خانان بوخواهیهای بهوکن وزیر راجه‌که در
اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه
با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت بپیغام نمود و بهوکن باحترام تمام پاه فرستاده حان خانان پیش آمده هرچند در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب وهوا که درهمه بلاد اواخر بنگاله از ضرر اختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاده انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیخ درختها که سمیت دارند شست و شو می یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد کل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد نغیر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساپن یعنی مارکه آب آنجا في الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد مسافر یکی بدون عارضهٔ تپ رهائی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام بپیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکی برای خبرگرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائی مهلک علاوهٔ مرضهای دیگر گردید و گرانی و کمیابی غله مزید علتهای جسمانی گشته و

صد و هفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهي آمده بود ازان جمله چند انبار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبار ها برای ذخیرهٔ چندین روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری بودند و مردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یافته بکندن دست بدست آب در انجا ها سر مي دادند و هرجا غله بالا مي یافتند آتش مي زدند و ضائع و نا بود مي ساختند بوسید و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و درسال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگاني و آرام جسماني و روحاني بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزار ها هرطرف افتاده جان بدشواری مي دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگي جان برگشته باشد یا مذبوح شده غذاي غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه پیه او که نام روغن وچربي ونمک ناپدید بود کباب ساخته باقدري برنج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم مي نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مواد انواع مرض سودائي است علاوه اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مرده ها و بیمار داری مریضهاي نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید و بهمین آفتهاي غیر مکرر هده تهانه داران رو بعالم بقا گذاشتند یا با نیم جان باردوش دوآشامي گشته خود را بلشکر رسادند - وگمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاده شهرت دارد چنانچه بجهت
علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسد و کم میوهٔ مشهور
آنجا است و لیمو و نارنج که درانجا بسیار است می نمایند و از
آب نارنج که صفرا شکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر
موافق آمده سود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها می گردید
و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض
گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده
خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان
برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که
خیمه طرفی که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه
در دلاسای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت
چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار
این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع
بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته
هزارها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود
که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - درین ضمن
بهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه باوجود
ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان
رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت
و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح
کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

باشد که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله
طلا بشاه زنجیر فیل مع دختر بد روی زنگ اختر خود برای خدمت
بادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیح مقدمه
مذکور سعی شده بود نیز سعیات بجا آوردند و عذر ویرانی ملک
و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم
خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل
گرفتار گشته بود وعمده های لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند معهذا آزار
خود را پنهان می نمود لهذا راضی بصلح خاطرخواه راجه گردید و نیز مقرر
گشت که از جملهٔ مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم بادشاهی باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که درهندی
اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند وبندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
الاولی سال پنجم ازجلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عمدها مرحله پیمای
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم
نراین از راه محالاتی که منجملهٔ محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ
مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را پا برکاب
سفر دار القرار میدید نظر برینکه تا نفس واپسین در کار ولی نعمت
کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک وامی نمود و
شب و روز در اجرای کارمالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوبارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت مینمود تا انکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام عمرش برسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که در اینها اعتماد قدوست و نظر بر کار سرکار پادشاهي داشت مع توابع اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت طریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور رسیدند دوم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همانروز ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خاقان مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضي و خشنود باشد که اورا بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید وباوجود بر گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دو ونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه وآن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه واي نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم ازجلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که بر امیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کارطلب جدیفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسی بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند ٭

دیگر از اخبار کدورت افزا که دریں اوان علاوه نا ملائمی مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که درخدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمور های آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي غاصب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهتّه سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهتّه را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوارگذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

در جواب زردی اعتراض یافت داروغها بگفتن شعور و دیگدان درست
نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپاهیان بدهم خدر شگافتن و دریچه
برسیدن در شبستان آوردند امیر الامرا سراسیمه و از تیر و کمان و برچهای
دست گرفته از تخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته
از روبرو که حوض آب حایل بود پیدا شدند امیر الامرا تیری بر یکی
از آنها انداخت مرهته خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که
انگشت از دست امیر الامرا جدا گردید درین حالت دو مرهته
در حوض پر از آب افتادند و یک مرهتهٔ دیگر را امیر الامرا
بضرب برچهای انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته
شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جای
محفوظ بوده رسانند و جمعی از مرهته بر سر چوکی خانه
رفته غافل رخته بدانیهای خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می
گرفتند و می گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را
بنقارخانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب
بنوازند و صدای نقارخانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز
دیگری را نمی‌شنید وشورش داروگیر دابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها
را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان
که جوان‌نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته
و زخمی ساخته بدرجهٔ شهادت رسید و یکی از جماعه داران عمده
که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون
و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای
دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بقیه پارهٔ بشایسته خان

مرشدي نظير نداشت و در علم تنجيم بهرۀ تام داشت اكثر احكام كه
بخدمت اعلي حضرت و عالمگير در ايام بادشاه زادگي نوشته داده
بود كمتر خطا دران راه يافت چنانچه صدمۀ كه بپاي حضرت خلد
مكان از زمين در سن چهل جلوس در خوض پور مهم دكن رسيد بر محل
بگذارش خواهد آمد نيز نوشته داده بود - بعد بندوبست كشمير و
تنبيه بعضي افغانان جهالت كيش آن ضلع مشهور بافغانان نيازي
ده فدائي خان براي تاديب آنها مامور گرديده بود اواخر محرم
الحرام متوجه لاهور گرديدند هرج و كسالۀ بسيار در لشكر و مردم بهم
روداد خصوص در منزل پير پنجال عجب تهلكه بر سواري خادمان
محل گذشت و آدم بسيار و چارپاي بيشمار در غارها افتاده
تلف شدند اين معني در مزاج بادشاه عادل رحيم ما گوارا نمود
فرمودند بدون امور ضرور ملكي آمدن بادشاهان درين سرزمين
بقصد سير و شكار خلاف راي صائب است - از سوانح احمد آباد
بعرض رسيدكه شخصي مجهول النسب معذور العقل خود را داراشكوه
ناميده جمعي از صحرا نشينان ضلالت كيش باخويش فراهم آورده
بخيال باطل مادۀ فساد و شورش گرديده بود بجوهر شمشير و سعي
مهابت خان صوبه دار جمعي ازهمراهان آن تبه كار بدار البوار پيوستند
و خود آوارۀ دشت نا كامي گرديد - درين سال اسلام خان صوبه دار
و كفايت خان ديوان اكبر آباد وديعت حيات نمودند صفي خان
پسر اسلام خان راصوبه دارمستقر الخلافت مقرر كرا ند وجعفر خان را
براي وزارت طلب حضور فرمودند ونجابت خان را بجاي جعفرخان
بصوبۀ مالوا منصوب نمودند - تربيت خان را مع نامه و جواهر و

جی . ناگه را با بهادر خان و داود خان و راجه رای سنگه سیسودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگه بندیله و پورنمل و زبردست خان و بهرونداز خان و دیگر مرزداران پادشاهی که طلب برای تنبیه و گوشمال آن بدخصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگه را خلعت مع صد اسب و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند . درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او وزیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داود خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگه بمهم سیوا رفاقت نماید ●

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگه که برای استیصال سیوای حیله سگال مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانهٔ پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکیان را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعهٔ پورندهر و رودمال (۱)

---

(۱) ن - پورندهر و رودمال ●

که از قلعهٔ مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود
و هر دو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را
مقدمه الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه جبال
که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان می رفت و آنچه و
و مزارع بسیار کفار کشته و دستگیر غازیان می گردید تا آنکه
نزدیک و مابین هر دو قلعه تفاوت کوه است دلیر خان فرود آمد
و متوجه قلعه گیری پرداخت و قلعه نشینان هم بر کوه محکم بر
گشته شرط قلعه داری از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم
میرساندند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان که
یورش ناگاه تا کمرگاه قلعه رسیده جای دامن هر دو کوه را آتش زدند
و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و نیز
مورچال ریختن و از بالای کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و
اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگهه نیز خود را مع
کیرت سنگهه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی
و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل به نگارد از سررشتهٔ اختصار
می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز متداول باریدن تگرگ
گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشبار مورچال پیش می بردند بعده
که برج یک طرف را از باروت پرانیدند تزلزل تمام در بنای کوه و
قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه
برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و
دلیرخان عهد عدم ضررجانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده
با دلیرخان ملاقی گشته مخلع شدند بعده که دلیرخان هر دو

قلعه‌دار را نیز راجه فرستاد راجه براق همه را گرفته قلعها را
بتصرف بادشاهی در آورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
از پیادها و عمله قلعه گیری بکار آمدند و از ۵۰۰ نفر زیاده زخمی
گردیدند بعد تسخیر هر دو قلعه هفت هزار سوار بسرداری
داود خان و راجه رای سنگهه و غیره برای تاخت و تاراج
معمورهای ولایت سلوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
وتا پنج ماه فوج بادشاهی از مقاتله و محاربه و کافرکشی نیاسود
که تا سلوا پور که آبادکردهٔ آن مردود بود و قلعهٔ کندانه و کنواری گده
نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
بسبب تاختهای ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه
بد کردار و شبخونهای شبهای تار و گرفتن سر راه و درهای
دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر
اسلام تنگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر بادشاهی تلف شدند
آخرکار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
نمودند و قلعهای نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
بعده که کار بمحاربه و محاصرهٔ قلعهٔ راج گده که حاکم نشین آن
بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادری او درانجا بودند
کشید کوتاهی سخن کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا
تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هرچند
آن محیل خواست قبائل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
رساند لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

تیغ کز بهراران اظهار سرافگندگی و خجالت دست بسته گفت بطریق بنده های ذلیل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تست و التماس نمود قلعه های کلان نامی را با ولایت کوکن حواله بنده های پادشاهی می نمایم و پسر خود را در جرگه بنده های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم و خود امید وارم که به مهات یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس و عبادت ملازمت بدستور بنده های مطلق العنان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعهٔ خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمدهٔ پادشاهی امر فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقهٔ جانفشانی بتقدیم خواهم رساند راجه در تسلی او کوشیده نزد دلیرخان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار در آمد و بنده های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد ازان دلیرخان سیوا را که تا آنوقت کمر وا بود شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و نزد راجه آورده دست اورا گرفته براجه سپرد و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده مطمئن خاطر ساخت و سیوا ازراه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته بازوا کرده گفت از جملهٔ کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا درمیان بود راجه

متعهدات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف
آمده ملاقات نمود و راجه دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو تقوز پارچه
تواضع نمود بعده که خبر آمدن سیوا نزد راجه و مفتوح گردیدن
قلعه‌ها بعرض رسید باعث تفریح صدع پادشاه گردید و حکم بلند
آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافهٔ دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میناکار و یک زنجیر فیل مفتخر
ساختند پسر راجه کنور رامسنگه که در حضور بود مورد عنایات گردید
و دلیرخان و همه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از
استیصال خان جهان لودی که او خانه را مغضوب گردانده احدی را
بپایهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را
بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گرداند
بنام راجه جی‌سنگهه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعلقهٔ عادل
شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته
تا پای قلعهٔ بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه
جی‌سنگه و واقعهٔ دکن بعرض رسید که ملا احمد نوائته که اصل از
شرفای نوآمد عربستان انداران سبب نوآتیه گویند و بمذهب شافعی
مذهب و فاضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال
استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت
از نزد عادل‌شاه آمده و ارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار
نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری
شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع
و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه براجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد
بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک رای نعمت
قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این
درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود ٭

چون مرزبان تبت که ولایت علیحده متعلق به حدود کشمیر واقع
شده در زمرهٔ سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه‌دار آنجا رجوع
نمی آورد و سکه و خطبهٔ پادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام سیف
خان صوبه‌دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمدین
فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز دریابد بازگشت
از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و بنای مسجد
اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار
عنایات پادشاهی سازد و الا درو سهم فرموده ملک اورا پامال سم
موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان وعده و وعید آمیز بنام
آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان
محمد شفیع نام بندهٔ پادشاهی را همراه فرمان روانهٔ تبت ساخت
مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهبود
مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعهٔ
اول سکنهٔ شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامی
پادشاه حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر
غازی خواند و سر خطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن
خلعت فاخره بر اوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشهٔ آنرا با دو
هزار اشرفی و نه هزار روپیهٔ تازه سکهٔ اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانهٔ حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر در جواب
فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حوالهٔ محمد شفیع نمود
و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بآئین شایستهٔ بجا آورد ‎•

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که
قابل کشت‌کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبهٔ
بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد
و در عرض بعضي جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دوماهه
راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبهٔ دیگر نیست
لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنهٔ میر حاصل
کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبهٔ دیگر نیست و هیچ مکان
لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان
دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه
و خطبهٔ آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری
قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردیده
اسد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که
پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن بحضور رسیده امرای
مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار
لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت ‎•

درهمین اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران
ثانی بهم‌رسیده و کار نزدیک بانتقال روضهٔ جاودانی کشیده همان
روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای
عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راہ بود کہ خبر رحلت آن پادشاہ نیکو سیر ازین زندان سرای بی اعتبار فانی بدارالقرار جاودانی کہ اواخر رجب المرجب سنہ ہزار و ہفتاد و شش مطابق سال ہشتم جلوس جہان را پدرود نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوہ کوہ غم و الم دنیا و آخرت در دل آن پادشاہ حق آگاہ راہ یافت می و یک سال بہتر از پادشاہان سلف در فرمانروائی و جہانبانی عمر عزیز صرف نمود و فرتب ہشت سال منزوی و محجور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزۂ زرین است * کہ آب درو تلخ گہی شیرین است
پیوستہ سمند اجل زیر زین است * تو غرہ مشو کہ عمر من چندین است

(شاہ جہان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاہ والا صفات یافتہ اند *

شمۂ از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جہانداری خاصہ در آبادی ملک و نیکنامی دوجہان کوشیدن از جملۂ سوانح آخر سال سلطنت در مقدمۂ متصدی معزول بندر سورت بگذارش آمدہ - گویند ہرگاہ یکی از ترکان نو آمدہای ایران و توران ملازمت حضرت اعلی نمودہ بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان می فرمودند کہ چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی دانند عوض جاگیر نقد بآنہا رسانند - القصہ پادشاہ نیز بعد از شنیدن خبر ملال اثر متوجہ اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت بر قبر پدر بزرگوار رسیدہ بدیدۂ اشک آلود گہر یار گشتہ فاتحۂ آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبہ برای پرسۂ تشریف بردہ ہمہ

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت
حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - ونقل نمایند که درحالت
نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه
التماس نمود و دو دفعه ادعای بیگم صاحبه بدرجهٔ اجابت نیامد
کرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنت عرض نمودند طوعا و کرها قبول
فرمودند چند گاه در اکبرآباد توقف نموده حکم بداروغهٔ تخت
صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضی خدمهٔ محل همراه
گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بیارد *

دیگر ازسوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهای طرف رخنگ
تعلقهٔ بنگاله است که مرزبان سنگرام نگر و چاتگام سرازاطاعت پادشاهان
گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت
و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعی تعین کردهای بزرگ
امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد
نواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رجعه نمی دارد
که بعد محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمیداران آنجا با سیصد
و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هردو طرف کشته و
شهید گشتند و یک صدو سی و دوکشتی و هزار وبیست توپخورد
و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار
در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چاتگام را باسلام آباد
ساختند و سر زمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نتافته بود
از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه
با سرمقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

اسد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت ـ یک صد و بیست فیل فرستادهٔ امیرالامرا مع تحف دکن از نذر گذشت و پسند افتاد ●

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد وشش هجری و رسیدن سیوا بحضور

درشروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و ده هزار اشرفي که درانوقت هفده روپیه اشرفي بود نقد مرحمت فرمودند واضافهٔ دو هزار سوارمع دولک روپیهٔ نقد بپادشاه زاده محمد معظم و بهمین دستور بدیگرپادشاهزادها وبیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند ـ چون راجه جی سنگهه بعد تاخت ومحاربات بیجاپور که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آرد باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهي ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشي و حرم پوشي ازطرف پادشاه گشته روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخته بود دربن جشن عالم افروز خبر رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی‌خصال بد سگال‌را بحضورآورده ملازمت بفرمایند ـ چون مابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعهٔ مستقر الخلافت بقلعهٔ دار الخلافت طلبیده بودند دریبولا بازهمراه نامدار خان بقلعهٔ اکبرآباد طلبداشتند ـ و در همین روز ها هزار و چهار صد ارابهٔ هشت گاوی

پراز اشرفي و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم
آن کفر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعهٔ
اکبرآباد گردید - و هیچدهم ذی قعده سنه مذکور که جشن و زن
قمری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
دیده سگال باسنبها پسر خورد سال که نه سال عمر داشت بحضور
رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار
و پانصد اشرفي و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیهٔ آن
زمان باشد نذر و نثار گذراند باشارهٔ عالی در جرگهٔ پنجهزاریها
استاده نمودند ازانکه پسر هشت سالهٔ اورا غائبانه پنجهزاری نموده
بودند و تنبیه خویش اوکه در ذکر تردد راجه جي سنگه در خرابی
ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افرازی
یافته بود ادعاي آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایهٔ هفت
هزاري نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده اورا خوشدل و امیدوار
ساخته بود ازراه بغضی که نظربر افعال وکردار آن نابکار در دل پادشاه
دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده نمود و برای استقبال
نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل ازانکه عطاي خلعت
و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت
و خجالت آمیز بر چهرهٔ حالش ظاهر گردید و لمحهٔ بلجهٔ فکر فرو
رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشهٔ رفته خود را
چون صید تیر خوردهٔ تازه بدام آمدهٔ بر زمین انداخته بعد ساعتی
باظهار ساختگی و پخته کاري بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب
بکلمه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هرچند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت و آنکه نزدان
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات بادشاهانه بعمل آید مرخص فرمودند تا خانه که
برای اینجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر بوده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا
می آمده باشد ٭

اکنون باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته مجملی
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه
شدن سیوا بحضور و بعد ازان روداد می نگارد چون راجه
جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک
بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی ملا یحیی
بیجاپوری و پردل خان و سیوا و نتهوجی که از خویشان و جز ولاینفک
و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز
نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات
راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
اختصار رویداد آنکه بعده که راجه دلیر خان را هراول نموده چند
منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گرفت از جملهٔ سی
و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود
درین ضمن ابو احمد نام نبیرهٔ بهلول خان که از شجاعان عمدهٔ
بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کار بل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال
ساکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی
سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
گشا هر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص
سیوا و نتهوجی که با ده هزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و امداد تجربه کار
کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه منگال
بهرة و غیرة از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
قلعه را مامون ساخته سوای غلهٔ ذخیرة و مصالح و توپخانه و اسلحه
وآنها را گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین ویسار زیاده از
شمار نمودار گردیدند وهر روز جنگ گولة وبان بهم نبردی قراولان
بمیدان می آمد آخر غلبهٔ دکهنیان بجائی رسیدکه اکثر شبها دلیر خان
باتمام سپاه بر پشت فیلان و اسپان بروز می آوردند و جمع کثیر از هردو
طرف کشته و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام
طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد ازحد نموده
کهی اصلا نمی گذاشتند که به لشکر درسد هشت نه منزل که بدین دستور
طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران
نامی و ده دوازده هزار سوار و پیادهٔ کرناتکی بیشمار که در شبهای
تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج سابق
بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و تجاو ریز مانند

سیلاب کوهربا خود را برموج پادشاهي زدند ودلیر خان شاه نیزه در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شروه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت . ۴ چهار ساعت تجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سیواجی نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بالا ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از اشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد . از وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سوم بر چنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از فوج راهه بمدد رسانید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو رایي نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهره - هیره . در عالمگیر نامه بیده نوشته ه

بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تا دروازهٔ قلعه رسیده از دم گوله
توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر
بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد
رفت - سر افراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک که
قلعه‌دار نیز از قلعه بر آمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
بر داشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند همچنان
بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهي بیجاپور
رسیدند و دویم رجب سنهٔ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک پادشاهی
شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلهٔ فوج
راجه و زدن کهي مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالي نمودند
و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پرنمودند
و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالي متصل قلعه را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبهٔ باغات و عمارات را خراب از هردو
طرف ساختند که دران سال باز نام آبادي بران شهر گذاشته نشد
و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بذکر
خواهد درآمد مزهٔ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان
خواجه سرا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ صاحب اختیار حیدرآباد
گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ
بخشیدن یکي از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی
نشاء شراب بخانهٔ او فرستاده بود و او برای خلاصي جان خود از
غضب شاه ایران که اگر خود را خصي نمي ساخت جانبر نمي

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ خان
بدگفته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و دست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چاپهای که برای گهی میزنت کنار بلا آمت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهی غلبهٔ دکنیان طاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان میرساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه جنگهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهای صفدرن که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر دانام و نشان
هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجی راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور ماند بعد روانه شدن مبوا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي ومنگهاي فیل ربا که ازبالای قلعه متصل تا سه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و هرطرف که حمله می آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر اوابواًمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکار مي برد هردو بهادر شیر نبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکی می خواست حق نمك قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند وهیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي *

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن که را نیز دو میان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحمله رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شاهر نبرد صف شکن باتفاق ابو المحمد خان دوران بوده کاپیش روز آمد و سوار و پیاده بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان مهر خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیر خان گشت و شکست عظیم در فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چهندوی و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد وتا دو ساعت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازین جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهور آنجا بودند که هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی‌قعده هفت ماه سوار واسپ و پیاده از تردد فیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود واز نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبه دهارور که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند دریں ضمن
دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن
آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم
شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه
بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله
زبان بعجز و امان کشادند و ازانکه فی‌الواقع در خزانه و کارخانجات
عادل شاه و راوتان صاحب لاف و گذاف سوای سیفهای دم
باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده
بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم‌صادر
گشت که دست از محاصره ومزاحمت حال عادل‌شاه برداشته راجه
خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد •

الحال عنان‌کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کار زارمعطوف پای
قلعهٔ بیجاپوربتحریرسوانح حضورمعطوف می‌سازدکه بعده‌که سیوای
غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال
حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن
بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده
سراسیمهٔ کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که
داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ
تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی
پر تذویر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق
رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطهٔ
التیام را استحکام‌داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابی زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار متغیر گشتن بمرض دق و سل
بمدارا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع بخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیرینی نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا می فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید
باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلاهی پارچهٔ باریک
برسر خود کشیده کرهٔ دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
مترددین اندرون و بیرون خودرا بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا
آخر روز اواخر ماه صفر سنهٔ مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رسانده و از آنجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده در آنجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار
نمود و باتفاق هرکارهای تیز رفتار دکن که بتغییر لباس و
صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار
طی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر
بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود
بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که
بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه
سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که
حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او
نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای
کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده دکزهٔ دست او از زیر پارچهٔ
یکلائی باریک پیدا است کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره
التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل یا که پنجاه کروه راه طی ننموده
باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار
نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده
بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بوین جرأت اقدام نموده
اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز
برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه‌داران
و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید
ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام از مهم
بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت
که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوی آن موقع از قفص جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و فرار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده به صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آب منار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضای هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چندان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر بار نمی توانست رسید اما چون ملتها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن با پدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد •

دریفولا چون خبر هاي ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخدمت و ناخوشي و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدارالخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید گرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالةً پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار و پیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتهیهٔ سرانجام سفر مهم برداخته حکم طلب امرای مواجات و

تیاری کارخانجات فرموده حالیجا گرز بردار تعیین نمودند ٭

درین اوان عجب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عبد القوی رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوی که از فضلای مشهور استاد بادشاه بود بعد جلوس در اندک زمان بمرتبه پنج هزاری رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و زیرکی و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد بادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و نجیب‌پروری اصلا زبان نزد بادشاه آشنا نمی‌ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون عالمی بود و درهمان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سرکلمه زدن بامیران نامی آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشی صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امرای ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می‌نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی با رود و سرود مبلغها صرف می آورد عمرکارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیری چنان اوقات بسر می برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشهٔ دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان بر گمان جاسوس شاه ایران بودن بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زده بدست آرند کوتاهي سخن
سعي بسيار اورا دستگير ساخته طوق در گردن و زنجير درپا انداخته
هردو دست او را در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز ديوان
استاده نمودند پادشاه نظر بر اينکه براى تحقيق حال او بهتر از
اعتماد خان ديگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده
در خلوت ازو بوعده و وعيد حقيقت و نفس الامر ازو استفسار نمايند
اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبيده گفت اگر
جان خويش را عزيز ميداري براستى حقيقت بمعرض اظهار بيار
او در جواب گفت فقير محتاج گدا پيشه ام فائده نه بخشيد و اعتماد
خان زبان بتهديد کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که
بهيچ وجه رهائى نيست و راستي مقرون بقبول نمي افتد التماس
نمود که اگر جان بخشي نمايند در گوش نواب حقيقت واقعي ظاهر
مي سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در
گوش او آن اسير بلا حرف زند اما بعد سماجت بسيار ماذون
ساخت سوزني که زير پاي اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
نيم درعه يکسر مي انداختند و بالاى آن نيمچهٔ شمشيري گذاشته
بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هيچ عضو او
سواى انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
را نزد گوش او رساندن بجلدي و چابکي تمام بسر انگشتان شمشير
از بالاي مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بسر
او رساند که مجال آه کشيدن نيافت و آن قاتل بد فرجام را نيز
پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقيد گرديدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعهٔ ملتان و قندهار خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ مالک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه داران ماندن متعذر است مصلحت درآن دانست که قلعها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیرخان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد از عبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با رندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیرخان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طالب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیندار مذکور کمربند منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براي بادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت ذاتي زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیر خان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هشتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت وجیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و درسه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگدة که بسرحد چانده متصل
است گردید و دراندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته
و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده تقریب بعضی
پیشکش حال بوصول آورده بود - دریں ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه
مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق
دکهنات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر
فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان
رسید و برای وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قبادخان را گذاشته
روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید - بعده که نتهوجی
خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جی سنگه بحضور رسید
حکم شدکه باحتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود رادر قبول
اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت
خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین
کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان
منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده
بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود
چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که
تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق
سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور
سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار
که دو اسپه سه اسپه پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان
مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل
طبعي درگذشت *

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض
گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میرخان صوبه دار کابل
و کامل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق
در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار
کمک صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان
بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات
راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن
نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغانان
کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ پادشاهی بکار آمدند
روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغانان که
مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان
که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت
کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي
دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان
بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از
طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زنی و مفسدی و مردم آزاري
زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران
محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمهٔ بخشیگری

حضور نبر داشت وسط ذی‌قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نمود برای تادیبهٔ آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپا شاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - بادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هشت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از بادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین بادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته برای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای امل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سامانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز میناء

و طاس رساده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد در خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - چون که نزدیک دارالخلافت رسید جعفرخان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانهٔ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداري احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود تا غایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد ٭

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که تا غایت سال دهم جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشي پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بده هزار بدست نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی اطناب و نامربوطي کلام گردد و بعضي سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئي آن چشم پوشي نموده معاف دارند ه

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضاي ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضي مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخي از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بغدرابن احوال چند سال عشر ثاني و ثالث را مجمل نوشته تاریخي که احوال چهل سال باقي مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجري لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم راني عشر ثاني حضرت خلد مکاني تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعي و تفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روي دفتر وقائع و زباني راویان ثقه و بعضي محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملي بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سي چهل سال براي العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي
تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تفحص بکار برد - بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته دربن اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال ز روي تاریخ و
راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشي معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس
اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داري و پانډوي و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هرسال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم
فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي
محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام ونشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه دادهٔ بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلاونتان و قوالان بازدحام و غوغای تمام فراهم آمدهٔ جنازهٔ با شان تمام ترتیب دادهٔ پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکهٔ درشن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاونتان التماس نمودند که راگ مردهٔ می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا از و برنیاید •

درزمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درشن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بردریای جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساختهٔ بودند سر از جهرکه برمی آوردند سوای امرای حجرائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمدهٔ دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکهٔ درشن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نا مشروع دانسته درپای جهروکه نشستن موقوف نمودهٔ حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند •

درآغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهانپور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محلهٔ احدی پوره و کهڑکی پورهٔ از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهڑکی پوره بلکهٔ اکثر

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهړکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهړکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پورهٔ از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهړکي پورهٔ گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهړکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهړکي پورهٔ بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانهٔ هیچ احدي از دکان‌دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي‌پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شدهای احدي پوره بتاراج رفت ـ بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر مي بود و منجمین را جرو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بندهاي پادشاهي روشناس نوکر مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهاي شمسي و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار
ساعت ازروي تقويم نمودن و تقويم در دفاتر نگاهداشتن بود ابدا چنانکه
اهل دفتر بعرض رسانیدند که حساب تاریخ سنه شمسي که سیران
از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردیده و بدون تقویم حساب
طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا ولا اسب لا ولا لاشش مه است * الی کط رکط الی شهور دوم است
سر رشته ماههای شمسي نگاهدارند اگرچه ازان سال محرر دفاتر ازروي
لا ول جنتري نموده حساب نگاه میداشتند اما اینکه موافق تقویم حساب
تحویل آفتاب راست آید و در غره شمسي تفاوت راه نیابد محالست
چرا که موافق قاعده منجمان اگر لحظه قبل از وقت زوال تحویل شود
آن روز را غره حساب مي نمایند و در صورتیکه اگر عشر عشیر ساعت
زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند
و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت
مي گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد
نیز میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر دیواني صوبه دکن
و دار الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف
تفاوت دو سه روز تا نه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمده
که بمرور ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه
شمسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمایند
براي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه مي
یابند مبلغ کلي علاوه نقصان ایام گذشته مي شود - و قضات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلی چنان مستقل ساختند که
باعث رشک و حسد امیران عمدۀ صاحب مدار سلطنت گردید
چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور
بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امراي با نام و نشان
از و ملاحظۀ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در
زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را
میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي
ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که
مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته
برآمده ببرودها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدۀ زیاده از
مرضي پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر باو رساندند که
سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبرآباد مال قاضي
همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده
بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم
نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد
مهابت خان بپیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض
گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي درین باب
سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزي از
نوشتۀ اخبارنویسان دکن شوخي و فساد زیاد سبواي مردود بعرض
پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو
بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا
ازحد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست علاه قاضي کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات نخو سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن کافر محیل از متهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه منبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هنود ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدري از اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري ربر کفشهای کهنه دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند و یک دانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار سیوا و تعین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همهٔ آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار
رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش
قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی
که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستي یا سر مرا بریده
ارسال داري و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند یک من و
این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادي ضلالت بر دار -
علي قلي سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش
بر روي کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح
آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست ازهمه فقیران و مسافرین برداشت
و سیوا خلاصي خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغي که
بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیماي سمت
بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روي و
پیاده رفتن گرو از شاطران مي برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه
آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پاي او گردید لهذا کبکلس
نام برهمن که پروهت موروثي جد و آبای او که وقتي به بنارس
آمده بودند گفته مي شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم
بهر مکاني که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید
نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفي
حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود
رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خودگرفته دراهي و قسمي
که بنویسم خود را بمن خواهي رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم
اما باختیار رخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

فدمائي و برهمن معتمد قديمي خود را که بسبب او کیلاس ۱۰
بهم‌رسانده‌بود باخرج چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختیار
نمود قضارا روزي که داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و
لوازمي‌که هنودبجامی‌آرند دوگهري شب مانده بکنار دریا رفت هنوز
از ریش تراشي و شست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکي بود
که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز برداران و
صداي گرفت وگیر بلند گردید •

در ایامي که محرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار
طبیب پیشه نقل مي نمود که چون در قوم ما ضابطه است که
براي تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بي سر و مایه
از دور و نزدیک ببنارس رفته یکي از برهمنان آنجا را استاد
خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف
استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابي که مقرر است
مردمي را که براي غسل مي آیند بدستور و آئین مقرري
خدمت مي نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت
نزد استاد خود مي برند و خرج خوراکي و پوشاک شاگردان بر ذمهٔ
استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر مي گیرند من نیز ببنارس رفته
مدت سه چهار سال خدمت یکي از برهمنان مي نمودم و هرچه
کنار دریا بدستوردیگران بهم‌میرساندم در خدمت استاد میبردم و او
بسیار به تنگي وسختي‌خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزي که هنوز
اثر تاریکي بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا
گرفته مشتي پر از جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از
خود وقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر
و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم
هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت وگیر و رسیدن
گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت
او می نمودم در طرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم
که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس
جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم
که دیگر صورت استاده نداده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر
سورت رسانیدم حویلی ملکی که دارم از همان زر است *
القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر از تراکم
اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری قولی
و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هرجا که میرسید خود را و
همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد
عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای
مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ
حرفهای او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدی قطب شاهیه بتصرف
عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت
با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه
من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوری
رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که
همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعهای شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منصوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه امداد و کومک مصالح
شما باز بتصرف خود آرم در اداي حق احسان شما خود را معاف
نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بنده هاي دستگرفته و
غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت
بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال نموده حدیث شایسته با
مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري با سر فوج قرار داده
سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته
بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن آهنگیري
ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي
آورد و منصوبان عبد الله شاه را که براي قلعه سپردن و قلعه‌دار
ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني‌که في الحال شما بازوي
مدد به ازین قلعهٔ دیگر بشماخواهم سپرد امیدوارساخته سرعایت نقد
و جنس‌که ازان قلاع بدست مي آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد
تا آنکه ستاره و پرناله وغیره ده دوازده قلعهٔ نامي مشهوربیجاپوري
را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
خودآورد و به تسخیر قلعهٔ راجگده و غیره که از سعي راجه جیسنگه
و دلیر خان و دیگر بنده هاي بادشاهي که خود کلید هاي آنها را
سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله
شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم
حیدر آباد در سنه اول با دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا
بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله فریبی باخت -
القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چندین هزار زن و مرد هندوی نانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده بود که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهر پناه اطراف بندر سورت بسازند و دلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کار طلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند .. گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهي و عربي فراهم آورده بود که هرجا فوج تعین مي نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهاي جنگي ساخته دریای قلعها نگهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجاي قدیم اوبود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجگده براي ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت بآسمان همسري مي نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بناف چرخ زمردي فام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه مي شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکي واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سر بفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل بارانی دران سر زمین میبارد
وتعلق بکوکن نظام‌الملکی دارد اختیارنموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و پاره درکمال قلبی قرارداده ترک ماندن
راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجای ماندن خودمقرر ساخته
از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راهائی
اطراف‌که همان یک راه باب‌گذشت روزی مجمعی ساخته خریطهٔ
زر و کوزه طلای صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که
هرکه سوای راهی که مقرر نموده شده براهی دیگر بالای قلعه الا مدد
زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکوزهٔ طلا بخشیده شود یکی از قوم
ذهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ذهیر بانشان بالای
قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کوزهٔ طلا باو بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن ذهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق‌بکوکن
نظام‌الملکی داشت بعده‌که ملک او را و بعضی تعلقهٔ بیجاپوری را
صاحب قران ثانی متصرف شده بار که بر عادل شاه مهربان شدند
عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعهٔ دندا راجپوری
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که بمرتبه دوی جزیرهٔ اندرون دریای

سور بنقارت گواه رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده
بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا
مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه
مسافت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده
هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت
بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوري گماشت - فتح
خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله
باخته دندا راجپوري را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا
بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین
فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان
بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و
سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که باز همراه
هر کدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کرده آنها بودند و
اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها
بود هرسه غلام حبشي بر غلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد
قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند
که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان
چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و
سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در
سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا
انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت
خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگی درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرج و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگی دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگی که متعلق کشتی و تردد روی دریا بودند بدست آورده ازانجمله صد نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتی جنگی ترتیب یا استحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحدات آن مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع می شد و اکثر حبشیها غالب می آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را برای اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آبادکاری و منصوبه بازی میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهای پراز مصالح جنگی و نعمبر برج و بارهٔ قلعه و تردد دریا نوردی پرداخته شب و روز مصلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای شرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را بر روي دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت مي‌نمود واضافهاي نمایان پیهم برای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورد و توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره مي‌کوشید و بسرداران همراه که در فن قلعه کشائي ممتاز بودند یك من طلا با دیگر لوازم انعام وعده مي نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و زینه و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نمود و خود با سي و چهل کشتي پراز مصالح یورش از طرف دریا خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سید خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

دسته تاب یافتند همین که ابتدا سیدی خیریت از طرف خود صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور پیشه و پردلان جای نردبان کمند همت و زینهای آسمان رفعت که از کشتیها بپای حصار رسانده بودند بچالاکی و چابکی تمام که دربن ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند وبعضی از دست کفار بصورت شهادت چشیدند خود را بدرون رسانده صدای تکبیر و بکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفری که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگهٔ جانبازان داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیهٔ کلام او بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو خسو بهادران خاطر جمع دارید من زنده و سالمتم و دست و بازو بر کشادن و بستن کفار بقیة الدار کشادند دربن حالت سیدی خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند رسانده قلعه را مفتوح ساختند - محرر سوانح که مدت دران ضلع بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که سقف باروت خانه باعمله و فعلهٔ آن پرید سیوا باوجود مسافت بیمدت کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهای تیز رو برای آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهدی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکی که چهار پنج کروهی دندا راجپوری واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعه‌داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهای هوائی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه بر آمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیری را غنیمت دانسته بفکر قلعهٔ دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر ترددات که از حبشیها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد ٭

الحال کلمهٔ چند از طالبعلمی سنبها که سیوا در آله‌آباد نزدیک کسی زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت پسر داده بماتم او نشست و رسیداران اطراف و بعضی امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خدیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستی شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم بسمی که برای مدت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ وقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خسر کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها باکبکلس از آله آباد رسید و صدای شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت بادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمین خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و مرده حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر یابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضارت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند
باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانیدند که مسلمانان مال
تجارت خود برای معافی محصول بدفعات آورده میفروشند و مال
هنود را بنام خود می نویسانند وزکوة که حق کافهٔ انام موافق
شریعت ست تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق وموافق
شریعت غرا نیم صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود
می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئی سمت کابل
در عمل صوبه داری سید میر خان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان
میر جمله بی حصول رضای او بپای اعتراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی
تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغر خان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند۔
بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغر خان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
می رسید مهابت خان را مع آغر خان بحضور طلبیده برای تنبیه
غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن برعرصهٔ ظهور رسیده خصوص

اغر خان آنچه در تسخیر و جنگ واقعه بهونل پنده جلادت و تهوری بکار برده و ترددي که ابتدا همراه خان جهان بهادر کوکلتاش سال در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل بر نگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ ترددات بگزارش مي آید که دریکي از محاربات که دلیر خان را بافوج مرهته اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعده طرف جنگل و آب کنهای دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در اغر مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغر خان هراول نوجوان دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادر شیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهته فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هر طرف که رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را شست و شو میداد و حملهای مستانه مي آورد بعده که عرصه بر مرهته تنگ گردید و دومه سردار نامي مرهته که از راوتهاي مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخر از ضرب شمشیر آغر به بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهز دست آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاري غنیم‌حبیر بادقه بود خود را بامردم خاص رسانده آفرین دست چنانچه در آخر نامه بنظم آورده ● بیت ●

بهر یلک ارایتمان هزاران غنیم ● مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان‌کشته شد از عدو بیحساب ● ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز زجنگ ● براه گریز آمده بیدرنگ
دلیرخان رسید از قفا آن زمان ● بکرد آفرین بر جهان پهلوان

في الجمله دو نشان و چهتري بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجاي اصل سبواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثاني خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان پدر با خود نگاه میدارد ●

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل قریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سرداران افغانان که از مور و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهي بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد وکار بجائي رسیدکه تمام‌بهیر وخزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل وناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه بر آمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والدهٔ محمد امین خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس ساده و کرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خدمت‌های اسمل خان بد نهاد بمرتبهٔ انتشار یافت که آن مردود ددنزاد سکه در این کوهستان بنام خود زده نایمن شاه خود را زدان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل بر افراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند ●

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت اوئی او راه یافت و فساد و نزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بی شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رسانده - مورد عنایات

---

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ ؛ در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت ●

منصب پنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و ديگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطريق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلير خان که دران سال با بهلول خان بيجاپوري محاربه و کارزار عظيم بميان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بيجاپوري بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند •

درين سال (8) جعفر خان وزير وديعت حيات نمود - در امراي متاخرين مثل او در خوش وضعي و ميرزا منشي که مميز بتشخص شامه و ذائقه باشد امدر ديگر ديده و شنيده نشد - گويند روزي هندوانهٔ کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمي باشد براي جعفر خان آوردند بعده که ازان بريده بحضار مجلس تفريق نموده قدري خود ميل نمود همه زبان بتعريف آن کشادند جعفر خان گفت آري درشيريني و شادابي و سگندگي وبيجرمي و کلاني به ازين ديده نشد اما همين عيب دارد که بوي ماهي ازو وقت خوردن مي‌آيد ازانکه در کوکن فالبزي که مي کارندگرد آن ريزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گنده مي‌نمايند ميدهند و بقوت همان ماهي فاليز بمراد ميرسد حضار بعد از شنيدن و اطلاع آن زبان بآفرين کشادند •

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطين وفات جعفر خان در سال سيزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته •

وصاحب کمالان نیک نام و معتدین واقعی آن عهد بود از زبان
او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق
افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت
تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی
تمام بهم رسانده بحائکدها داده جامه وار بیرون که دران سوزنهای
خوب می بافتند و برای امرا نه تحفگی تیار می نمودند ده طاقه
بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور
جامه وار مقید ساده قیمت چهل روپیه تا پنجاه روپیه از بزازان حضور
بهم رسانده باز مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع
نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه
طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته رو برو
رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت
مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائي آن برداشته قماش
آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه کنده بنظر
مي آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری
گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندني دانسته جرأت نموده
آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که
همانوقت چاندني قطع نمایند •

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور
وزارت خود وا میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله
قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک
با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل دا شتند
پادشاه زادهٔ محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی
منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
رفیع برادرزادهٔ وزیرخان را بخشی سرکار پادشاه زادهٔ نمودند - و در
سنهٔ شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
را بهمراهی دلیرخان و رفاقت اسلام‌خان آن‌طرف آب بهمبرهٔ نزدیک
سواد قصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول
بیجاپوری مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی
تردد نمایان می‌نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف
افواج پادشاهی‌را پرکار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن بارود
نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در بارود افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ
آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که
او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر
بیجاپور برد اطراف فیل او فروگرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی
از فوج دلیرخان و خان جهان بهادربکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار
شعله‌ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سرجنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان‌وگوی

آخرالامر کاربرفوج پادشاهی بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود
کمال غلبهٔ دکنیان خیرهٔ سر در استقامت سرداران‌خلل راه نیافت

اما راهی که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند از همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعده که ازروي وقائع مذکور خبر هزیمت نادر خان و کشته شدن اسلام خان بعرض رسید چون خلد مکان درهمان ایام متوجه تادیب افغانان گشته اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موقوف داشتند.

آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده درآن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بعده کارزار دیده دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده ونوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس مثل میمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاورشیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوار معرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

بجشه بپر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می
نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها
رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و
هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر
نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به
پشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران
رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند پپا را بردند - خبر این فتح که
بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که
بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد -
فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند
که بهمراهی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند
و هرطرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان
پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره
فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان
آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ
عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و
استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف
کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد
اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن
حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان
افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی
جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته در سر افغانان اسپ گذاشته بودند با دست
آنها دسته پیش اسپ انداخته میدوانند و بشمار هزارها افغانان
اسیر و علف تیغ، هدف تیر و سنان صفدران گشته بقیة السیف
رو بکوهها و درها گذاشتند از اشعار ناموزون که در آخر نامه درج
است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان مانده بیدرنگ
به کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسرای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردیده و خلعت مع
اضافه و سرفرازی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زبانه بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
ز روی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تا نام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغر خان و دیگر بندهای پادشاهی
بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدند باز چون مور و
ملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته
سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و نفاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر افگنان صوبه دار را از پشاور بجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری که از سلاطین زادهای کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و اناغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند ترددات نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنهار در آمدند و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افاغنهٔ ددنژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند سی چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع‌شده غافل بطریق شبخون بر آغر خان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاد از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پشاور مراجعت نماید افاغنهٔ بدنهادزیاده از شمار فراهم‌آمده سدراه گردیدند ومحاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائی خان براه نمائی حاسدان و همچشمان آغر خان

که محتاج بکومک و همراهی مغلان نگردیده یکی از روس اوس
عرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد
که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت
و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ
ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده التماس در
طلب او نمود و آغر خان شهباز وار با چند هزار سوار ایلغار نموده
خود را رساند و بر سر کتل چلک که درهای ذات دشوار گذار مشهور
داد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای ثقیل
وبا از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افاغین ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد و ستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی
خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم مرتبهٔ نشاندن تهانجات
واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدومال بعد
انقضای سه سال اواخر سنه هیجده یا نوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او
کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری
چند امیر مبارز پیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهروازی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه
زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نزدیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و
بگرد آوری مصالح و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رساند • بیت •

حصاری دران عرصه بنیاد کرد • باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام • شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای
فساد آنها خلل خواهد پذیرفت • بیت •

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند • سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو برانگیخت سر • همه بسته بر خون آغر کمر
ز حد اتک تا حد قندهار • پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف • تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین • رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی
بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردي خان برادر حقیقی خود را بابسیاري از مبارز پیشگان
نبرد آزما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش
بسرداری سلطان زادهاي ککر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل
خان بدنهاد باچندي از سرداران افغان و تومن داران نامدار و نشان
که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار
فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ
صعب و زد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و
کوه پر وحشت پیچید و هر طرف سرهاي سران چون گوي غلطان
در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو
در افغانان پلنگ خو بهم آوازی صداي کوس و کرناي رزم حمله
مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال مي
ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری
لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر
مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر
آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر
و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که مي تاخت از کشته پشته مي
ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان
بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام
در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که
درین جنگ افغان بنظر آمده چند بیت نوشته مي شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بگرد اسلحه استوار
بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خودخان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست * سواري نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آماده شد
ز هر جانبي صف بیاراستند * دلیران پي جنگ بر خاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و نغاره کرد ناي * تو گوئي بجنبید کوها ز جاي
صداي نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدي گزند
چنان سنج زرین نغانها بکرد * که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب * بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان * زهم یکدگر مي ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صداي تراقاتراق و تراق * ز لمغان رسیدي بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیري در آغوش جان
چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ * که مي سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و نغان سر زد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
نغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رسانند چالاکی بداغان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تکی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدال * که دریای افغان بخون شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند بار دیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چنان رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانهٔ زین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد * بیت *
چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیری که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و امغان ایمل خان باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد افگنان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم زمان درآید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت جمعی از افغانان که باو مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی خود را بکشتن دادند و بعضی او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند۔ و از غارت و تاختی که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تبر • به بردند غارت گرانش امیر
زن و بچه و خان ومان هرچه بود • گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها وجوف
کوهها گذاشتند که جمعي که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکندها مي سازند مي‌رسانیدند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی‌جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند •

القصه آغرخان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سرمقتولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت ومورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطاي نقاره بلند آوازه ساختند و بتنگری وردی‌خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشی آغرخان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن و الاتزاد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیرخان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ آنجا مقرر فرموده حکم نمودند که نقابت خان را نائب
خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی
ودیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر
مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودانی انتقال
نمود و ازو چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ
صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و حسن نفسی
ذخیرهٔ عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وی با وضع
مثل او نیک سرشت در جریدهٔ صفحات کم بعرصهٔ روزگار آمده چنانچه
از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد درآمد از جمله
متروکهٔ پدر خود که دو لک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوای
جواهر و دیگر اجناس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام
و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف
عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر
ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان
بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - داور خان را
از تغیر خانجهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی
را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه‌دار سالیر که از قلعهای
آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ ملهیر
بکمال نجابت مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافقت ایام در سنه هفده
جلوس عمل صوبه داری خانجهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه‌دار که
از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت
غافل بر سر ناموس قلعه‌دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

رات بدرجۂ شہادت رسیدند قوافل را تاراج نمودہ دستگیر
ند و ناموس قلعہ‌دار را باقوج سنگین بپای قلعہ آوردہ پیغام
. دہ قلعہ را زود خالی نماید و الا فضیحت و بی ناموسی تمام
ر ناموس شما می آرم قلعہ‌دار ہرچند کہ سعی نمود و جہد
بود کہ بتقد بسر و دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از
ت آن ظالمان گوشہ ماندہ نداد آخر کار قلعہ‌دار دید کہ درصورت
مدن از قلعہ و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشتہ شدن
از دست میرود و بی ناموسی زیاد تمام بر سر عیال گرفتار
بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن
ی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاہ مقدم
تہ امان خواستہ قلعہ را خالی کردہ بدان مفسدان سپرد . چنان
ۂ سر بآسمان کشیدہ مشہور معمورۂ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان
سرف مرہتۂ نابکار رفت و فی الحقیقت از بدر صورت تاخت
ان و دارالسرور برہانپور باحاطۂ مزاقی و تاخت آن سگان نابکار در
د و راہ تردد قافلہ مسدود گشت و باستظہار آن قلعہ دو سہ قلعۂ
کر باسم ناہیہ وغیرہ متعلقۂ سرکار بکلانہ بہ تسخیر کفاردرآمد بعد
س قلعہ‌دار را مغضوب و بی منصب ساختہ طلب حضور نمودند
ذولا فرمان مع گرز براد و بنام دلیرخان صادر گردید کہ خود را
ی قلعۂ سالیر رسانیدہ از تصرف غنیم لیئم برآرد و دلیرخان مع
خانۂ سنگین و دیگر کومکیان کارزار دیدہ بپای قلعہ آمدہ بمحاصرہ
اختہ آنچہ شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در
رشہای بہادرانہ افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی پادشاہ

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید ماندا بروی کار نیامد بعده نه حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن قلاع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت ●

درین حال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکرا برذمهٔ بادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل بادشاهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکلای شرعی از طرف آن بادشاه دادگر برای جواب خالق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطاعتهٔ امام و مردم خاص و عام همین سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر بیرجی بهورة که او نیز از عمدهٔ تجار بندر مذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدي بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

مقدر ایام شورش حسب الحول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعین نموده بود خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره و غیره همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری بادشاه اصالة و وکالة از طرف پسر پیرجی بهوره بمعرفت محمد علی خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علی خان که مربی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد درهردو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روي فتاوی عالمگیري که در همان ایام بموجب حکم از
مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت
در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده
مسمی بفتاوای عالمگیري ساخته بودند روایت مفتی به متقدمین آورده
بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکهٔ مدت را یکی از وارثان
او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت ضرور و واجب و لازم
است و مرده ریگ بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب الامال و
ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفي ملجملهٔ زر
مندرقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجي
زاهد و پیرجي تجار بقدر صورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد
مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب
بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته
عرض نمودکه مطلب فدوی آن بود که حق بنده ها موافق التماس
که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبالغ را نثار آن پادشاه دین
پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد
علي خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک
اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را
از بقدر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي
خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح مربی نذر
نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه
از روی زجر بدو گفت که چندین مقدمه را که بچندان تلاش نزد
پادشاه بر کرسی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

دیهندی که عوض آن برای تو کاری از معافی عشور و غیر ذالک
مدماخذم که از ان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوی حق
خود نمودن و باثبات رسانیدن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر
شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
مداومت پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود
بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار
یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند ٭

دیگر از سوانحی که دران سال روداد بغی ورزیدن و فساد فرقهٔ
فقیران ستنامی است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
هنود مشهور بستنامی که مندیه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج
هزار خانه دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن مندیها
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها
زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ
ملت خود می خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق
و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي دي از آنها را که نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت میغمود با پیادهٔ که نگاهبهاني خرمن می نمایدگفت و گوی سخت درمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی شکست جمعی ازان گروه برآن پیاده انبوه نموده چندان زدند که بصورت میت ساختنداین خبر کهبشقدار رسید جمعي از پیاده ها برای گرفتن و آوردن آنجماعه تعین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته و غالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت برجمعیت و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار براي امداد شقدار و تنبیه و گرفتن آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعي را کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائي کشید که فوجدار بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با تمامي فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاري نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار کشته گردید و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت ازانکه شهرت تمام یافته بودکه بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود بهر نیز و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
در همه کس را از پا درمی آورد و دیدن سبب آنها را بسحر و جادو
منسوب می نمودند و کارات چاند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز ترددرسته آن بطاهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیة
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر
و نواح اکبرآباد گشته بود وحکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که
درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود
کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف
نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق دار الاسلام
از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکلی صورت صادر
گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافه و اطراف نیز بیرون از
شمار آنها فراهم گردیده زیر جهروکهٔ کنار دریا آمده باظهار ضعف و ناتوانی
التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه عرض آنها نمی
شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در
قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه
سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود
گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردوبازار و جمیع اهل حرفهٔ
شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه ما بین راه جمع آمدند که دم
سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سرودست
و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید
و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی
سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری
در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان
گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود
آخر تن بادای جزیه دادند ٭

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست
مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاده های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزبان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد و قاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور بعهد و بصت استحکام در دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تدینت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و بافندها و جماع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که با ستعداد ظاهری و باطنی آراسته بود وفوجداری جذوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه گرز برداران که برای آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بمجرد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم انشای حکم پیغام طالب او نمود بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفیظ الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالهٔ وارثان قاضی نمودکه بقصاص رساندند چون برقوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آورده بودند سلامت بر آمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه درپالکی پرده دار بر آمده روانهٔ حضور گردد بدین دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده که بحضور رسید بسر قاضی باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل ازطرف خود برای جواب دعوی نماید و بر پالکی و اسپ سوار گشته بمحکمهٔ آید و در پی خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازانکه خود قوام الدین خان بهرهٔ تام از نفسیات داشت و قاضی شیخ الاسلام که طریقهٔ نیک نفسی و خداترسی او نسبت بقضات دیگر زمانه بتحریر راست نمی آید حکم بر اثبات خون درحق او نمی نمود بنابران مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید ومرض جسمانی علاوهٔ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمه می آوردند تا ازین تنگنای سرای فانی درگذشت • • بیت •

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان روانه خبرفوت راجه جسونت که در کابل کومکی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اتک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میربحر و جمعی رسانده بسربنجگی عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار ملال درخاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره‌پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان‌باز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بانوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد
تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدراه
توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو
سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم
عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که
رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را
اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که
بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها
را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت
بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار
نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج
بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر
کرسی نشانند در اثبات گذاشته بردن پسران بمرتبهٔ مصر بودند
که رای میر وزیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و
فوج بادشاهی تا بیست کروهی دار الخلافت تعاقب نموده
براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل
سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندی برداشتند
و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن
می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند
تا که رانای چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه ازدل
خلد مکان بر طرف نشد •

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
وجودهپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافي را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي ز جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر بربنکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و براي پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداء در دیواني لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت منفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد ٭

فرمان تهدید آمیز براي قبول جزیه و برآوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ سرحد جودپور برادای چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین انواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمورهاي تعلقهٔ جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنهعوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفوتقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدارالخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیرو معاودت زیاده از هفت ماه وبیست روز نکشید - اما ازانکه باز معروض گردید که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادربنسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگرشعله ور گردید و اواخرهمان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگرراجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطرف داشتند وفرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شدکه از دکن خودرا باجین رسانده چشم براه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرمودند شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعي دیگر از امراي کارطلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با عیال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهای دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلاوران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم با جمعی رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا سگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادی یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جریده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهای قاب رانا و تعلقهٔ را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت برگهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف درهای قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتان جهالت کیش سر راههای درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها در آمده غافل برسر لشکر پادشاهزاده
شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان بانهور بیشگان دیگر داد
جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملك و مسمار
نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر
نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي قلب پناه برده بودند خود را
معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد
نیز صادر فرمودندکه باافواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه
و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد
باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق
صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیر که
بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت وکار زراعت
متعذر گردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود
سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند
پادشاه زاده گوش برحرف آنها ننموده و نواب بائي یعني والدهٔ
پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام
شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس
که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خوانده‌ودمیدند و امیدوار بوثوقت چهل هزار سوار راجپوت
جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که والا
پادشاه زاده را فریفتند و بعضي همراهان بد عاقبت نیز بدیں
مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه
بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار
گرفتار گردید • بیت •
با بد مدنشین و باش بیگانهٔ او • در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید • دیدي که چگونه جست از خانهٔ او
چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت
در کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت
مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر
اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان
از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم
در حسن ابدال از بن مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان
که درین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر
محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از
آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این
راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري
درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر برتخت و سکه زدن او و تهور خان را
هفت هزاري نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان
مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده
مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه
پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام
یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار برفاقت
محمد اکبر تعین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با
جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامي
نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل
دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکرراه یافت
و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه
زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق
ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود
حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار
گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقي سپرده نه ده روزه
راه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زاده
معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد
معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد
اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ
احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار
بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و
و دور بیني وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با
هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده
دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از
رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر
پادشاهزاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان
بهادر که اثر جوهر رشادت وشجاعت از جبین حال او پیدا بود برای
آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعین فرمودند -
آن شهسوار معرکهٔ جلادت همین که رو بفوج محمداکبر آورد مجاهد خان
برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت
ومصلحت رفاقت اختیار نموده درانتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک
رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر
التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده
باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با
خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هردو
باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار
مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر
معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان
وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند
که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده
تسلیم بفرماید و از زبانی مجاهدخان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید
بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع
گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر
محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان
معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر
رسانده بعد دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم
زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید
که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج
خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بکلال
باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور
خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره
بر گشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض
رسانید که تهور خان باظهار نهوري و اراده نامه برخصت و مصلحت
و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ
آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نبامده با اسلحه
آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ
آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي او زده
بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از
چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او
ریخته کشته سر اورا بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او
زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر
مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان
مخاطب گشته بودو از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان آن بود و خسر او میشد از روی ارادت باز گشت بدین آرگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن برای عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان نسبت بدو افتاد و پای ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که بادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قراولی و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی نژادان را از هردو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوی الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یک دو نفر دیگر معتمد را ناکه فوج قلیل دو سه هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمی او باو مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر وعقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از ساذجهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند •

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجري

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعدچهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را بهخجسته بنیاد رساند - ازانکه سیوای جهنمي با فوجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد •

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبهٔ دهرنگانو که از جملهٔ پتنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از آنها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چوپره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهای معمور مزار عمال تجار نعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آوارهٔ گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روآن قصبه می آورد جمعی از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخدم العاقبت محفوظ می ماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و مخصوصان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعی بدار البوار بپیوست - بهرحال در همان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهٔ آباد همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغی که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که بادیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بدبخت از خلاف پدر درگرد آوری زنان غیر قوم خود و دست اندازی بر ناموس زنانی مکانی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمی نمی نمود اما بر خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند ازراه دور بینی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه این ست که بدین جانب متوجه شود بار خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست منبها پسر نابکار او خواست درین بدنامی نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار ونود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سی و پنج کروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف ازاطراف شهرت نیافته بود جلوریز برسر بهادر پور که یک ونیم کروهی برهانپور از پورهای معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زر وافر و اقسام جنس
هفت اقاليم و مال بيشمار همه بغارت آنها در هر دكان موجود بود تاخت
آوردند وچنانچه خبر رسيده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي ديگر شهر
را كه بيرون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص در
بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بيخبر رسيدند كه احدي
دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عيال و ناموس بيرون
نتوانسته برد و كاركنان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند كه دود
شعلهاي آتش سوختن پور هاي مذكور بآسمان رسيده بود و
نائب صوبه كه در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نيافت
محصور گرديدن و باستحكام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل
حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و
غيره هفده پورهٔ نامي ديگر را كه پر از مال متصل حصار شهرپناه
بودند و حكم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لكها زر نقد صرافان و تجار
مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت و سوختن پور جات
نشاندند بعضي شرفاي صاحب غيرت ناموس خود را زير تيغ آورده
خود نيز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسيدند و بسياري تن برضا و
قضاي آلهي در دادند و جمعي كه متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه
بودند دست عيال و اطفال خود گرفته به بي سترى تمام خود را
دران آشوب قيامت اندرون چار ديوار شهر رسانيدند و تا سه روز
پورجات مذكور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهاي
خطير كه زير زمين از مدتها مدفون بود و بسيار جا بوده كه
صاحب‌خانه هم خبر نداشتند بدست كفار فجار افتاد و زينها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها
نمودند چون جمعي از منصبداران در سر مورچال و دروازها و برج
و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه
نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و
زیور مرصع و اقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال
دیگر مستغني گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي
و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و نافل و فونل و دارچیني و
جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر
قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر
زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست
نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم
همت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاش
رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب
و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو
کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پاسه چهار
پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوء ظن در حق خان
جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ
خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع
شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب
گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور
دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بکلانه که
نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد طرف چوپره اختیار نمود دریں صورت لازم بود که خان جهان بهادر از فیداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل اورنگا و چوپره پیش کرده سد راه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم بخیم خلاف رای صائب براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن او این حضور فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقسمه توانست بر داشت و جمعی از اسیران با خود گرفته با رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و بنده ترك نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ماخوذ بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و انعام که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند ●

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت
رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو
دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده
بود بخدمت راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر
سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره
سازد گاه بارادهٔ شاهجهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد
همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد
هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن
حکم پادشاه سد راه مي گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور
گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد امابروایت مشهور پادشاهزاده
محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی
مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته
برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما
گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتفاوت هشت کروه نزدیک
سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر بحري محرر سوانح بود
عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله پسر میر میران قلعهدار
تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر
صوبهدار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر
هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند
و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر
ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده
کروه خود را رسانده اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نوراللهٔ که در چنین مقدمات
بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امیزدرین ماده و احکام تهدید
آمیز بر تمام اخبار نویسان صادرگردید بعده که محمد اکبر بسرحد بگلانه
تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید راجه
دیبی سنگه فوج خود را برای سدراه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر
تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بگلانه گذشته بود
و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا وزبان
خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان
حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار
دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر راکه بسبب حدت هوا از
بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن
راجه چند سوار بر سر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند
آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی
بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده
نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای
بگلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده
برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها
استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازپای قلعهٔ راهیری سه کروه
مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر
محمد اکبر برمحل بربان قلم خواهد داد ٭

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر
بادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري .

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان
بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن
شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب
بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور
داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول
فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار
صوبهٔ دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور
رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور
و قطب شاهي و سرهنگهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه
آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب
واسپ و فیل و جواهر میگردیدند ازانکه کفار بلده و پرگنات در اداي
جزیه بسیار بسختي با منصوب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند
و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ
و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه
میشد و بحلیهٔ ضبطت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل
جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه
دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش
آرد بسزا رساند- در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و دران
مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تنور پادشاهي پخته میشد
آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که دران سرا بود سقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند، دریں ضمن بعرض پادشاه رسید، که در ته خانهٔ
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده مي کلهٔ باروت است بعد که
بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتداي جلوس که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهاي باروت را متصدیان
توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند دریں مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک بای
اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده میفرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه مي بود همه متصدیان را در همین کلهاي باروت
مي پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض‌او کمي نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارساري و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند ۔
سه چهار ماه‌در دار السرور برهانپور بسرور وکامراني بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض
رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگري‌مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خودگذاشته همراه باشد ۔ مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب‌و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رسانده اورا محموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردهٔ کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهای قالب و کوههای سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهي تردد های نمایان و کفار کشي زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فوفل بهم نمي رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهارپای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بي اسپي کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواري نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسدکه کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگاني بر لشکر بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد •

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجري

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهاي التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلي از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاري برای او طلبیده بارجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهي درآمد - اگرچه این معني خلاف مرضي پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد وسعی نیکنام خان موافق مرضي حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشي منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثاني شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثاني بدکن رسیده براي تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکي افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که بهمت بقلعه‌های سر بفلک کشیده دیگر کوهی ست مختصر
قلب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای
پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای
نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند
و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و کندن
نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتهای آزموده کار و تجربه دیده
روزگار بود درمقابل خبرداری وتلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی
نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه‌توپ
آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
گرفته بر وقت قابوآتش‌میداد که‌کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادرکوکلتاش وقت شب
فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعلهٔ بازار
باغلوی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
همان طرف شرط قلعه‌داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

مدت دیگر سرانجام جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان
فلکتاز که در فن قلعه گیری خشت بر مناره می بستند و در قلعه
کشائي يدبيضا داشتند خفیه بدون شور و شر و صدای یورش و
روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر
بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر
نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم
بازاري قلعه با جمعي از تهور پیشگان با نفیري ونقاره و فریاد و غوغا
در دفعیه می کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چوب های
آتش زده و لحافهای کهنهٔ چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمي
نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده
بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی هنگامهٔ
شور و شر که صدا و نداي آدم بر نمی خاست نشانده انتظار
مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا
برآمده سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم را چنان
بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر
آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپیي از راهي که بدشواري تمام باختیار خود آمده
بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب
می آمدند بپایین رسیدند - بعده روزي یکي از سائس طویلهٔ
خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست
تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا
پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا
دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی نکرده بودند که گوله از ریسمان
سن چناره بر سینهٔ او رسید که مارطلا از دست او پرید و خود او غلطک
زنان تا پایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری
نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا
برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بعد از
بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند
مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و
نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که
در سپه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت
مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد
آخر بادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را
بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه‌دار
رام سیج را بفرستادن خلعت وکرهٔ مرصع و مبلغ نقد بر قلعه‌داران
دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغییر نموده بر یکی از قلعهای نامی دیگر
مقرر فرمود نیک نام خان قلعه‌دار ملهیر معروفت عبدالکریم نام که یکی از
زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه‌دار جدید آن قعله را
بتصرف و تسخیر بادشاهی درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که
محمد اکبر براهبری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید
اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان بادشاه زاده بظهور
نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم
بروفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش آمد بعضی بعضیها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحماقت مخاطب ساخت و بعضیها نیز گفت که بحضور ماچیدن کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداری اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان برای تسخیر قلعهٔ راهیری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت دربن دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرید ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس انا الملکی میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن همراه پادشاهزاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعی و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفری نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه و حادثات عظیم رودند که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با پادشاهزاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافی عشور آنچه جنس مسقط بندر رسوت بالای جهازات میرود همراه یکی از بندهای پادشاهی بفرستند محمد اکبر را حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

حدود مکان رسید حکم بنام متصدیان بندرسورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدي سورت حاجي داخل نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات پادشاهي و خانه‌زادان موروثي پادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط وارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه‌زاده محمد اکبر را حوالهٔ مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زباني محمد هاشم تبریزي که بخشي و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفي الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته مي شد محرر موانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهمانداري تعین فرمود و مصور چابک دست ماني نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته روانهٔ اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع پادشاه‌زاده و همراهان

او بالخصوص برای بهمرساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان نشان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبوسات وخوشبوئی که درهندوستان بهم میرسد تاکید زیاده فرمود بعدازان که محمداکبر سه کروهی اصفهان رسید درباغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته بابزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمداکبر هم شعري از شعر های حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضري هر دو بر اسپ سوار شده بالای پاندازي که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندري تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل مي نمود که چون شاه براسپي که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسپ پادشاهزاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رساند و محمد اکبر هم بچابکي تمام جاي خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا مي شد جلوي اسپ کشیده باحترام تمام بمکاني که برای فرود آمدن

داري پابوس او در جواب گفت بعده که رو بور شوم نشان پسری
و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او
مبالغه از حد گذرا ندن تا آنکه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمداکبر
ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از
حلق او برآوردند و شاه روز مرهٔ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر
بقبول پسری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان
بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید
بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم
کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان
حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده
نسبت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاویز نوشتهٔ
جمدة الملک اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمکاني داده تکلیف
امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه
نگاران خفیهٔ ما در تهته و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را
می نویسند بعد رسیدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بیاید خودرا
معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت
زیاده کشید و در عزت و آبروي او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف
این معني بمیان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا
مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین
هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد
فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه
برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نمود، حکم نوشتند که درگاه پادشاهزاده محمداکبر را با برادران سروکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری رعیتی همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته بخوشي و ناخوشي اوقات بسر مي برد تا آنکه در آرزوی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت ٭ بیت ٭

نزاع برسر دنیای دون مکن درویش ٭ نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجري ٭

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دو سه سال کماهو اطلاع حاصل نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعینات بودن برادری غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهاي حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلي داشت و خود در سفر رام دره و حجابت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش وکم بزبان قلم مي دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف فرمایند ٭

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف متصوبان سنبهای جهنمي نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واسب کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آوردهٔ پادشاهزادهٔ معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر پادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بدست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت و اضافه سرفرازي بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده رو داد بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مار های بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کاهی میزد و چارپا و
آدم کمتر بلاآفت ازکاهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و
انسان آید هوای نارجیل و غلهٔ کودون که از خوردن آن اثر سمیت
ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع
و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد
گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم‌نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر
که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار
گشته هر نفسی که میبردند از باقی عمر غنیمت می شمردنداسپ
در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تابسپاه نامراد چه رسد
بعده که خبر این معوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر
سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر
پادشاه‌زاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور
روانه شد غنیم خبر یافته مابین راه که همه جا در دریا قلعجات احداث
کردهٔ آنهاست سرراه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند
کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری
که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله نرسید تا آنکه حکم
مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر
بخدمت حضرت خلدمکان رسانیدند *

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن قطب الملک فرمان
روای حیدر آباد بافعال قبیح از سپردن ملک بمادنا و آکنا که
هردو کافر شدید العداوت بودند وسختی و ظلم زیاده بر مسلمانان
میگذشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و لهو ولعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهتمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر سید مظفر که ازراه رای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپایهٔ وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکنا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنهٔ سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفرنگر بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران کشورکشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جملة الملک و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

نظامی اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازی بخشیده برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند ٭

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضي اعمال قبیحه که ازطرف او بعرض ما رسیده مي فرستیم و کلیهٔ غرض ما این ست که چون ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفتهٔ او نشوی و موافق مرضي او بخوش آمد او نپردازي بلکه درکلمه و کلام چنان بي محابا و درشت پیش آئي که او هم باتو درشتي نماید و برای ما حجتي و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور با او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قسمهاي شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم- چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال پادشاه جهان مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع پارچهای رمامی که وارثان ارسال داشت حواله نمود بعده در کشته و کلام الله میرزا محمد موافق ارشاد عمدا در حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن در آمد که منهم پادشاه این ملک حضور گفته می شوم میرزا محمد از روی تشدد و توبیخ بر آشفته گفت که شما را دمی رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر ما رسد زیادهٔ مادهٔ گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر راپادشاه پادشاهان نخواهند گفت ٭

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل می نمود شنیده میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاش بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شيخ منهاج و رستم راو که از زنارداران صاحب
السيف و القلم و مشهور ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزير
بود و ديگر امرای رزم جوی کارزار ديده با سي چهل هزار سوار
در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابين
سرحد بيجاپور و حيدر آباد نزديك هم رسيدند ازانکه پادشاه زاده
محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخليل الله
خان پيغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفوتقصير
پيش آمده دست اختيار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده
مقيد سازد و دويم آنکه پرگنات ميرم و رامگير وغيره که بغصب از تصرف
بندهای پادشاهي بدعوي بيجا بر آورده دست ازان برداشته باز
حوالهٔ منصوبان پادشاهي نمايد ديگر آنکه باقي پيشکش سابق و
لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد براي عفو
تقصيرات او بحضور معروض داشته آيد - امراي ناقص عقل دکن از
راه غرور بجوابهاي مهمل پيش آمده در دفعيهٔ غضب پادشاهي
نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفين منجر
گرديد و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که
با خان جهان بهادر کوکلتاس روي داده اگرچه همه را درين انتخاب
کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر يک جنگ باحاطهٔ
بيان مي آورد - روزي محاربهٔ که با خليل الله خان روداد همراه
خان جهان بهادر زياده از ده يازده هزار سوار نبود و با امراي ابو الحسن
زياده از سي هزار سوار جرار بود و هراولي بهمت خان بهادر
مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گرديد

و صدای توپ و غرش بان صدای زمین و آسمان بنجیده و چنان محاربهٔ عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشتهای کشتهها بندید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سرداران های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و از بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و در همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار ناموس غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بیری خان که ملقب هاتی بهنه که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گولی بندوق می نمود اسپ تازان بهاله در دست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواری خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید و هیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چنانچه در دهن از قلعه اورا واکرده مدان فوج همت خان بهادر
هنگامی رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
مقابل دست خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل
تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین
بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
و غنیمت بسیار از اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
پادشاهزاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد
تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نموده
و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصهٔ مادنا و رستم راو که در
اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
فوجها مقابل پادشاهزاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان معارکهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که
همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان
دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از مدارای عقب
ربای سرداران فوج پادشاهی لشکر دکن رو بهزیمت آورد راجه رام
سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دیده
پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته
فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح
بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان بنابر سبب تعاقب
نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتی بود
که ز پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر
بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود
و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر
نمیگردید و در تعاقب پادشاهزاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن
در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن
پادشاهزاده پهلو تهی نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر سپهدار خان
فوجدار پرگنهٔ تهالنیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در
بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید
و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی
عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی
کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه
بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر
داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر او نیز در غبار مزاج می افزود ٭

ذکر وقائع سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعد ازانکه عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چرا تا بنگاه آنها تعاقب نه نمودند و صحرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرساندند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا نشسته گذراندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکاش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع مادهٔ فساد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف پادشاه و رنور سپاه خصم مصلحت معاربه ندیده و بعضی امرا باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیارد و بقصد گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشانی بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هراولي بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب پادشاه گشته ام باز نظر بر صلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض داشته بود ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل
شاه محمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
اللفظ گشته بزبان دکهنی ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که
نغمهٔ سرود سیوم برسر نوک شمشیر و سنان نیزه های ما وا بسته است
و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان
شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ
محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالی
بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سامع افروز پادشاه زاده
و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند
ازین شوخی دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برفاقت راجهای
جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله
خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چنداول ساخته ملتفت خان
جوانی و راجه مان سنگه و سفدر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند
از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
دانستند که بهیر را از مکانی که بود سه چهار کروه جانب دست
راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دوم یالتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان حاوریز صاعقه سیف ولا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کارآوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کارزار آمد
و صدای دار و گیر دوران دشت پر وحشت بپیچید و عرصهٔ کارزار از
خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید • رباعی •
زهر سو شده انجمن فوج فوج • چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان • روان شد یکا یک ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت بیشتر گذاشته داد تهوری
داده پرکار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جملة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا دو پهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف فیلان پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر حاصل نموده عنان کشیده سراولان برای منع دست اندازي مال و عیال تعین فرمودند دکنیها فیلان را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گدهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج و رستم راو زخم برداشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در حوضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سرفوج شما بی آنکه پای فوج
درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و گردن سپاهگری
امتحان زور بازوی خود بروی کار آوریم و به بینیم که خدا
کرا یاوری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت
آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده
رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست
که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ میگردد ننگ فرار
بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاهگری میدانند و نزد
مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان
و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته
بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپای فیل سواری خود
زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت
و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره
با زنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز
نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همنگه خاور عالمگیر جهان افروز سر از
دریچهٔ مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن
فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند
آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ
بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضی همدمان
او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم
برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد
ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم فرار داشته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت بادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم بموج بادشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله داده خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت
نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد
یکبارگی بوقت اول پاس شب با جمعی از خدمهٔ محل و
صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج درآمد و عجب هنگامهٔ
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواری و برداشتن مال نداشتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
خود گرفته که بسیاری را مجال برقعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر بادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانهٔ
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گسترد‌ني * ز هر چیز کان بود آوردني
زدیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خانم و باره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و عزبا و غرغا بر باد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و اکثر دیدهٔ گوش دبها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز بپیغام التماس عفو جرائم کرده و قاعده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه‌عالم‌عجالة سزاولان شدید، براي زجرومنع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود، پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و اکنا که هردو برادر مایهٔ فساد خرابی سلطنهٔ حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدهی سارم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشی و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بد سرشت است تنگ آمده بودند سروما و جادی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله قطب شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هردو اجل رسیده از دربار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رسانیدند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زنار داران بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند ٭

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که نوبت پنجاه سالہ فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملۂ دو سه دختر که خدا داده بود یکی را بسید احمد نام که از سادات و فضلای موروثی عرب بود منسوب ساخته بپایۂ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سبب تلبیس پر تلبیس است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زادۂ مااند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلۂ درهم اندازان تمام پیشه که ده تیشۂ سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادۂ فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامۂ عیش و نشاط رونق افزای در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هر دو همچشم بعرصۂ ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

از رشما بحدا رسانند سلطان محمد هیدره را مرخص سازند و بفکر سرانجام
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عرم جزم پرداخت هرچند که مردم
عمده و محلده باصلاح کار کوشیدند و اندرز بخشیدند و سروما که
مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون مار احمد
گشتند و گفت و گوی نزاع بدرس جا انجامید که چون عبدالله شاه
را خاطر داشت مار احمد و دختر کلان زاده منظور خاطر بود
ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و
محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن
نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر
می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و
همدمان قطب شاه گشته چنان از طاق دلها افتاده بود که عبدالله
شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بالباس
درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
می شد بنا کامی میگذرانند ازانکه مردود خلق منظور نظر خلق
می باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود
او را جسته آورده بحمام فرستاده خلع ساخته مهرهٔ مروارید گران بها
برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با
سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس
دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همرزان بمایوسي تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ابنای رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در بارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رمید از آنکه میر احمد از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و موسی خان محلدار سلوک دمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود میل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهمرسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هرگوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محلدار و سعي و تردد مادناوآکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میراحمد را مغلوب و بی اختیار و منزوي ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقي میر احمد حسدي که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر اندختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن
مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که
چون اکثر چنان دقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت
پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او
راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود
تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
میگردد و مادهٔ فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال
همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه
نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه
هنگامهٔ فساد و خونریزی برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر
نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار
خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور
ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر
را باستمالت امید وار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته
باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پر و بال گردانیدند قلمدان
وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی اورا بحال داشته منزوی
ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او باآکنا
برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک
حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید *

از دور نیفند قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوی بود بموجب نالش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید بادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند بر عادت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نمود و بقولی در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان بادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

عالمگیر بادشاه

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت
خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره دو سه خان زاد جوهر
تهوری و کار طلبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل
بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال
خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجا می آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعینهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
ذیها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی
لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان
و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج
زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که اسیر یا قتیل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
داروغهٔ هرکارها نیز بود افتاد ازانکه سعادت خان را باوجود سابقهٔ که با
خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاری کل دکن بود طرف
حق نمک پادشاه و خاطر جملة الملک زیاده منظور میداشت و
بادشاهی راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
خان نهایت متوهم گردید و بنای مصلحت بران قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده این
معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گراني
و کمیابي غله وکاه زیاده از حد روي داده میخواستند تا رسیدن جواب
ثاني بعضي مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادي که بعد از شرف نزول
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد
عنایات گردیده بود مع میرعبدالکریم و چندي از بندهاي نامي پادشاهي
با ندري جواهر و خلعت که مصلحة براي ابوالحسن بموجب التماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت براي ابله فریبي
و تسلي ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعي
است و بادعاي مدد فوج پادشاهي و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده
فوج ابو الحسن بسرداري شرزه خان و عبد الرزاق خان لاري و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهي زدند از انکه آنها
غافل بودند و ازطرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمي گشته دستگیر گردیدند و باقي فوج بغارت رفت و شاه
عالم از کذار حیدرآباد بشهرت گراني غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی خدمات دزین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش باوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسرپالکی گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهمایدن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را غارت‌نمایند و این‌معنی‌نیز خلاف مرضی حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوهٔ بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جت و مسمار ساختن گدهی سنسی (۹) احداث کردهٔ آن کافر که بهپناه آن گدهی در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج می نمود و نواح اکبرآباد می تاخت مرخص فرمودند - چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک هم نبود معهذا باغنیم رفاقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

---

(۹) ن - مسنی

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با امرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الرؤف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
و دران سال از رسیدن آفت در زراعت در همه بلاد گرانی رو داده
بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبهٔ گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کاهی میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
با مجاهد خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رسانیدن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که
غازي الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنهٔ
ایندي تا یازده شانزده کروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهي از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائي رسیده بود که جاني بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالاي فیل بدست خود تیر میزد و در تسلي
و دلداري امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیادهٔ جنگي کرناتکي مشهور باستقبال غازي الدین خان بهادر

نتوانستند بعد که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کارمیکرد سوای برق
تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از زور فوج دکن که دهم حصهٔ
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان
دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازي الدین
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاری فوج
خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان
آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدهٔ چرخ بوقلمون
بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار
چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صداي دارو گیر جنگ
مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشانی
نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف
چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف
رود خانهٔ خون پیدا گشت • بیت •

برانگیخت رزمی چو بارنده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددي که از مجاهد خان
بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصهٔ
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را بر داشته رسد را بلا آفت
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمداعظم شاه از محاصرهٔ
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازي الدین
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و حضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطای اعانه‌ای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از ترده فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آسیی اولاد او را در قیامت خدانگاه دارد ٭

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بودبرای بعضی مقدمات امور عمدهٔ ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شاه زاده با میر عبد الکریم ڈہتہی که مخاطب بامیرخان گردید و از معتمدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند ٭

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه زاده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه ببست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتندو بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصرهٔ و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

خدمت انزا ایشان فرموده مرخص فرمودند و هریکي براي اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
درپیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی
بلیغ می نمودند وجوهر شجاعت و تهوري برروي کار مي آوردند ازانکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوك و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي
نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام التیام
آمیز نزد پادشاه زاده مي آورد و شاه قلي غافل ازین که گفته اند ٭

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها

خصوص که پاي مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد
نهان ماندن راز خیال محال مي خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوباش
مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اندفهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
قلعه بشما آفت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردید ونیز خبر رسانیدند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم‌نام وقت شب از قلعه برآمده
بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زبانی روح الله‌خان
کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌دستگاه
صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعی و جاسوسی نموده سید عالم
را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نداشد آخر بمنصوبهٔ
آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
دستگیر ساخته نزد بادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلیغ
نموده درشتانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته
نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
بد نامی خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت
طلبیده گاه و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که
شاه‌قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مادهٔ
کم توجهی پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود احتمال
که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهی روز بروز
می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله
خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و ٭م وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري ٭ مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعده سنه هزار و نود و هفت باشد دایه قلعه بخدمت بادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مؤید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ریو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجا پور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بنام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم
و رجای تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن
تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام
سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم
تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن
طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده سعی
کلی خود را در تقدیم این خدمت شفامد - و سعادت خان ابوالحسن
را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش
مزاولی و تقید زیاده بکار برد ابوالحسن بامید مامون گردیدن
باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت
خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ
جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه
سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس
مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت خان
از فرستادن خواجه‌سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن
پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا
بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور
و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در
پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را
سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه دارد و در دو سه روز زر نقد نیز
هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته‌دار جواهر
خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول باشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي بادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران دالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر بزین نگذشته بود که خبر کوچ بادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم بادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي بزین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نمانده خوانچهاي امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر برپاس حق نمک و خانه زادي آن درگاه خوانچهاي جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچهاي جواهر مرجان من حاضر و فداي نام بادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دریغکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم بادشاه و پاس

حق نمک خلاصي خود در پروانه نمودن خواتچها دانستم هیچ گفتگو نیست بهذی الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار ولي نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر ادعاید حال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن ما چه خواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقي است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاري در بندگي شما خواهم بست - از انکه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزي در مجلس ابو الحسن فضلای حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رسانیدند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائي عالمگیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامي که تربیت خان را بسفارت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکي خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نخوت او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشي کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعاي تقوي بچنین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
بر چه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
نصیب می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب میگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذرانیدن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باین گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند. علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند دریں صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله
بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که
یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد
درصورتیکه یکجا قسم می نمودند ازدحام بسیار می شد و مخوا
به تصدیع ازان ممتنع می گردیدند بدینجا حکم فرمودند که در هر
محله یک دو اسب مذبوح سازند و بمستحقان قسمت دهند بنده
که ازروی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بفضلای
حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید به سعادت خان آفرین
نمودند - بعد ازان که در سواد حوالی گلبرگه شریف نزول واقع شد و
مکرر بفاتحه مزار فایض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز
تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته
درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند
بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن
پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن
اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت
مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس
اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا
روانه نموده و ندانست که ‌‌● ع ●

باران بی محل ندهد نفع کشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و
مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطرنشان
نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطۀ تحریر بیرون است اما از صد یکي و از بسیار اندکی بشمار مي آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از بادۀ پرستي برپاست و بدمستي دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربي اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهي الهي خصوص در مادۀ منع معاونت دار الحربي که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتۀ حضور صادر شد و پنبۀ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگي فرستادن لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستي بادۀ ناکامي نظر بر افعال و زشتي اعمال خود ننمودن و امید رستگاري در هر دو جهان داشتن * * مصرع *

زهي تصور باطل زهي خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوي الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاري و دیگر سرداران مبارز پیشۀ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد مي نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعي نمایند که زنده دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او مي گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمر برای اولاد اخگر نهوده دده
بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که در مغزای حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پای لاحاصل زده دور از لشکر قیام اثر نایره
نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصرهٔ ادواهیم کنده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل در مردهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
حول قیامت دران سرزمین بپیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گولهٔ توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمدمهٔ آسمان رفعت شرف صدور یافت و پیهم
اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و شوخی
پیش آمدن معروض می‌گردید . بعده‌که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه‌گردیدند مکرر دست بازی مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله
میان هردو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندی از مغلان و سادات نامی بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم
زخمی و جمعی از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوری

دادهٔ استفادهٔ آن گروه بود اختند دکانهای برگشتهٔ اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعیین مورچال و گرد آوری مصالح
و بعدن مدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هر روز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زادهٔ شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکندهٔ مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولی عهد انفصال یابد و بحد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامی بعضی بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زادهٔ و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تمام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانیده روز
بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ
فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک برده همدیده
اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل فتنه میان
ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را
پر ساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده تغیر وضع و رای
عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن
قبول نفرمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان
دولت شاه گردید - درین ضمن بمقتضای ناموافقت ایام داروغهٔ
پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از
دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه گاه
می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که
سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد
اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است
آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ
شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده
نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در
خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع
تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که
هوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو
بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه
به تسخیر در آید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر گشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بدنام ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بي
تقصیري پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثاني سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکي از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میاني بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق
مامور برای معزولي ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضي مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکاني که مقرر نموده بودند برده
تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکي

از پسران شاه خواست باراده باطل پیش آید شاه بچشم رعو آنه
برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
اسپه و سه اسپه بودند ؛ و ده کرور دام انعام موطوف ساخته
محالات جاگیر را بار باب طلب تاخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم
محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجهسرا که آخر خطاب محرم خان
یافت و در درشت گوئي و بیمزگي مشهور بود مامور گردید که
نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه
وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
ساخته کارخانجات او را با زیوری که در گوش و گردن و بدن او باشد
بضبط سرکار درآرند آن خواجهسرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي
تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي
و سخنان نامالائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که
نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
سلوک و سختي نمائي بعده که شکوه نور النسا بیگم زباني خواجه
یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

بادشاه روز بروز سختي زياده بكار ميرفت - گويند بعد از چند روز ازوید بشاه پیغام نمودند که اقرار تقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصيرات لاتعداد او گذريم شاه از قبول و اعتراف تقصيرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصيرم اما در ظاهر تقصير يکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نميبرم كه زبان باستغفار آن آشنا سازم ازين جواب آتش غضب حضرت خلدمكان بيشتر از پيشتر شعله‌ور گرديد و حکم منع سر تراشي و ناخن گرفتن نموده از غذاي خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشيدن مانع آمدند و راني چترباني و ديگر زوجهاي شاه مغضوب كه بي تقصير بودند از آسيب غضب محفوظ ماندند - نوبت خواجه‌سراي محلي را كه محرم راز نور النسا بيگم گفته مي شد فرمودند كه مقيد ساخته خانهٔ او را ضبط نمايند و براي تحقيق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بيگم و آمد رفت قلعه حكم شكنجه نمودن و بسياست استفسار كردن نمودند هرچند او را بانواع زجر و تاديب بند وديگر عقوبت سياست كردند سواي اظهار عقيدت و رسوخيت شاه و نفوبت نور النسا بيگم از زبان او ظاهر نشد بعده كه كار او نزديك بهلاك رسيد دست ازو بر داشتند و ميرزا شكر الله عموي نور النسا بيگم كه خطاب شاكر خان داشت و باظهار بدگويان ميانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسيده بود او را نيز بخفت مقيد ساختند و دو خواجه سراي ديگر شاه را نيز بقيد در آورده بعد تحقيقات از شكنجه و انواع عذاب خلاص نمودند ٭

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محصوري و خلاصي شاه
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده
می پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه
کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روزها که
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال تمام می نمود شیخ
نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره آمده
مقابل فوج بادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری برداشته از اسب افتاد و
جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان در آوردند
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي
جلادت بکار بردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر
بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و
راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز باز کمتر چنان شوخي
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
هدایت روآورده بود بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندي
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي
در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند ـ

از جملهٔ نوئینان عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت باکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی که از اندازهٔ نمک عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود باُجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخایره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه بود شبانه روز لاینقطع از درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار درکار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و بر خاستن دود روز از شب فرق نمی کردند و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی ترددنمایان بروی کار می آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و سهابت خان با چندی از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانیدند و حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلدمکان وضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارك دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بر بالای آن برده بمحازی قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال در تمام دکن از کمي باران بوقت
برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت
غربای آن ملک است از گلوي اطفال نباتات بر نیامده خشک
گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر
آباد بران است بسبب فساد فوج کشي و کمی باران بعمل
نیامد دویم آنکه دکنیان فوج سنبهای شقي که بمدد حیدر
آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند
و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث
مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي و بي نوائي
نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده
بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه
زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست
اطراف اجین و اکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود
باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب
و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته
بودند اورا نیز بحضور طلب داشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم
شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یارعلی که در امانت
و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه
ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایت بادشاهي خطاب
و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل
و قدردانی باو حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر برینکه از صدمات
چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

اوزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذرمي نمود سراطاعت امراز
قبول آن بپیچید پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه که از بعضي اطوار
سختي او در اجرای امور ملکي رخنه جوی آبروی او بود بحضور
پادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف
حضرت باجی را چه یارا که از فرمودهٔ والی نعمت ابا نماید بر
خاطر پادشاه نیز این معني گراني نمود فرمودند که گردنی زده
از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان
عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقهٔ جزیه
چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان
حضور چون دانهای انار ازو پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله
که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا
فرمودند بالجمله ترددانی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر
انتساب بظهور آمد و ماست بردهای که از محصوران بمدد و
موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوهٔ صعوبت گرانی و دیگر
صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن
پردازد جلدی علحده مطلوب گردد ه

اما نعمت خان عرف میرزا محمدکه آخر مخاطب بدانشمند
خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر
و اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت
ایام محاصرهٔ حیدر آباد را از راه شوخي طبع که هیچ کلام او
بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئي دران بکار نبرد یافته نمي شود
برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته بود سالار
با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دو تن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بدا
برآمدن نمودند همینکه هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هردو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد درآمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دیدبانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسر دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نمودند

و چند تفان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران مرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بارادهٔ آنکه در رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند و حکم طلب سواري و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید •

• ابیات •

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگي ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقاه قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریك از طرزي
که کیف شادي شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکی دواند پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالکی بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این ست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گوله افتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز در لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد بپار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من ببینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باد دوید
ازان وقوف گلوله بقاتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ العام نموده رو بروي خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبي بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بحر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازي پاك نموده دامن خنده و بازي بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند ●

سخن را بود در تقارب قبول ● فعولن فعولن فعولن فعول
آله امت الله و رحمن خدای ● مگر او کند رحم برفوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز کار ● ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان ● که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن ● ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار ● چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد ● پر از مرده زیر وزبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای ● همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و رجه روی ● همه شد ز آسیب گوله تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای ● خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشتر است و جرس چه درای ● غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت ٭ جدا گشته از همدگر سال و ماه
گران بود و ربط ترنم مرود ٭ شکست این همه سخت سبدی گداز
ولی نغم چنگ است و مزمار نای ٭ که در خواب باشد کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت ٭ چو این قطعه خواندی گو واه واه
چون حکم کندن سه نقب و رسانیدن بجوف بروج و پای حصار
نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رسانیدند که نقبها بحصار
رسیده و درین زودی کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید ٭
سابق اشاره بدین رفته بود که خلد مکان از قاضی شیخ الاسلام
در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله
در دل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا
نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی
عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رسانید که ابو الحسن
بے سامان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند
اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر
قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال
مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه بتنقیح قضایا مشغول
بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر
شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مسمی بشهر آشوب ساخته
نوشته می شود ٭

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بجائی حد رسیده خلق را افلاس و ناداری
که معنای هنر ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده تا دو دستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخوانده ام هیچ که لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده حال سپاهی کار زنهواری ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد سود پایی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانها زیر غم
که از افتادن نان در سرش افتاد نوانی
دهن اشکر بمانم با زوم را خویش می سفید
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و ترازوی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد
که یک مو در بساطش نه مست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا همی پابد چو باورچی
برنج و روغن و شیر و پیاز و مرغ و حلوائی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زگهزبانی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پیری ساعتی آئی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای غله گندم بکن ایجاد طوفانی

یکی می‌گفت بهر قرض دادن خلق‌کن یارب
یهودی هندوی نصرانیی گبری مسلمانی
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیارامت
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای مردم لشکر واردو رحمت الهی بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوری ننماید و چادر و سراچه بنظر نمی آید که از صدمهٔ باد و باران پارة گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سرمرحاله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذرة وار از روزنهای حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج حوالهٔ شمشیرهای‌آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعدة که دانست که صرفهٔ کار درجان سالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک اندافت و صف شکن خان نه نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ارا که پیشتر ازان بده زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیمار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند دربن ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است برسر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که ز جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار رساند اما با وجود رسیدن فیلان عفریت منظر بر اب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب هدایت خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را دقاعه برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که قتالهٔ بندوق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات دیر یافتند ابو الحسن دو سه روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سرداراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سرداراه خان را بانبار خانهٔ غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیدهٔ غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عرضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت حلد مکان روانه نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بنگاله نمایند و در باب سرداراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض پادشاه بعرض رسانید. بعده که جلال نوزی پیغام زبانی
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت
آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای حضرت نثار آن درگاه
میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده
بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می
نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و
انحضرت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدکاری این ملک
درهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده
من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیاده ز
محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر
اخراجات ضروری ز سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن
این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و نظم و نسق اینجا پرداختن-
بر عالمی ظاهر است. که هفت هشت سال باید که این بوم
که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرسانید
بعده هرآنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده‌گاه میرسانم وصول
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت
هر منزلی که در سرحد این الکهٔ مستقر موکب خدام گردد کرور
روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر یورشی که قدم مبارک
بپای حصار قلعه رسد کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذرانم
این همه خدمات برای آن بجا می آرم که زیاده ازین خونریزی
مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي
زیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر
برفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جوال چبلهٔ سرکار در
انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی
جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر
ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته
حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت
ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن
همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برداران صادر
شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرباس بطول دو درعه و عرض یک
درعه دوخته با کاو وسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور
سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای
مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید
کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول
می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان
جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم
ملال و نکال روزگار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال
داشتند ٭ ٭ شعر ٭

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبری
چار موج بحر خوش موج است گر بشمری
بسکه برهم خورد دنیا جملگی برباد رفت
امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
رسم دادن از جهان رفت و گزیدن داده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سر و پا گشت اشکر آنقدر کز یاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان ومان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
لیک از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
نیست غدر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غین و غیم میغ
زرد و مذنی تندو با خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
فراغ کار نقابان تیزدست مردم توپخانه باروت را به حفره‌ای بروج

مقدمهٔ باری که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن
چشم بر راه حکمند نمودند که اول آن جماعهٔ که درمورچال استقامت
دارند شهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعرهای وهوی
بهادرانه بلند سازند تا محصوران دانباخته خبریافته کنار برج و
حصار مانند کنگرهٔ کوکنار فراهم آیند بعده درنقبها آتش زنند
از نکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته
در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده دربن
فرصت چندروز بسعی و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده
بدستیاری سنگتراشان حلدپیشه و بیلداران چابکدست دست
بدست خاک و سنگ مقابل آنرا درآورده باروت یک نقب را مع
فتیلهٔ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست
آورده آنقدر آب در هردو نقب انداخته بودند که خاطر آنها
از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آنطرف حصار پارهٔ جمع
گردید و درانحالت صدای دار و گیر مدارزان قلعهگدو بلند گشت
و جمعی بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا
برآمدن آنجماعه بودند بچشم اشارهٔ آتش زدن یک نقب نمودند
بمجرد آتش دادن ازنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب
ضائع گشته بود و پارهٔ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت
باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در
طرفة العین بیشتر از عملهٔ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان
و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا
آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

بر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی بکار آمدند و معدودی چندازان طرف نیز نقد حیات در باختند اگرچه بهادران مرحله برای روشن چشم بروزه پدید آمدن رخنه و ره نوردی به خانه‌ئی حجاب دیوار بودند اما قضیه در عکس روداد چنان وارونه‌ای کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردمکاری کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف مردم‌پادشاهی پاش نظرهای مبارز پیشگان گردید که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربه‌ای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن‌گروه بد مآل نمودند و بعد سعی بسیار ده جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان نرمان بود که نقب دوم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بدشمنی بر سر مردم پادشاهی فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان براوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و وا ورلا گنان می گفتند بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدرآباد آمده بودیم و دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سر و پا شکسته مینالدند که هرچند هر سنگ و سنگ برسرمی زدیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار گلکنده برنمی کند در قدامت دستهای ما و دامن او محصوران خیره سر بار دیگر بشوخی پیشر آمده مانند یاجوج و ماجوج از عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مورچلهای اطراف حصار که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته بود رحل اقامت ورزند غازي الدين خان بهادر فیروز جنگ با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کنار برروي کار آمد و داران زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طره حشرگاه پر وحشت برپا گردید ۱۰۰ کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله ورگردید و حکم طلب سواری فرموده پانوچ قاهره رکاب با برکات در آوردند و امیران جلادت شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو بی باکانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشته بدورش پرداختند باوجود رسیدن گوله و پریدن دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز از آن پادشاه

عدو صال [illegible] اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مجر پاسبان نزدیک رحمت اله در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه [illegible] و وجود محصوران را [illegible] در این حالت باد و باران ابر [illegible] مخل نردید مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل [illegible] بقصد جنگ ملکیان چتر ابر [illegible] علم کرد و [illegible] رعد بلند آوازه [illegible] بوبلان سحاب آب [illegible] افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را [illegible] گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه را بجنبش درآمد ٭ نظم ٭ بر آمد یکی میغ از تیغ کوه ٭ بغرید غریدن [illegible] بجنبش درآمد زمین و زمان ٭ توگفتی نخواهد برون جهان چو باران نیسان ببارید تیز ٭ تو گفتی شده پاره ابر مطیر [illegible] هر برون لشکر تیز چنگ ٭ ز قلعه همه گوله بارند و سنگ و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان در گردیدند و آلها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ [illegible] گذشت و [illegible] نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ ذالک اساس بگل [illegible] رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که باچندین هزار جوال پر از خاک تخرج مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصلتان دد نژاد چون مال بعمال دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان بروی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن برجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند . مصرع .

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گسسته بود اما اکثر بهادران همراه بوزر جنگ و پای رکاب‌کمی نیاورده در دریای لوگان غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد را می نمودند لیکن فائده بروی کار نمی آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان‌خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می‌نمود هرکه یک جوز گولهٔ بندوق خورده فی‌الحال از خود رفت و هرکه تخم خشخاش ساچمه تداول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب سیرهید و از هر برج که صدای قهقهٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زبر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری درجواب برآشفت

پای مرح پوشیده اما ز بیم • رخش زرد و خیره شده با غنیم
پای غنچه سان گرز افراخته • وای همچو گل رنگ را باخته
کیلک کف ناملیان می‌نمود • چو ماه نو از آسمان کبود
بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سوم آتش زنند
در ماموریت دوربی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه
کم و کاو نمودند فایده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست‌گفتار
برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
فتیله آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
بلکه چون دران تردد بفیروز جنگ دو زخم تیر رسیده بود و جمعی
دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
اختیار تردد تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند •

چندروز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت
بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد
بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر
پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد
در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضي رسم کفار و
بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و نقبها را مسمار نموده مسدود بنا نمایند •

حکایت غریب آنکه محمد شاه خان پسر مرحوم الدین خان باوجود آنکه عدل و حال خلاف دیگر اهل ایران در عقیده راسخ کدورت تمام داشت چنانچه روزی یکی از رفقای او که ندیم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صاحبان و سادات صحیح النسب و خلق کثیری بعلت محصورند و این همه سعی و تدبیر قلعه و خرابی محصوران و بی ناموسی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه جواهر کوشید و این کلمه خبیثه بغیره از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب آنکه که میان همچشمان می باشد و از اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو بر جریدهٔ عصیان او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آری گفته اند • بیت •

گهی در مقسم اقبال و ادبار • بغیر از قدرت حق نیست مختار

یکی را ساخت با توفیق دمساز • به پیش آرد سرفرازی سرافراز

یکی را بی سعادت کرد بد نام • که بستر رو تو ناکامی تو ناکام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغییر کم و زیاده بعضی فقره نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند ❊

چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب آورد بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت آنکه او قرار داده رجوع بلشکر پادشاهی دارد ابو الحسن مقید ساخته خانه او را ضبط نموده بود و از اعیان سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله خان پنی افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند آخر کار عبد الله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام دمساز و همراز گشته وعدهٔ افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول شش هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی بي ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقیست در جرگهٔ بیعت و دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئي دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهری فرمودند زهی بدبخت لری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ آنهای مراتب کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قام خواهد داد هرچند باوجود تردداتِ نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحلهپیمای سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحلها بکار می آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار مفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآساني طي نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازي کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوختهٔ اختر مقید گردید ٭

ذکر سوانح سال سی و یک جلوس عالمگیر پادشاه
مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدهٔ شروع سال سي و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعي روح الله خان که بوساطت نعمت خان افغان پني برسل و پیغام با عبد الله خان پنيّ نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهرکي بود ساخت بمیان آمده پاسي از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رندست خان وصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلدوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم در راه فتح ابواب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید با وجود که دران آشوب رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد یا ذره که با خورشید همسری نماید برفوج زد وازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نماید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارگ از پا در نیامده جنگ کنان

مهرامت صد زده زخم فقط بر چهره او رسید بعده که پوست پیشانی
پیش چشمها و بینی او درگذشت بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید
و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای
بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را با حقدار اسپ گذاشته خود
را بخود داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی
که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت دارچینی کهن
سال رسانید و او با تکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه
صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار
پایه برداشته بخانهٔ او رسانیدند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او
پرداختند - این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
انتهای نمک حلالی آن بهادر شیر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش
خواهد آورد ٭

بالجمله بعده که از صدای ناقوس و گیر به ابو الحسن برگشته اختر
خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بعلی طلبیده وداع خواسته
با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند
تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون
وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظيم داده بهر كدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث ایل
و نهار سروکار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار بیکار زار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید ∘ نظم ∘
با تیر قضا سپر نجوید هشیار ∘ بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضاگزین وحصار ازتسلیم ∘ با خیل حوادث چو بیفتد پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان بایکدوکس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس نقیری گذرانده‌ام
باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ
سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوی در دلم
نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرا در
مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده
نظر لطف از من برداشته از شکر میدانیم که زمام اختیار مرا که
امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
دیندار داده • نظم •

سر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن
داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه
بر دروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار می کشید، نزد
او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در
گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
بر پشت اورده بتسلي و دلاساي آن بر گشته اختر پرداخته
بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او
سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده
باعزاز نگاه‌داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد
بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور
احوال ضروري از خوراک و پوشاک و خوشبوئي که بفراغ دل

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح‌الله خان و دیگر متصدیان
بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند
و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن
زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خود خبر
نداشت و رمقی باوی داشت برداشته نزد روح‌الله خان آوردند -
همینکه نظر صفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان
لاری ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت
روح الله خان گفت مرده که اعلا امید حیات او نیست بیحکم
بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که
حضرت خلدمکان برسرگذشت جرأت و جلادت و انتهای شرط نمک
حلالی او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که
دو جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت
زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح‌الله خان
را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق
لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین
صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع
یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید
سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بطور هر دو چشم او آفت
برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده
روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف
میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بلو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستاد که بمنصب سرفرازی یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند چندیکه این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بشکفت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داده هرچند این جان صحت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رسانیدن مراسم نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدری اثر ملال در چهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتری بحادثهٔ تاراج رفت و قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تتمهٔ ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد ٭

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که دریں ترده مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب امیرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذرانید پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای زمین سبز فام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگر بپردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالای تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر ساخت بعد ازچند گاه که بهاگمتی فوت گردید و بر تتبع اسم

بهاگ نگر بي برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما
در السنهٔ عوام تا حال ببهاگ نگر شهرت دارد و بسبب آنکه آن زنکه
خرابات خانها و مسکرات زیاده در آنجا ساخته بود و فرمانروایان آنجا
مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تظاهر مي نمودند و
ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا
شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام گردیده بود عهده که تا سجده
حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد از که
نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگذارش خواهد در آمد
باسم فرخنده بنیاد در دفتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای
معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک برنج
است اگر چهار ماه ایام بارش باران در یک نم یک ندارد زراعت
نمیشود اگر یک دو روز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان
آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید ○

القصه چون مابین بیجاپور و حیدر آباد قلعه سکر که از معموره‌ي
مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام
که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا
ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده
هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن
راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده بود
پادشاه آفاق گیر در ایامي که بمحاصرهٔ گلکنده پرداخته بودند خانه
زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبي
گوی سبقت از اکثر بهادران رزم دیدهٔ آن عهد مي برد برای تاخت

و تاراج و خرابي ملک پریه نایک و تسخیر قلعهٔ ساگر تعین فرمودند -
بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
معمورهای اطراف سکر و عرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعهٔ گلکنده
انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامي خود در امان
خواستن و اطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و ناز ملتجي
بخانه زاد خان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات
پادشاهي ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود
و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدي دران دیار که هرگز
بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت
و مسجد بر بالاي تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و
قلعه داري آنجا را بموجب حکم حضور بیکي از بنده هاي پادشاهي
مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
پریه چنانچه ببدي آفرینش در قوم کفار که از جملهٔ مردار خواران
بي اعتبار مي باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتي صورت
عجب کریه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاري بود از خم نحل
و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
ملازمت بتقاضاي مصلحت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار
سرفرازي بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکي از امراي حضور برو مي
افتاد آن صورت مکروه او را مي دید و آن مراتب منصب را بنام آن
زشت صورت بدنام مي شنیده بي اختیار بخنده مي آمد وکلمهٔ لاحول
بزبان او جاري مي گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

کشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان
اورا بمناصب زیاده از حوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ
ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ را هاول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
فرموده نظر بر عدم پایداری و مصر نیامدن جاگیر اکثر منصبه همراه
فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب
فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ
بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
بدولت باقبال و شکوه عالمستانی بعد از فتح و ضبط نواح دار الجهاد
حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن
دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و اغایت حال
بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند -
و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت
ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگه
شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه
مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و
نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده
ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاونی و تعمیر عمارات و
دلهای شکستهٔ سکنهٔ آنجا نمودند ه

ذکر سوانح سال سي و دوم جلوس خلدمکان مطابق
سنه هزار و نود و نه هجري

بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملکانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور نواح بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود. محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند. و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشي نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعده که فیروز جنگ پتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و استوار نمودن و کشتن جمعي که ازقلعه بشوخي برآمده دستگیر مي‌گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن آن مدهوش بیهوده گوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود وخود

---

(10) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری بمیان آورد از راه
فضل قبول فرمودند - بعد از که خبر صحت کامل عبد الرزاق
لاری بعرض رسید حکم بنظام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال
ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود
که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول
سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه
مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید
فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام
طلبیده چند گاه با خود نگاهداشته بدلبری او پرداخت بعد
یک سال بقبول منصب چهار هزاری سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای
پادشاهی درآمد ٭

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود
مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند
و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند
و سیدی مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز
بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاری هزار سوار و دیگر رعایت
مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد
اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود
اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامید
عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

نمیخواست که آتش افروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه
مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان بظهور آمده بود از آن جمله
فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع
مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک دو
مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت
نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد (11) سوار از منصب او کم و از خطاب
برطرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام
حجابت واقعه بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
اما ده عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ
زر پاشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
بجانبازی تمام سر بمهر نزد خود نگاهداشته بود و در ایام کم توجهی
پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
در گرفتن خوانها بلا دستآویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
می باشد بلحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن
متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد ده عدد خوانچهٔ جواهر که
نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

---

(11) ن - دو صدی دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بجواهرخانه می‌سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد
پروری فرمودند که درین مقدمه خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد
جمع است چون از خانه زادان واقعی ما است و در دوش وگذار ما
بازی کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضی ما زو بظهور آمد چشم
نمائی ضرور بود چنانچه همان روز کمی او را بحال فرموده خواستند
که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی
بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطاب میدهند
و بعزل خطاب پای اعتراض می‌آئیم مدت باید که تا اصل اسم در
السنه زبان زد گردد گمنام باشند و خود را قابل خطاب پدر هم نمی
دانم امیدوارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم
نموده قبول فرمودند •

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بر وضع
و اطوار او معرفت تمام داشت و مطلع بود می‌بیند که هر چند
بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات
خوانچه‌ها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید
آن بزرگ منش نظر بر امانت ولی نعمت راضی نشد و اصلا تصرف
و خیانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی
از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چندان ایام که ملاحظهٔ
کلی آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چندان بار برص
محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزرگان خانهٔ صدق
بیان میدهد - هر چند بسیاری از متصدی پیشگان این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را نعش لنو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي باز خواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان در دیانت و کم ازاري خلق الله است • بیت •

آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري او محض براي رضای خدا و عدم قصد ایذا و فرساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن • بیت •

امین باید از داور اندیشناک • نه از زجر دیوان و رفع هلاك

و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها بر آرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد •

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت
حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان
میداد ازجملهٔ نیکنامي احسان اوکه در بارهٔ رعایای مالگذار و
زمینداران صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیوانی دکن
بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقي سنوات
بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و
و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و
درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد
نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلي
پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و
بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع
میگردیدند یک قلم معاف نمود - روزي بخدمت خلد مکان تقریبا
صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف
امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری
نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیهٔ مال ولی نعمت را برعایا
و عمال که باقي دار بودند معاف می نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا
بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما
خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزي رشید خان دیوان
خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت
پروانهای معافي جزیه را که امانت خان با دستاویز های
مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را دراجرای جزیه نهایت تقید
بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با
امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه
سند معافی بمردم میدهند مختار بد اما جزیه که بهزار دشواری
برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم‌خوردن
بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف
نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامهٔ
گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - ودیگر حسن
صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار
واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده
بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهای مردم آزار
اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد
سربراه مي نمایند *

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهای واقعي
بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایای
سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید *

بعده میرزا یارعلي که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان
بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطای
اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول
ابا مي نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود
و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت
گیري و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق
را جاري مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر
داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل
اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید . بچشم
پوشي و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض
چنان گستاخ بود که روزي جوان امرزیب را براي منصب
استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس
نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهاي پادشاهي ریش مفید
خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه براي او فرستادند روز
دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت
خداوند مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او
دادند پائین رفته بعد اداي چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر
بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین
عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي
شهادت تورانیی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است
شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که
پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم •

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام
پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه
نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا
می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت
مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود
و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند •

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که بابن صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیواني تن نیز سرراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ دویستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شدنمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه و جای منزل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان نا نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازي داشتند به نیکنامي و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت بیدنامی اخذ کارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میر عبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سردار خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامي و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختی زبان زد گردیدند •

و از متصدی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استرابادي که دیوان حیدراباد نموده بودند دیانت داروقعي بود وسوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیلک انجامی این صفت مخمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجت دیانت و في الحقیقت بی عیب ذات حق است •

درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود دربیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کاسهٔ مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و انار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی‌بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمترکسي را کفن و قبر میسر می‌آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فاني بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه نگارش آمده شروع شد وانتها بهفت وهشت سال کشید بالجمله بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یک هجري

پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته ده برابر موذي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بمعنیهای سوائي ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زیاده از آباي ملعون خویش بر افراشته بود تعین نمود از اتفاقات آن بد اصل از محل مکان خود که راهیري باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ کهیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست اطراف براهنمائي طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهي غافل بود باراده سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنهٔ سنگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درهٔ کوهای قلب دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار واله‌زار احداث کرده بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعي از هوا خواهان دیگر و دو سه هزار سوار بی خبر از اندیشهٔ شاهین قضا و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برخراب مکان و راههای پرتعب سرا پا نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود ازانکه خلاف طریقهٔ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبینان لاله رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهاي بادپیمای تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعب که خانه ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ قلع ریشهٔ آن شقي‌ا‌لعین ملاحظهٔ جان خود و مکان قلب ننموده رستمانه کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل چهل وپنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار پیادهٔ تفنگ‌انداز جان‌باز انتخابي روان شد - باوجودیکه همراهان مانع آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل انبا کهاٹہہ و غیره درهاي قلب واقع شده اگر سي
چهل پیادهٔ بي یراق سرراه گرفته بانداختن سنگ پردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد
جهاد و آزو بی آمده اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیده در جرگهٔ
غازیان عام شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطرز و یلغارطی
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهاي آن سگ ناپکار او را از رسیدن
فوج بادشاهي که باصطلاح مرهٹها فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامي بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواري و مواچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجي که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهتهای نامي
بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری در
بازوی او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ
افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود
او نیز از اسپ جسته گفت پانچي من هم ماندم - و همینکه
چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و
کبکلس دستگیر گردید وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه
عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست وجوکه سراغ
اورا یافتند دست و پاي لحاصل زدن گرفت آخر چندکس از نا کسان
خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام
گرفتار سرپنجهٔ تقدیر گردیده و جمله از مردان و زنان بیست و
شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او که در یکي از
قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دسگیر گشتند - و همه را دست
بسته موکشان تا پاي فیل سواري مقرب خان آوردند باوجودي که
دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روي مالیده تغیر لباس داده
بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید
و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پاي اسپ بود
شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضي
را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعي را بر اسپ سوار
نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بحزم و احتیاط
سپاهانه برآورده روبه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و درهمان زودي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خرمي و خوشوقتي این مژده که غمزداي دل چندین لک هندو و مسلمان که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجر باغي طاغی بودند گردید و اثر فرحت جان فزاي روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادي نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند دروبام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا می آوردند و چند روز و شب
برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که
آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب
آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و
خلائق خاص و عام جمعی آمده حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را
بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن
شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند -
گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع
موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضای او در شکنجهٔ
عذاب بود سوای چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه
پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز
از تخت فرود آمده باداي دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ
چشم و زبان سنبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین
مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان
فر و حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای
تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ
مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب
دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهای
قلعجات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده
آنهارا در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند
که آخر کارسر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت
وخواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هرروز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي حرفهاي ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم هرزه گوئی نسبت بعبند هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت داده بقطع شجرحیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان هردو ملعون را ازدهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهاي آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر برآرند بعد ازان با ده یازده نفر دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سفیهای جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال بار نگاهدارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاهداشتن و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه •

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندی بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند ٭

در همین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعی بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانخانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاری رسیده مدتی قلعه داری قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجگده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائی از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه ڈولی سواری زنانه که باقی همه مستورات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده . مرهٹه که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتي گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می مالید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف وگرز بر دار شدید رفته او را روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه و ابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندرسورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - في الجمله پادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت دیوان

---

(12) ن - کوش کانون . کورة کانون

درسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکی از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر پیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخی تمام پیش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکسی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند ٭

، چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جاٹ برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو های عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورت باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنہا تاختہ نزدیک گدھی آنہا خود را رساندہ بعد تردد نمایان
ناموس مردم را خلاص نمودہ روانہ ساختہ از راہ غیرت و تہوری
بمحاصرہ و تسخیر گدھی پرداخت - درین ضمن گولۂ بندوق بدو رسید
مع داماد شہید گردید - و سابق خان جہان بہادر کوکلتاش کہ بمہم
تنبیہ جات از حضور مامور گشتہ بعد رسیدن برمہم مامور باوجودیکہ
ازو تردد نمایان بظہور آمد و درمسمار ساختن گدھی سنسني(13)
و دیگر مکانہای قلب ساختۂ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب
مدعا کاري ساختہ نشد بنابران ازانکہ از سابق بسبب بعضي
اداہای ناخوش او پادشاہ برو کم توجہ بودند برای استیصال جات
شاہزادہ محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جہان بہادر را
صوبہ دار بنگالہ مقرر فرمودند آن جا نارسیدہ معزول نمودہ صوبۂ دار
لاہور فرمودند باز ازانجا بصوبۂ دیگر فرستادہ سہ چہار سال در سفر
آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند کہ ہرجا می رسید محصول
جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعدہ
طلب حضور فرمودند ٭

درین ولا حکم شد کہ ہنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی
بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور
جا بجا در ہمہ بلاد مقرر بودند ازانکہ فضلا و علمای صلاح شعار
ازروی مسئلہ خاطر نشان نمودند کہ تعین نرخ خلاف شرع
است و فروشندہ اختیار مال خود دارد بہر نرخي و قیمتي کہ

---

(13) ن - سنني

خواهند بفروشند حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر مرسله چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکاربردمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و در عوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

(14) ن - موسوی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود سهلکاي عدم تقاضاي طلب من ابتداي ایام تنخواه نیافتن وقت محاسبه مداغ کلي طلب منصبدار در سرکار پادشاهي برمي آمد لهذا هرچند منصبداران براي محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشتن بگرفتن محاسبهٔ منصبدارنمی دادند و درصورتیکه منصبداران بوجه رسمي و بهم رساندن مربي و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سرکار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند ٭

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاوني فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان برسر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و ارادهٔ صافي الضمیر او را در یابند روزي قلمدان باساز ضروري و همراه آن قلمترش بدست یکي از خواجه سراي محرم براي پادشاه زاده فرستاده ازانکه کارد و حربهٔ خرد و کلان براي محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد وا نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارك گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز معزولي گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن بدین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند بادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید ٭

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معموره‌ها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها مدل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله مي نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرند و ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طا ظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هادي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتداي اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و درین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود ●

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمي که في الحقیقت
در قید سنبها مي بود بعضي نامردان مرهته او را بجای پدر
و برادر جهنمي او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده
بارادهٔ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود
خلعت و کرهٔ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدهٔ فوجها
کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامي را برای تاخت
و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثاني
اشارهٔ بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان
خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و
بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهاي قابل قلعها
ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروري
و عدم تکالیف شاقه با رعایاي آباد کردهٔ خود میکوشند و برای
مسلمانان پورهٔ علیحده قرار داده مسلماني را میان آنها بجای قاضي
سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئي و نکاح با او گذشته اند
اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافري نامراد در
تعلقهٔ آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمي رسانند اما اداي
نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقهٔ انگریز
برجهازات دست تعدي دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها
موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطي که
مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و برقابو بر جهاز همدیگر تاخت
مي آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمدهٔ آنها این است که اگر یکي از رعایای تعلقهٔ آن طائفهٔ بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت‌المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانهٔ کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد اورا احکام ملت نصراني تعلیم مي نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهي متصل دریا قلعهٔ معمورهٔ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال دراینجا مي باشد و دیگر بنادر و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعهٔ منبي تعلقهٔ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند درپناه کوههاي عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعهٔ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو قلعه باسم دمن و بسي که از سلطان بهادر گجرات بحیلهٔ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پاي دامن کوهها را کشتکار مي‌کنند واز جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج مي کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلي محصول ازان بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع کردهٔ آنها که مراد از نقرهٔ

امامیر پادشاه ... نمایند و رائج آنجا
پوست نه آنچه بافند و سکهٔ فرنگ است رواج می
سوای اشرفی سرتور پارچه ریزه سی است باسم نرک نامند که یک یک
فلوس را چهار بزرگ آنرا خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا
دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در
جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وا می
گذارند وزنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
زن دیگر و صورت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهی که
تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء
بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته
و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
بگزارش آمده بود ودر شجاعت وکار طلبی شهرت داشت حکم صادر
شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج
طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد وکومک دیگران
نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه
دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو
بفرار آورده بیشتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رسانده‌اند و
جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که
خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه داداختها در قلعهٔ دمن و بمبي فراهم آمده به بند و بمست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکهنان کورهٔ تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي‌گيرد رسيد ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختيار دريا ميگيرند و در جنگ جهاز بررومی دريا تردد‌ي که ازانها مي آيد از هيچ قوم ديگر نمي آيد عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بيعلوفه براي دفع شر مفسدان روي دريا هستيم پارچهٔ زمين ناکارهٔ کنار دريا که حکام و فرمان‌روايان سلف اين مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائيم در صورتيکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشيم خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دريا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه براي مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعيم بمحافظت دريا خواهيم پرداخت - ازانکه مبلغي تحف و هدايابراي‌خوشي و صاحب مداران حضور نيزفرستاده‌بودند مقربان پادشاهي‌خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکي و قلع ريشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دريا را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصير آن جماعه و خلاص نمودن اسيران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند ٭

• از نوشته اخبار نويسان صوبهٔ ملتان بعرض رسيد که سيد شاه سليمان که مدت سي سال فرمان رواي ايران بود و وديعت حيات نمود و بجاي او سلطان حسين جلوس فرموده بدستور پادشاه دين پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غدار دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک دولتخانه کلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هر دو برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معزالدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سابهای مقتول و از قدیم مخاطبه ملک رام راجای بیجاپور گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر براستحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کام بخش را باتالیقي جمدة الملک اسد خان و هراولی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداري کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گووه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر اراده
وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختي سلوک
مي نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق
خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض
فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان
را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر
که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و
میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده
گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد
عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از
اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری
راهبری مامور فرمودند ۰

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد
محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم
عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال
پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و
سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - دربن ایام که محرم خان عرف
خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودندو او برحقیقت
عدمضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت
ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي
مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان
سرکار مي شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نماندند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان
بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم
احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی
جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای
حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود وهرکار
می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال
و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند -
و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای
باغهای پادشاهي که محض برای تفرج و فیض خاص و عام
موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات
صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم
ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق
نمایند در بر روی آنها کشاده گردد • بیت •

دیگران رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقي سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده
محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد •

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود
دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه
نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب
وضو بردست ریختن در حرم محرم شرعي خویش سازد فخر خود
میدانم و الا از باقي لذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه برای
او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد سکندر بیجاپوری درآورده بالو در حبس همدم ساختند ودختر
دیگررا بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی
از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت
خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشی که از امرای
مزاج گرفتهٔ موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود
و نیابت وزارت ضمیمهٔ ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان
راکه خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی
پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل
پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی
پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور نمودند - بعد که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت
نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان هست که
بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورة
باید رسید وسواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جابجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته
لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
بدان عمل نمایند - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که
ما هم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون
داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
مي آییم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو
فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید همانوقت رخصت خواهم
نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمینی پست که
لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو
خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند
که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ
توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل
شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که اژدحام عام و تماشائي
را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دوصد سوار خود را
برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زباندان
پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده اسم رم خواهد خورد و چپقلاش مردم زیاد و میدان جلو خاله تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدابیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده که پادشاه زاده همراه رالاجاه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - دریں حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در مین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - ازآنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده است لهذا پیالهٔ ارگچه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگچه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف برآورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذراند از روي عنایت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند
و چندکلمهٔ و عظ و نصیحت آمیز مشتمل براظهارآنکه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر والمتهاي شما رسیده باشد و همه در کمال
مایوسي مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص
ساختن پادشاه زاده جاني بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاري پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروي همه آمد - نقل
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر مي شد
و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمي یافت وقت سوار شدن
باستقبال فرمان تا برمضمون اطلاع یابد چندان متزلزل خاطر مي
گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمي ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علي که داروغهٔ
ڈاک بود وبکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام مي‌داد
سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودند‌که في‌الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند -
درین ایام سوانح‌نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع
تقصیري تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جملهٔ فضلاي متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت
اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام مي بخشید و در
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر مي فرمودند
و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد مي نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما درجواب خلاف هربار که بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و متدین باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای پای و بسیاري ارباب طلب ازحد گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذرانیدن مثل نو ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم ذراثي درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروی خلق الله کشاده گردد
و در مثل گذرانیدن جرات زیاده ازاندازهٔ خود بکار میبرد دو سه دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تاآنکه روزی ازروی
بدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفته‌ایم که نوکر
در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجر نمودند
که هردو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری نسازند و در
تردد برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دویدند
مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ
تمام داشت و آثار رشد در چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را ابن بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت
پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر داني

فرمودندکه از طرف ماهم چندلک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برسانند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهي درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامي مشهور توابع بیجاپور است و بقدر سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعدار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد که خود را باعانت مرزبانان چنجي رسانده درگرد آوري فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روي داد پارهٔ بحر مراقبهٔ فکر فرو رفته بعده به بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندي تیار شد و بتعین مزاولان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - درین اوان خبر رسیدکه شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت برای قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوري تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته
برای گذرانیدن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار
و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری بر افراشته شد
بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را
اسلام‌پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غیر با بانداختن
چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده
رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج
و رسادن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای
خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را
بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده
نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر
خوشبوییها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر
خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پدرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نردعیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی ضاعت نجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخلع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین نمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رسانده وقلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهتّه ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغازشوخی ودست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا گهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده ببست هزار سوار جرارجنگی موجودی بودند و مرهتّهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمورهای مشهور ومقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیرگردد یا هزیمت یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره دانسته چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او کمر نمي بست و هر سمتي که با فوج جهان آشوب رو مي آورد دل شیر مردان رزم آزما را در تزلزل مي انداخت چنانچه اسماعیل خان بکهراکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته مي شدوبشرح و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلي گرفته خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بجنگ آن کافر گرفتار آمده بعد مبلغ کلي دادن نجات یافت - هم چنان علي مردان خان عرف حسیني بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر بتاراج رفت بعد کشته و زخمي گشتن جمعی از مردم نامی همراه فوج و علی مردان خان با چند نفر نامي زخمی و دستگیر گردیده و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغي از همراهان او گرفته دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه عالم ستان مي افزود - در ایامي که خان جهان بهادر را از صوبجات بنگاله و غیرهٔ معزول ساخته بي پروبال نموده بحضور طلبیده بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودن بجائی رسیده بود که خلد مکان باظهار حسن تردد آنها مکرر
خان جهان بهادر را مطعون ساخته ازروی قدردانی زبان بتوصیف
شجاعت و تهور هردو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض
رسید که مابین مرهته کرنا تک ستارا راما جان نثار خان و تهور خان
وغیره که به تنبیه اشقیا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
زدو خوردی که بمیان آمد جمعی از هردو طرف کشته و زخمی
گردیدند بمرتبهٔ هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و بارخانه
و بهیر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعی فراوان جان
بدر برد و تهور خان زخمی گشته خود را میان مرده ها و زخمیها که
در او گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
دانست - هم چنان باکثر مردم عمدهٔ روشناس که دران فوج بودند
چشم زخم بدنامی مال و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
گشتند و بعضی بحیله جان بدر بردند - بعد که این خبر بعرض پادشاه
رسید اگرچه نهایت برکدورت خاطر افزود اما در ظاهر برزبان آوردند که
اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از دربار
برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از انکه این خبر نا خوش خیمه
بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سنتا و تردد خانه زادان
کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و باز تانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی این سر اشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بدرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن مأذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعد که پادشاهزاده محمد کامبخش و جمدة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار بهبندوبست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل دردل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کمی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاده ماهموا نه بر صانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر سر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته صحنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحي که درانجا از تردداات فوج پادشاهي و محصوران بظهور آمده پرداختن خالي از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعد که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکي کفار روز بروز زیاده مي گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائي امور ملکی و مالي و بند و بست آن صلح بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمد کام بخش گراني مي نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاهزاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ بزبان می آوردند و این معني باعث رنجش خاطر محمد کام بخش مي گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعي داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده مي گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله افروز پادشاه زاده بمیان آورده
علانیه آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای
بکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
پادشاهی و سرداره را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از پادشاه
زاده و جملة الملک بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را
برحقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می‌شد - و پیغامهای
توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جملة الملک و
نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جملة
الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بوسر پادشاه
زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر
پادشاهی آماده گردیده بود سنتای نابکار با بیست و پنج هزار
سوار یکه‌تاز جنگی رسیده اطراف افواج پادشاهی را چنان فروگرفت
که تزلزل عظیم در دل سردار و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ
بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را
با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج مخذولان داده خود را به پناه
جای طلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضای وقت باهم
ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب
حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحة جنگ کنای خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجنی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتي مبلغی بدانها رسید قلعه را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر رقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت کلمات نصیحت آمیز به جمدة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمودند •

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ صنبي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دو لک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمان چالکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم
نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر
جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز
رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهي بسیار خرد بود و سیوم
و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا
گردید بعد که بتفاوت گولہ رس نزدیک هم رسیدند توپ اول
دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید
و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و
تلف گشتند و در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج
سوائی که باصطلاح دریا نوردان تول جهاز نامند و مدار سلامت
روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز
اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهي
رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن
نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند
و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهي بود که اگر ناخدا
استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شرآنها بر مي آمدند اما بمجرد
اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز
میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیز هاي
ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه
چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می
نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه
زر نقد سرخ و سفید درجهاز بود بر آورده با اسیر بسیار برجهاز خود

بردند بعد که جهاز آنها سنگین نمود جهاز بادشاهي را نذار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جستجوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باعزت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی بکارد و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعد که حقیقت ازروی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت ورقهٔ سکهٔ انگریز که در منبی بنام ناپاک پادشاه خود می زنند همراه احوال سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبی بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و تقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه‌تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندرسورت‌که نظر بر بندوبست و استحکام‌قلعهٔ‌منبی میدانست کەعلاج پذیر نیست‌ودر صورت کاوش و شورش باکلاه پوشان‌سواي‌مادهٔفسادکه مبلغ‌کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست کەیک‌روپیه از محصول بادشاهی تلف‌شود هرچند بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی‌بدنامی انگریزمی‌کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجاکه نام منصب دار بادشاهی بروی دریا یا کنار دریا می شنید رشست او میر-یدگرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید ه

درآن گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز مقدمی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد . چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ بادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ صحبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبدالرزاق خان برای مدد بدرقه باو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد ـ هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند ـ محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و ازبرادر دیوان او پرسیدکه بعد ملاقات اگر ذکرتقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و برراستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریزکه دراصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطرجمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمهٔ وکلام نه نمایند

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بدوش قطار قطار استاده کرده بودند چند قدمی که پاش رفت جوانان خط آغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دو طرف بنظر در آمدند باز که گامی چند طی نمود ادکوزهای دوبستی هرز هم‌عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متوسط جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگی بنظر آمدند بعد آن کلاه پوشان سال خورد مقطع‌که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد ازان جائی که خود او برکرسی نشسته بود روبرو رسیدم باظهار خوشوقتی در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوجودیکه شعاع آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
ازینکه درآن جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر
فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز
بودند و بر دست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
خود میگفتند که این داغیست که در وقت محاصرۂ سیدی یاقوت
خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
رفیق آنها بود و زبان هندي و فارسي میدانست ترجمۂ آن
خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
آنها جمعي ازان انگریزانند که در ایام محاصرۂ یاقوت خان زخم
برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضي خود از نزد ما جدا
شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند
الحال نزد ڈینگ مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
اندازي برجهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي
آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدۂ آنها بر نمي آیند و
تهمت آن برما مي بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم
آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب داديد اما بخاطر بياريد كه پادشاهان موروثي بيجاپور و حيدر اباد وسنبهاى نابكار از دست عالمگير پادشاه نجات نيافتند پناه جزيرهٔ منبي معلوم وگفتم‌هديں‌كه سكه بر روپيه زدن شما چگونه اظهار سركشي است درجواب آن گفت‌كه هرسال مبلغ‌كلي از منافع مال تجارت مارا بملك خود بايد فرستاد و سكهٔ پادشاه هندوستان را بنقصان برميدارند و ديگر در روپيهٔ سكهٔ هند قلب و غش بسيار بر مي آيد و درين جزيرهٔ وقت بيع و شراى آن مناقشه بميان مي آيد بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم - ديگر ازين مقوله كلمه وكلام بسيار بميان آمد پارهٔ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تكليف تواضع و ضيافتي كه ميان آنها رسم است بميان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم كه در ملاقات حال پاى رسميات بميان نيايد بعذر و پان اكتفا نموده خلاصي خود را ازان بليه غنيمت دانستم - محصول تمام جزيرهٔ منبى كه بيشتر آن فوفل و نارجيل است بدو سه لك روپيه نمي رسد و از بيست لك روپيه مايهٔ تجارت آن بدكيش شهرت زياد ندارد باقي مدار دولت ناپايدار انگريز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه كعبة الله است‌كه يك‌دوسال‌درميان دست‌اندازي مي‌نمايند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده كه پر از جنس مال هندوستان ميرود سروكار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت كه نقد زر سفيد و سرخ و ابراهيمي و ريال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي‌كه زياد ماليت دارد بران تاخت مي‌نمايند اگرچه مرهٹه

که قلعهٔ کهندیری و قلابه و کمه و کاوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ
تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهای جنگی اطراف قلعه
فراهم آورده بروی دریا سروقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان
سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرأت مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند
و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور برهٔ نابکار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا پاهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف
شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج‌هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانهٔ آراسته
داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت
دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست خود را بکمک سرداران دیگر رساند از هرطرف صداي دار وگیر بلند گردید وآن روز تا غروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج بادشاهي بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني برای آدم و چار پا میسر نیامد سرداران بالاي فیل وسپاه تمام شب جلوی اسپان بدست گرفته از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رسانیدند همین که حاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد فوجهای مرهته ازاطراف شوخي آغاز نمودند ومحاربهٔ صعب روي داد و دران جنگ میرزا حسن با جمعي از مردم نامي و جماعهٔ کثیر از مردم غیر مشهور بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهٹه بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیري تعلقهٔ فوجداري قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهٹه حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدهي مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدهي کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهي روبرو مورچال بسته دردفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرسانیدند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهٹه میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گدهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد مي فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوري علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهي گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رسانیدند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بی آگهی محمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کارخانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالای دیوار برآمده خود را اندرون ... رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلاش تمام مع اردحام عام
داخل گدهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگی بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یکماه
دران چار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده می خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاهها ی گدهی باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همرهان مردم نامی نه

بقید اسم نوشته درآوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر نوبة گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاوة کمیابی غله بمرتبة گردید که عرصة حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوة غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدة متعینة فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالی که همراه است از لک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارة سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم‌فی الجمله آخرگفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال سرد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار برسر دروازهٔ گڈهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختي که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقي زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط درآوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ . . . قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهي که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهي باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتي از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهي فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یا و رسیده دو فوج نموده ازهردو طرف

بقید اسم نوشته درآوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار و ارزن ده با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوقهٔ گدهي رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و دلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ میان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوي هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکي از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق یرغمال نزد منتا بگذارند و کسان سنتای دابکار بر سر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختي که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقي زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ ۰ - ۰ قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهي که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهي باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتي از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند ٭

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهي فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یا و رسیده دو فوج نموده ازهردو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کروه بافوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج دیگر کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا برای سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کارخانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهرپه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معنی بعرض رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا
و غذای پرهیزانه مي خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم و چشم مروت صد
مرحله دور بود و بخدمت اتالیقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي دادهٔ ایام جواني حرف
اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان هم آزردهٔ خاطر می
بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادي الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو
زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری
دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم
ندرید و بپردهٔ نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نمودهٔ تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکهٔ پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن بردهٔ بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او باظهار بی تقصیري او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا حضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضي ساخته تابدر دولتخانهٔ والا آورد ازانجا بسبب وسواسي و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را درمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده مي آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامي خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همراهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفي و خدمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محالات جاگیر خودش مرخص نموده وقت رخصت اشك ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید بار دیگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که اورا بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا از خرد
جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمرخود را وا نموده دست خود واو را باهم
بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که
هردو را در عدالت برده بند کنند و مخلص خان بخشی را فرمودند
که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان
ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام خبر فائده نه بخشید بلکه زیاده
مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر
مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ
کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم
بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمرخود کشیده بر حمید الدین خان
انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست
او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدورا
بضرب چوب و لگد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان
فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک
جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب
و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر
صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه
عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم
خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید
و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری
و لابدی باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده
نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته
در شکستن پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه
زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار
دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید ●

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه
رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای
طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای
صلوات خمسه از خدا درخواست می نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات
پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر روضهٔ جنان شتافت -
بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده
فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از
آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت
تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا
از ترکهٔ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیه و
جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته
و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان
متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو
نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه
درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان تام داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بقای خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطانی نداد تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض هم راضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابستهٔ بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم پر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت

• بیت •

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان انغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بندو

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تاکه منجملهٔ شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور ایام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زادها حکم پایدافی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقبضهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد از ان افغان پخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر بپادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بی منصب ساخته گرزبردار شدید برار مزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازند *

* محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگریر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روزسیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمرو بدین بی سرانجامی کجامیروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحه چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رسانده که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانهٔ بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبي مي نمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعي از همراهان کمر بسته براي رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او مي شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعي نمود که شفیع جرائم او گشته باخود بکار برد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوي عفو تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر مرضي پادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقي عمر منزوی بود - چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بودکه ازان بآساني آیهٔ کلام الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان است بعد مطالعه فرمودندکه تصنیف گویندتالیف است پادشاه زاده باز عرض نمودکه تاحال دیگري باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان گفت بعده پادشاه ازروي بیدماغي بداروغهٔ کتب خانه فرمودند که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته‌اند از کتب خانه آورده بدست پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاں ازیں که در قرب پادشاہاں موافق شامت کردار هر کسی عائد حال او میگردد محفوظ ماند ٭

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست، درین ایام که پادشاه زادهٔ مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردید تا روزي که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز عید شمشیر کمر وا نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زمانی عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود ملقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر اباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد ملتان که فرقهٔ مشهور بالپي براي سه نقط هندي که بلباس فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوهٔ آن در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع پسران براي بند و بست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساخته موافق روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پاي مصلي طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک درکس بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند - روزي یکي از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین مادهٔ التماس نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشاره بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتي حضور درین باب بعرض رسانید درجواب آن از روي بیدماغي فرمودند که اینقدر جاهل مسئله نیستم که بنقصان عبادت خود راضي باشم - بعده در همان ایام شیخ عبد الرحمن مفتي رخصت کعبه خواست بعد طواف حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام امانت خان خوافي پسر امانت خان مرحوم متصدي بندر سورت بود حاجي عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح دران مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجي عبد الرحمن درباب مسئلهٔ وضوي پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجي عبدالرحمن جواب داد که خوب نمي کنند - و مکرر عرض نمودیم بسمع رضا

نشنیدند چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو سه واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو ازان آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوای معتبر خواند - حاجي عبد الرحمن در جواب او سر آشفته گفت برین قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم مي آید - اولا طهارت ظاهري دست و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان بران عمل نمایند براي اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان مدت مدید دران حوض وضو مینمودند *

درین سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و بجهنم واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان راویان ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چندکلمه از تفصیل آن بطریق اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوارة تسلط و تاخت و تاراج سنتاي ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجاپور براي تنبیه سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ براي تعاقب غنیم نواح لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کومکیان نامی صاحب فوج بر آمده بسبب غبار خاطري که دران روز ها با پدر بهم رسانده بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

نداشت و از جملهٔ متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان عرف عبد الرؤف بیجاپوري و لطف الله خان دیگر مردم نامي نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود درین ضمن خبر رسید که سنتای گهور پرای نابکار با فوج بیست و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ نظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو مي باختند فیروزجنگ نظر بر قلت فوج خود بتقاضاي وقت مصلحت دران دانست که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود و خود سوار شده برای کوچه غلطي راه بیجاپور اختیار کرد - بعده که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زباني جاسوسان ظاهر گردید که چون میان سنتای شقي و دهنا جادو که هر دو خود را سیناپتي میگرفتند یعني باصطلاح دکن سپه سالار گفته مي شد باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته مي شد و نسبت بدیگر نا سرداران و سنتا با امرای پادشاهي طریقهٔ سلوک و سلامت رویي مرعی میداشت سنتا برو تفوق مي جست لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید القلب بود و باندک تقصیر زیر پاي فیل مي انداخت اکثر امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنومنت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باندازه دهنا
جادو که با همراهان عمدهٔ سنتاپیوسته بود باتفاق فوج دهنا جادو
تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راونهای نامی
لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنومنت راو پیوستند و جمعی کشته
و زخمي گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بدبال و ماوای خود
گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي
روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت
بمیان آورد و درهمین اوان فرمان دستخط خاص رسید - متضمن براینکه
از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودی سنتای
ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار باوجود درنگ
تعاقب نموده چنان سعي نماید که نقش استیصال آن بدخصال
بنام آن فرزند بي ریو رنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون
خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي
که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج
پادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید
بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا
و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (15) نام که یکي از سرداران
مرهته گفته می شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده
باز بفرقهٔ خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت از انکه
سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

(15) ن - ناکویا - ناکوماسیدا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پروا گشته بر سر ناله رسیده غسل میکرد - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد - درین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رابری شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارکباد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر اورا در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند - و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم ‌•

درینولا خبر واقعه خانجهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپای اعتراض آمده بود بسبب بیکاری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار قدیم نصیب صاحب تدبیر بود بدست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشت به نیکنامی به پایان رسانید •

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک می نمود دریفولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طالب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمک حلالی او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب ملازمت می نمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبدالرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوزخاطر باز داود - عبد الرزاق خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضی نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رسانده ۰

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برکانو [16] رخصت فرمودند - دربن اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی که از قلعه جات ضلع

---

[16] ن - بیرکانو

راجگدہ بر آمدہ طرف چنچی و دیگر مکانہای قلب پناہ بردہ مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقۂ ستارہ و غیرہ رسانده هفت ماہ در قلعه بسر بردہ از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای مصلحت طلبیدہ بارادۂ فاسد و فکر فراهم آوردن اشکر است - درینولا از نوشتۂ اخبار نویسان صوبۂ ملتان معروض گردید که پادشاہ زادہ محمد اکبر که نزد شاہ سلیمان ایران رفته بود بعد واقعۂ شاہ که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاہ سلطان حسین بدستور شاہ مغفور شاہ سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف بیجا است - بعدہ که کاربه برادران شما افتد آنچه از ما خدمت آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان دادہ به شاہ ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاہ در جواب فرمودند تاکه نوشتۂ تجاران ما از هندوستان نرسد برصدق این خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماہ محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نمودہ که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمی سازد ارادہ دارم که چند گاہ بطریق تبدیل مکان در مرزمین گرم سیر تعلقۂ خراسان خود را رسانده همانجا بسر برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاہ بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نمودہ تنخواہ مدد

خرچ به حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار مزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریا ی بهنره که چهارونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بود که آب رو بطغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی در بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و بادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام محل پادشاه زاده و امرا بی محل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب رو به تنزل آورد - و دران حالت چهرهٔ بروی آب
پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد
میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه
دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی
صرافت پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته ده پنج شش پهر
با سلام بوزی آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار
دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان
مخلص خان بخشی فرود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور
از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که
طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر
جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر
نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند -
بعده که آب از بالای آن گل زمین سرطرف شد و باوجودیکه دم بدم
خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بعجرد کم
شدن آب چند قنات درانجا برده استاده کرده هرچند آن زمین را
سه چهار جا کنده بدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید
که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت
مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق
همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل
نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه ضروری گردیده
خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وایستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختگی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بانی و باعث یاری و پای قلعهٔ راهیری با او تعلق داشت و در سنه سی و ده جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکهٔ خیریت خان را که از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان می رساند - درین سال ازروی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارك که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسی که زنان هنود و مسلمین کوکنی می پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته
بکارهای ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر وا نموده
بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
بدستور هر شب همینکه نزدیک جاي ضرور رسید کنیزی که پیش
پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
بدو اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده
بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او
نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
حبشي با مشعل وچوب دستي بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
نمودند و ازبیرون نوکران نیز رسیدند و اورا بستهخواستند کهبسیاست
و تنبیه او پردازند یاقوتخان که اورا بصورت و اسم می شناخت
و خوب می دانستکهبا او عداوت نداردکه باختیار خودسرچنان جرأت
اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگری است لهذا به تسلي او
پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته
ازروی دلیری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
بدلاسا اقرار ازو کشیده برحقیقت سرکار آگاهي یافت. و نام جمعي

از همراهان معتمد یاقوت خان که دربن مصلحت بازن خدیجت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار نام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بسزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرساند بلکه بعد چندگاه در یومیهٔ او افزود - یکی از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور بشیخ بغدادی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گرایدند و دو خواص جمله از مخمل با زرینهٔ مرصع بدو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که بادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود نداانستم چه خواندم و چه پیش آمد - بادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد بادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشي نبيرهٔ قوام الدين خان که بحليهٔ صلاح و تدين و کمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافته بجاي او روح الله خان را بخشي نمودند ٭

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و يک صد و نه هجري

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسيد که نيما سندهيا و دهنا و ديگر نا سرداران غنيم لئيم با فوج عظيم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با ديگر بندهاي پادشاهي برآمده دردفع شر مقهوران کوشيده تا سه شبان روز از بالاي فيل فرود نيامده تردد نمايان بر روي کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بيجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور براي دست‌اندازي صوبهٔ مالوا آواره گشتند و فيروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبيه واقعي‌نموده جمعي‌کثير از مقهوران علف تيغ و هدف تير و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرين باد صادر فرمودند ٭

از سوانح بندر سورت بعرض رسيد که مير علي نقي از نباير خليفه سلطان‌که با بادشاه ايران نيز رشتهٔ قرابت قريبه دارد بامید بندگي درگاه آسمان جاه از ايران رسيده - حکم شد دوهزار روپيه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمايند و مهماندار از حضور تعين فرمودند - سيد حسن علي خان ولد سيد عبد الله خان بارهه که از خدمت‌فوجداري سلطان پور نذربار و غيره تغير شده فوجداري سيوني هوشنگ آباد يافته آنجا رفته بود بعد انقضاي يکسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق
مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست
آنجا خواست بتعلقهٔ ندربار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا
و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ
ندربار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علی خان شدند
حسین علی خان نیز از بسیاري فوج غنیم نااندیشیده با هفت
صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار
که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداري خود فراهم
آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ
تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار
گذاشته و محاربهٔ صعب رویداده و حسین علي خان تردد و
حملهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهته را از پیش رو برداشت آخرکار
نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین علي خان
را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب
سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت
رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه
دو سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را
از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند دولک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبهٔ تهالیر مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه موجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهته عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمده فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاری که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن مغروب بود از راه

فضل و قدر دانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض انسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر بابرو بسر نبود •

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاونی در اسلام پوری که مردم درانجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو اباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت
پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه
زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و
والدهٔ محمدکام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدة الملک
اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادی نمایند که
همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب
زیادتي و تمام خلایق همراه کارخانجات پادشاهي دران بنگاه
بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي قبیله و عیال
همراه نگیرند - هرچند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما
ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که
میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق
دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در
همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و بنجم جمادی الاولی سال مذکور
رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلع جات آنطرف
برافراشته شد و در کوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی
آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه
که از بیرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده
ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر
سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

---

(18) ن - بیدگانون - برگانون - پیرگانو - پرگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آوارهٔ
دشت ادبار گردیده و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال ومکانهای
دشوارگذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابی بسیار بقصبه جات و
معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار
بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند ٭ بیت ٭

عاقبت گرگ زاده گرگ شود ٭ گرچه با آدمی بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقرری هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیدار بخت
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله‌ور
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد
عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعهٔ پرناله و
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعدادای نماز حکم تعمیر آن فرموده تعدین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان که کوچ واقع شد سه کروهی بسمت گده نزدیک تهانه مسوری نام نزول و مقام فرمودند - تربیت خان‌را که میر آتش و صاحب اهتمام مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازی پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند - فرمودند که یراق همه‌را گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند - وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نمودہ مفقود الاثر گردیدند که نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را مسمی بکلید فتح ساختند ٭

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده معزالدین ناظم بمدد سعی حفیظ الله خان پسر خورد جمدة‌الملك

مرحوم ناظم صوبه تهته که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لني (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعد که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهار خان (20) با جمعي از بندهاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لني با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت ٭

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زیر چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته ٭ بیت ٭

بالای عرش ز ارجمندي ٭ تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

(19) ن - لبي - ابشي ٭

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندک تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صداي آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رساندند و از بالا و پایئن آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سرقدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چاپها رسیده و نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رمه شوخي می نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کاه بیشتر بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مور چال بپای قلعه رسید و یک لک و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماولیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان پایه و جامهای جرمي هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و قابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمی دادند دورش بهادران صورت نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثانی نداشت مامور گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد تو در فرصت یک ماه دیگر بربوتی رسیدند اما کاری نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل کردن او دیگری نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درآنجا برای چوکی نشاند که بر وقت کار زار ازانها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبهٔ که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه داده آن هردو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده بعده که حصن کردن او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بسرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیادهٔ غزی (21) و کرناتکی نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت کردن و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

---

(21) ن - عنبری

پریدند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهدهٔ آن جرأت بهمرسانده مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دویم را آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود بر سر بندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهی چون کوه بلا ریخت - و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت پیچید - و چندهزار نفر که دران مغاکها و پناها چشم بر راه یورش بودند در چشم برهمزدن زیر سنگها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل و کفن و دفن بالای همخوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله و فعله و پیادهای احشام و ماوایه مضاعف آن بودند ته سنگ و خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات کسی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد - بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عرصهٔ تردد خالی است بهادران جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدی در پای قلعه نمانده بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و قابوی بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از صدای آنها محصوران خبر یافته برسر آنها رسیدند و کمک نرسیده همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد پردلان خالی یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه کشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بنمال وقار مستعد کارزار
گشته بآرزوي شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبري سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عزیم
لیئم بر شما دست بردي ننموده جمعي که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهاي درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاري آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان در بدن دارید بکوشید - و بسر افراز خان دکهنی حکم شد که باهمراهان
سر باز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
بمدد تربیت خان شتافته از سر نو به بستن مورچال پردازند - جمعي
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چندان بهادران کارطلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که • بیت •

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهر چه سازي و چرا می شکلي

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از مدبر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آن رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط امروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

درهمین آوان منهیان خبر رسانندند که رانای مقهور مشهور برا

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد
سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعي
بماوای اصلي خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن
ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت
بمرض آبله به پدر جهنمي خود پیوست - و نا سرداران همراه او
تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و مراست و پرداخت حال
سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب
یک فرزند است قایم مقام او ساختند و راني مذکور رو بجبال
دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا
آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهي زبان
بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبها که راما برادر اورا موجود
نمي دانستند و مي گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد -
الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که
قلع و قطع شجر بنیاد مرهتهٔ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خوارہ
که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابستهٔ بهیچ است
اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندر بست مرهتهٔ

گردیده حال بحال بر محل بذکر خواهد در آمد •

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلي بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار برآمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلي نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره که بسبب بریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت مراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشود کلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلي را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد •

سیزدهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعد که برهنمان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یورشهائي که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالها کهی نمي رسید بر فوج بادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گراني و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی مي فروختند کسي

محوي نمي خرید - و اگر همه قطرهٔ باران لوای آبدار میگردید از
بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل
سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر
ذی حیات از فاقه درکاستن از اسپ و بار بردار سوای نام نمانده - لهذا
قلعه نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند -
تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان بکه بهادر محصوران
دل باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ
یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ
بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن
هردو قلعه مسجدهای نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند
داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند -
و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم
ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند وبست آن
سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی
و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب وهوا که
دران سرزمین اصلا بشتر نمي سازد نام ونشان شتر نمانده بود - و تردد
ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر
معهذا از کارهای ارابهٔ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده
مانده بودند سوای پوست و استخوان باقي نبود - سخن درین است
که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار
پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و کارهای
نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوختند سبک بارگشتند
و ناموادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود
خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها
بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان
عزیز را خیرباد گفتند و راهها بند گردید - بصعوبت و کمالهٔ تمام
تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که
آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت
کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت
طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هرکرا بر امواج جان ربای آن
دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر
جان از قالب تهی می نمود • بیت •

چه دریا سایهٔ قهر الٰهی • ازو در رعشه از مه تا بماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز برداران که
زبردستان بر زیردستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر
روزیکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر
کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که در سه نفر کشته و زخمی
و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توران دو کشتی بضرب
شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب
کشتیها را کچکول گدائی و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع
گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی
ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند
کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش

پند نیوش آنها میرسید • بیت •

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان سیر آمده‌ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه

شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند

خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری

غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب ماندهٔ چندین

هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید

بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای

قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام

یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده

بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده

محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد

و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید

باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان

شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را

برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبه داری اوجین مرخص فرمودند و همچنان

اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا

داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره هاى اطراف رخصت نمودند - و

شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود

بحضور نرسیده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بیشمار در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاهداشته ششماهه پیشگی از خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانیی پر از سبزه و گاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت • بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام بر شگال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثاني از بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پروسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعي که مد هوش بادهٔ عشرت و همآغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هرکدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هرطرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت بپیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه بر خاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامی اسباب و سرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعی پادشاه

بود محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در
سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیئم بر آن قلعهٔ دست یافته
بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور
اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم
نواحی مرتضی‌آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که
درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین
تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویدانی شتافت - درین منزل
فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود دعده
که بهرهٔ مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند
مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج
تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند
تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر
کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پورنگده که بقلعهٔ پرناله
چسپیده بودکنار دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت
سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران
اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه
می شدند بعد که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که
بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و
قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافت
گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن
مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه
و تذلیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه دادهٔ بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او می شد و بسرپرستی مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر برینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند وغرور قدم خدمت وترددداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این کم خدمتی روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ بادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد
سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده
بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقهٔ
فوجداری نائب گذاشته خودرا با جمعی که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی
درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و
متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب
مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون
آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر
فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چندان حق نمك و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد در چندین وقتی
که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولیت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن فدایی که برای دفعیهٔ عدم‌اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریای ست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین بر بن آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید ومستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه‌امیدوار عطای منصب و تعهنات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سرا سری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پیغام تهدید آمیز منع دوري اختیار نمودن مي نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعي بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود امیدوار ساخت که بعد رسیدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ایام شروع محاصرهٔ پرناله بحضور رسیدند و بعرض رسانیدکه هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغیر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته مع متعینه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علي خان را گرز بردار نیاورده همچشمي محمد مراد خان آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل نموده بود صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علي خان و دیگر متعینهٔ صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد
مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جاي
دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضاي چند
روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که
محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمناصب سرافرازي
یافتهاند همه از قوم ارذال و بازاري احمد آباد و نوکران خانهزادان
موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و
بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد
که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردههای
محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند
این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بندههای قدیم
پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ
شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و
همین خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون
محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل
نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت
خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست
نوشتهگواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشي
پاجیان پاجي مارا سر مثل کرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان
و امرازادهای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي
رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که ازصدي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه‌را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه دارش رجوع نمی‌نمود وعدهٔ سرمثل لموحی هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امیرزادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید ٭

الحال بذکرمحاصرهٔ قلعهٔ پرنالہ مي پردازد بعده‌که تربیت خان و دیگربهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن‌نقب ساعي‌گردیدند و توبهای‌صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و بارهٔ نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان‌کوه‌کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بربرج و بارهٔ نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای
کوه زیبای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان
ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود
رسیده ترددات نمایان برزوی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا
پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند پورشهای
بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمي
خواستند که مقابل تردد میدآتش دهن خدمت فتح الله خان بظهور
آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعي و جانبازی بر روي کار
آمد و از حسد و نفاق امراي مقرب تردد او پایمال گردید -
خان جهان پسر حاجي محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت
ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری
فرمودند که مي خواستیم عنایات نمایان بحال حاجي محمد انور
مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد
ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازي بمنصب
مناسب و بخدمت بیشکاري حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان
خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امینی هفت چوکي فوج پادشاه زاده
محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم براي دریافت
حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته
بود چون دران وقت آتشبازي غلواهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ
از بالاي قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران
عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور
مي آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روي داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیرگشتند و از شجاعان اسلام برخي بدرجهٔ شهادت بارتقند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت‌کردهٔ آن پادشاه قدرافزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوری نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه‌زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم سقوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون‌گده که باهمدیگر بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي‌شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دوطرف کوه هرکاره‌ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمدمرادخان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام‌بخش را که ازشجاعان کارطلب بودند و درهمان‌روزی به بحال‌گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودندکه مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاهزاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کذار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریدند پیش انداخته خواستندکه بالا برند محمد جواد پسر محمد
مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر
یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده
با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت
نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان
باشده کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان
خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند و از
بالا تگرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد
مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت
و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکي از
خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و
خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه
سینهها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه
برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر
مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد
خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین
آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که
در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند
درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران
نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث
ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمي کشود عداوت بهم
رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان گشاده
شروع به تعلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند
که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده
نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب
مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه
شقهٔ بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال
بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند -
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغهٔ کوه آمده پیغام
بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی اینجا نموده مارا
برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادی که توقع دارید بعمل
آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همراهان خود مورچال قائم می توانند
نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته
فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز
بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل
مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط
چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود
آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان
پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان
مصحوب محرم خاص پیغام دادندکه شما راضی اید که ما تعینات
شما باشیم و ترود تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد
آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلد مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشي و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت از خارج حقیقت واقعي خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بي آنکه بدستور هر روز مثل آورهای خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد پادشاه ازروي لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابي و تردد بیجا که واقع شده نیامده اند از راه قدرداني و خانه زاد نوازي به تسلي او پرداختند و گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشاني و تهوری کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان‌را طلبیده در خلوت فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته که ازخانزمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي بني از خانه زندان ما رو میداد فرزندان او دودمان تدموریه را ممنون احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائي رسد بتو که گمان کمال راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدۀ و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیري و یورش موجود است و محمد مراد خان که از وي سعي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر بادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین نزاع همچشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید ٭

ذکر سوانح سال چهل و پانچ از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجۀ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش داز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تپنه‌کوه رسید و از فتح الله خان شابر نبرد تردد بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار طمع در مبهوتین قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل . بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبالغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذي الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي درآمد و قلعهٔ پرناله را مسمی به بني شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سربفلک کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبود که طناب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان بي آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بیحجاب در جامه نمي گنجیدند ۔

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاونه که براي آرام سپاه علف زار بسیار و ارزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافرشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادری سرافرازي بخشیدند و فرمودند که براي تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیر نبرد خودرا بآن طرف رسانده بسیاري از کفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و برکمرگاه هر چهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهای دلاورانه بروي کار آورد و جمعي کثیر را طعمهٔ تیغ و تبر و سنان ساخته و اسپان و مواشی بسیاربدست آورده بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار شعله مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمدآمد رایت ظفرآیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه کانون بارادهٔ چهاونی مضرب خیام واقع شد قلعهٔ پارس گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان‌را برفاقت فتح الله خان براي تسخیر قلعهٔ چندن مندن مع‌فوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعها بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند ٭

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعهٔ کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه کانون بقصد تسخیر قلعهٔ کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیعات و کسالت که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثرگذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي البوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان ببیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند مي کوشید و هم در خدمت ماموره مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و دیگر بهادران رزم جوي کارزار دیده را صورت عنایات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته براي محاصرا قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند ازانکه مکاني را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار درانجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستیلال لشکر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشیده و بارچه سنگهاي کوه شکوه بزدن گوله بندوق و لغزانیدن سنگهاي فیل رو شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادیگر بهادران شعله خو تردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاري را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهي بکار آمدند آخر چنان کار برسر آن کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار یافته خودرا از بالاي کریوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعي کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمي نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمایان و تردد رستمانه بظهور آمد • بیت •

بروز وغا آن یل زور مند • بچابک چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند • خدا دادش این دست و نام بلند

بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطاي علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کنار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا مر بلندي
بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادري او موافق
رابطۀ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردیده
و بدوانیدن کوچۀ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند
آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي
دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن
می کشد مجمل می نگارد که در کوچۀ سلامت چنان کارنامه بررویء
کار بزور بازو و تدبیر خرد و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد
تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر
زمین نموداز نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه
برسرهنگهاتاختهمرو دست آنهارا بریده می آورد پوست سرآنهارا پرازکاه
نموده بادستهای آنجماعه بجای خوشۀ انگور می آویخت و چنان
هیبت اسم آن بهادر دلدر دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت
بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می
جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچۀ سلامت و کارنامۀ ساخته
فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادندکه از جائي
که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود
بفاصلۀ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد
کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که
بررستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کساله
بر خلق گذشت و از غرۀ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چهار باها و آدم از بالای کوهها بمغاک افتادند و زیر دست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و تاراج مرهتها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سر از تن و پارچه و رخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چندابل مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی بر خلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گولهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درگ رسانند و برای تنبیه اشقیا سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شده بادشاهی بران قلعه پشت گرمی ازدست اندازی کفار باشد رخصت نمودند وفرمودند که درآنجا استقامت ورزیده بگذارد که ازان طرف کمک - قهوزان برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج متعلقه زیرگهات انجا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر مردی خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرودآمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر
نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و
دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت
و تربیت خان نازندین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین
خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریک کار کشي گردید ٭
کلمهٔ چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه
میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه
آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال
محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان
برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالای قلعه
متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا می باریدند اما فتح الله خان چنان سعي
و تردد در گردآوري مصالح و استادان چابک دست می نمود و زر بجاي
خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند و اره
بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد
کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب
نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند
که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها
و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و
دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي آسمان پایهٔ
دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان
ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و
بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد ملی بالکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که نعم الله خان دست بکجاوه زده شریک ترده مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد چنانچه غریب نزاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه بر نداشته توی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ چشم گردید بعد که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی - گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن ترده و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت اندیشی بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل می
افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمهٔ که خلاف مرضی پادشاه
ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند آزانکه مرحلهٔ عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت
درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لئیم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریخته
ازدو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره‌بختان رسانده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز
دوهزار پیادهٔ کومکی بابت میدنی یاقوت خان که با مصالح قلعه
گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از الهی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین
خان از کافرکشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ
دو صد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل
و فرمان آفرین معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند ٭

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلد مکان مطابق
سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهلانا
و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بپای رستمانه در پیش بردن نقب
و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود
اما از زیاده سری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام
او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی
پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش
راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم
بادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام
آتشبازی چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر
مردم شاه زاده بکار آمدند رپونی قلعه را متصرف شدند و مقربان
حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم
رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافهٔ پانصدی
پانصد سوار سرافرازي یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند
گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله
گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود
بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که
اورا نیز از روي اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ
کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده
آمده بمنصب پانصدي سرافرازي یافته بود و از ر درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواهشهای بیجا
می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت مدو بحری کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کڑک بجلي و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده ترده بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدا
از امرای کار طلب سعي داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعی
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خو
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجو
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی
آن بهادر درخالي نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قا
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست و پا باخته برهمنهٔ
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت‌برای پیغام عفوتقصیر
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبی
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و نه
خان بدفعات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نه
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمی‌داد آخر کار
مشهور شاه‌زاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه د
نموده قرار بریں دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند :

معرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نبرند خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفته بناء جود که جمع کثیر از غنایم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهاي زهردار دران درهای دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بردن احدی نمانده اما بقول حافظ شیراز • مصرع •

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهاي گل مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمردار نواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچي و قهوه و عاقرقرحه و صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیده لشکر ذخیرها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

• بیت •

حصاری که مثلش ندیده است کس
همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده • بیت •

وربرون چون گور کافر پر خلل • و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزادهٔ بیدار بخت را یک لک روپیه انعام نموده برای چهاونی و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند وحمیدالدین خان را دو صد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاری پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد درآمد •

پرعقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری وخبرداري پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر
قلعجات امرای دور دست خانزاده و مقربان صاحب اختیار
رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد
و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه
بدست می آوردند و هرکارها خبر آن بهتعین مبلغ میرسانیدند اکثر
چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد
بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری
بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای نیل ربا
مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان
سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و
مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگراني غله و اختلاف
هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام
بقصد سمت بیدر کانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت
بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه
دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب
نالها و سیلاب کوههای سرشاروگل و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ
فرو میرفت گذشته و در ذکر قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل
و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید
تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در
ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع
شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ
آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چبقلش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند
در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یابند سبقت و رزند
اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غني و
و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان
گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در
تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب در پارچهٔ سنگی اگر میسر
می آمد والا درمیان لاو گل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسالة قطع راه
پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاپاجي
و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست
گرفته اسباب ضروري برسر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه
آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعي که ازان کم ظرف بودند
هرزه وفحش و کفر گویان میرفتند تابسر نالهٔ رسیدند که از طغیان
آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواري و بار بردار
چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهي و امرای نامي
سوای فیلان و فقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان
ناله حکم فرمودند که چاد فیل ازفیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر نالهٔ
مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات
و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید
بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که
بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا
برهنه اکثر با زیورهاي گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و
عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفي بلکه زیور میدادند از بسکه بسیارهجوم می‌آوردند هر که اجل
او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق
بحرفنا میگشت و بر سر نالهٔ عجب حشر و نشور برپا گردید و نام
و نشان خوردني پیدا نبود و هریکي را بجز غم عدم عبور
وابستها اصلا جنس خوردني میسر نمي آمد - جمدة الملک
امیرالامرا با خیمهٔ بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند
خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون
ناچار راوتي که در لا و گل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم
نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالای سر
جمدة الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه
را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم
نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برین قیاس
باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهي که چند روز در لا وگل
افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از
آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده
رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان نالهٔ
آدم خوار نیل ربای مردم آزار که دهان را بفروبردن آدم و چارپا
کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیري نداشت در بار عبور
نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائي
رسید که فیلبانان در طلب حق السعي گذرانیدن از ناله بجز اشرفي
نام روپیه بر زبان آنها جاري نمي‌گردید - هر که بزور بازو و هنگاوری
و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حیات

دوبارہ یافتن از فضل الٰہی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله
ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان
این زمزمهٔ تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند * بیت *

تا چند ز مفلسی خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت
میدانستند - آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای
قطرات رحمت حق ابر قهر الٰہی دریا دریا برای زحمت بندهای
عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و
پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ
غفلت و خود کامي و غرق دریاي معصیتند شاه و گدا را دامن
کشان بدان سر زمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار
نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار
بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از
صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین هوای آب و گل بنظر نمی
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و
رخت آدمهای مرده که برای دفع سرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقي مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید • بیت •

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که بروز کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات از آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از نالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جابجا ماندکه زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بفي شاهدرك رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشی باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دریاره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب
آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود
و ننگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي
محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به
بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند
از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و
بسیاری لا وگل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش
مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته
مبارکباد مرگ تازۀ زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه درشانزده
کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري
و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده
بودند چنان در دلدل و گودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان
آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده
حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت
درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند
قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر
بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل
رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلۀ آنها بجا بودند
بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند ٭ بیت ٭

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کسالة بمردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه می خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتی حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهای خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند •

• بیت •

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیزده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوری و فرو رفتن کشتی و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز برای تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادرگده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهای رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روی داد - هیزدهم شعبان المعظم پای قلعهٔ

کنداند رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا
کش در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن
دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالاي کوه چون بلاي ناگهاني
رسیده دست بردهاي نمایان مي نمودند و هر روز جمعي کشته و
و زخمي مي گردیدند و بهادران تردد نمایان برروي کار مي آوردند ◦

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجري مشتمل بر
تسخیر قلعهٔ کنداند

کوتاهي سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار
آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغي
قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی
به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام
برشکال درراه پونا و مقامات حوالي قصبهٔ مذکور که از جملهٔ
مکانهاي آباد کردهٔ سیواي جهنمي گفته مي شد و بامیر الامرا
شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلي
چنانچه بگذارش آمده رسیده بود براي آرام لشکر گذراندند - و آن
مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محي الملت خلف الصدق
پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهرپوري بود و
زیاده بر ده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعي مرحله پیماي
جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ
صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحي آباد موسوم گردانیدند - دران
سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آنست آب زد کی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس زراع شبنم
تیز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز
متصل باریدکه زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم سوختی زد و در دو
سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بحصل نیامد و خرمن بسیار و
دیگر جنس غله از بسیاري بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید
و سپاه که امید عشرت آرزاني و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند
بصورت گراني مبدل گردید - وسط رجب المرجب باراده تسخیر
قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافربادي فساد
آن سرزمین و علت غائي تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و مسالك
آن سفر پرخطر براي خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه
قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر
افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان
جادهٔ دران پیدا نبود سواي مرهتّه و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ
پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع
بار متعذر بود تا ارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر
کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور مانده بسبب مقام چند گاه بامید
آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و
بعضي همانجا تاهل اختیار نموده از صدمهٔ کوچ و عبور کوهها فراغ
خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداري در شان همان پارچهٔ
کوه گفته • بیت •

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر بسراولي مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهاي توپخانه و کارخانجات دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تیرپرتاب راه طی مي نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها افتادند و طعمهٔ وحوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت راه که بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمي بفریاد آمد - اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبي به پیمایش آمده بود محاصرهٔ واقعي متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیری کمر همت
بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و
مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعه
راجگده پیوسته بود که سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته
مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن
برای چندین روز ها میکوشیدند محصوران هرسه کوه در زدن گولهٔ توپ و
تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن
غله بالای قلعه کمی ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد این محاصره
قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه
و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم
شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا
بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده
طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان
بسلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد
با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر
دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را
میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه‌دار خود بر سر دروازه
آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد
داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در
پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده
بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و فرار
قلعه‌دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقي کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند - وحمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوي دیرینهٔ او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدي دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطاي سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بني شاه گده نمودند - چون در لشکر گراني و کمیا ي غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و کاه روپیه را دو آثار و کاه‌گران تر ازین بهم می‌رسید و سیدي یاقوت خان فوجدار دندا راجپوري که بند و بست تمام کوکن نظام الملکي بدو تعلق داشت ازانجا بخاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدي یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاري گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهي نمي پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجراي راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداري دریا یعني جهازات و کشتیهاي خود و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ مي‌کوشید که هرکه دران ضلع و مکان پرفتنه رسیده میداند که در فدویت و جانفشاني و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکي و دریا کاري که ازو بر می آمد کار دیگر بنده‌هاي پادشاهي نبود اما ازانکه سیدي خیریت خان رفیق او بودبعد تسخیر راهیري علی الرغم مدعي بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش
حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال
وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری
بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن
غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این
ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور
بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و
جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان
آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
قلعه‌داری راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند
پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت را رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

به منصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت
خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از
روزی که برای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمي
منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند
درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبي
سوای یک دختر نداشت بسیاري از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقي
بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو
فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال
زن بیوه با طفلهای شیر خوارهکه مانده دست تعدی مرهته
از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج
عدو مال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصي
قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بائی نام زن
کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام
اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل فا سرداران و آبادي معمور های خود
و سعي در خرابي ملک پادشاهي بدست خود گرفت و چنان
بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد
سرونج و مندسور وصوبه مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که
درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر
پادشاه تا بقای سلطنت مانهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلدمکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت
صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته کردیدن چندین هزار تم
در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را
بتصرف درآورده سرهٔنه رابي خان و سان ساخت آنها زیاده شوخي
نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و
تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای
کارطلب که دران کوهها دوردست واقع شده بود مغصوبات آنها باقي
بهر مکانیکه صبر میدند لنگر اقامت انداخته بعبادت همت کمایش دار
پرداخته با زن و فرزند و خدمه و فیل بخاطر جمعي سال و ماه بسر
میبردند و شوخي زیاد ازحد مي نمودند و همه پرگنات میان هم
تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهي صوبه دار و کمایش دار و
راهدار مقرر میکردند ٭

صیغهٔ صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین
بشنود با هفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و
همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که
کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود
صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابي آن معمورة
پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه
که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه
چهاربرابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشدگرفته شریک
غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - دره وصوبه یک دو
گذهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران
کفار گذهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي
در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و
پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه
خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و
قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا
گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات
قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي
که دران ایام قلعه گیري که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهته
نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد گذار معبربابا پیاري و آب
نربدا ازان گذار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ
احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه
پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت
بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین
ضمن فوج غنیم لئیم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح
بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند
بقصد عبور از آب نربدا که مابین سر حد احمد آباد و بندر سورت
واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد
باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ
خان و نظر علی خان پسر خرانداز شجاعت خان و التفات خان
فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمد آباد که
قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سر زمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و
دفع شر آن گروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده بکنار آب خیمه زدند ـ
صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده نمود آمد
ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار
گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و
خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج
پادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و نیزه و چیزی
بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه
بخوشدلي و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده اند کمرها وا
نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضي بخواب رفتند وجمعي
بشغل پختن و خوردن پرداختند دربن حالت هفت هشت
هزار سوار جنگی انتخابي کفار که در اطراف آب کنها و مغاک
کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند
غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهي ریختند
و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده
بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن
نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو
گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که
درانوقت از رسیدن موج دریاي شور پایاب نایاب گردید و از
طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته وزخمي
گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر
علي خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي اصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را
از پیادهای بهادران میگرفت در اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنایم تمام فوج
پادشاه بدیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب
اختیار بخاي قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران
عمدهٔ راني مشتمل برطلب حضور صادر گردد بعده که نزدیک اردوي
معلى برسند راجه را ساهو - درخدمت پادشاه زاده محمد کام بخش
داده چهار پنج گروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام ذا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بدني و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسانده بدین تزویر
راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار نیلهٔ کده سر راه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال پادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید •

ذکر وقائع سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بخشی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگده واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برذیلان و مزدوران و فقیران بطور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دوکروه پای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند، و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیدست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال او آواره گشته بودند
دستگیر گردانیده از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه
خود تقسیم نماید وبحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی
بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاده که از بهادران کارطلب و
مبارزان قلعه گیر عالمگیر پادشاه کشورستان در محاصرهٔ و تسخیر این
قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا
از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل
کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه
بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز ورسل و رسائل القیام
آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی
و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از
عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ
عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماوله که در فن
قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای
آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني
ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد
مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت
باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد
شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي
که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان‌هم
دارند دیگران را طلبیدند وقریب بدست و پانچ نفر مسلح بچستي
وچابکي با یک نفیر فراز خودرا بهم رسانیدند و از عقب آن جماعهٔ

سربلز امان الله خان مع عطاء اللهخان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هردو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختناند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثري را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعي در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صداي نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضي که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاري محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازي بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاري پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دو صد سوار سرافرازي یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند وحمیدالدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسید بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبر که در تصرف مردم بادشاهی ومالک نوآباد نواح گلشن آباد بودنمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول ده‌مودنده - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی‌بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات تهیدر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن نوج خود فرستاده بود و پادشاه خان‌زادهٔ خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات امواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلای تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باراده بازگشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج معمور های مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت ودر عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در چرگهٔ زمینداران مالگذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزوني عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهور گشت و با غنیم لیئم

معرري دکن همداستان گرديد و جگنا (22) پسر پيم نايک که وارث آن ملک بود بحضور رسيده بمنصب سرفرازي يافته سند زميندارى آن ولايت بطريق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نيافت و بعد جنگ هزيمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را براي تنبيه و گوشمال آن بدسگال تعين فرمودند و فوجهاى اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده ملازمت بادشاه‌زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطايف الحيل پيش آمده بقبول پيشکش مبلغ هفت لک روپيه بنام بادشاه و دو لک روپيه نقد که بسرکار پادشاه زاده سواى مدارات متصديان واصل وعائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطاني رهائي يافت همينکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طريقهٔ مذموم سابق را اختيار کرده زياده از پيشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فيروز جنگ را با لشکر گران براى استيصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازي الدين خان بهادر فيروز جنگ بدانجا رسيده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازى سابق را بيشتر از پيشتر بکار برده بانواع پيغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپيه پيشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ايام نزول رايات بقصد تسخير قلعجات طرف پونا و چهاولي سمت جنير که هفت و نيم ماه درانجا توقف واقع شد و درين ضمن دو سه قلعهٔ غير مشهور ديگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

(22) ن - چگيا

کوه نبود بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنکیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگذات نواح واکنکیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا بدو نمیرسید طلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - در همان زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یک کروه مضرب خیام حکم نموده بهادران کارطلب را سرگرم نبرده جانفشاني وکافر کشي ساختند وآن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حنفی جمعي از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند بجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام سر آمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیدان می آمد و از هردو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزي وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر مي نمودند بر پشتهٔ که بلال تیکری شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار آن معموره بود جلو ریز رسیده جمعي از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و دربن ضمن شوره بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار بر آمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهي فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیرالامرا اسد خان و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالةً رساندند - و چین قلیچ خان بهادر

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رسانید چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینٹه گویند و پورهٔ آبادکردهٔ جماعهٔ ڈهیڑان که اشجع لشکر و هم قوم آن دد اصلی بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال ٹیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رسانیدند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال ٹیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقرخان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ
دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال
گوله و اقسام آتشبازي و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائي رسد و آثار
فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاري گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن
فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه تا سردار نامی
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت
نه‌هزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج
پادشاهي مي پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح
گشتهٔ دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآرند و هم منت و احسان
کمک برانِ کافر بگذارند خود را رسانده از یکطرف فوج سنگین آنها
مقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده بغلبهٔ تمام‌نمودند - درین حال
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تگرگ و ژالهٔ بلا مي رسید
سرداران پادشاهي را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده
بودنداز پناه‌آن‌حصار بدر بردند - بعده ناسرداران‌راني بآن‌تیره روزگار
پیغام نصائح آمیزدادند که هرچند ما وتو برفاقت و اعانت همدیگر
مقابل افواج‌بحر امواج پادشاهي‌دست و پا زنیم‌محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثي خود بعجز
و فرمان برداري نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ
نخوت گفتهٔ آنهارا بگوش نندموده مبلغي نقد وجنس ماکولات ومشروبات
بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامردان خرچ مقرري
قرارداده تا انقضای ایام محاصرهٔ برساند و بسماجت تمام تکلیف
رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را
غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخي
آغازمی نمودند جمعی کشته و زخمي میگردیدند و روز بروز برفوج
مرهته مي افزود و بسیاري از بندهای پادشاهي نیز بکار مي آمدند
و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر اوشان آخر کار
رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاري تمهید
و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیري که بوسیلهٔ
دست فروشي و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا
و معامله نموده طرح اختلاط و گرمي آمد و رفت بهمرسانده و از فوج
پادشاهي اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود
همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس
مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغني آن التماس را
نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکي
و مالی قلمرو هندوستان نزد او مي باشد آورده حاضر ساخت که
در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل
بر سرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیدکر بد گهر بعد استفسار احوال
لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاهزاده فرستاده هدایت‌کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت
پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت
و غلبهٔ کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ
التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنگر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب
سر افرازی یافته بطریق یرغمال درگلال بار باشد بعده از روی
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام
بی منصب و معزول بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای
نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه‌دار و اکنکیرا
بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد
نمایند ـ اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم مذکر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت
و اسپ و جواهر و منصب سر افرازی یافته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعدهٔ و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه
فردا ساعت ملاقات برپا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار
ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای
شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رسانند و هدایت‌کیش درین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت وبعد العفی کشمیری
در دلالی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب نکاره و عورات
و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن
بیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از
قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را بلشکر مرهته
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و
عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم
امیدوارم که سوم سنگر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از
قلعه‌برآئیم‌پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار سوم سنگر را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار
دفعهٔ ثانی بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد
و رفت بر روی مردم پادشاهی بسته محتشم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوجوداز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سلوك مرعي داشتند - دربن‌آوان چون خبر نزدیك رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله ببدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس برهم سابیده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم مردار خوارچنان پادشاه مراپاتدبیرو فرهنگ‌را بدین مرتبه‌بفریبد - وشوخي مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده بود روز بروز زیاد میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنچي و جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن‌ضلع و یوسف خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران‌که با مصالح قلعه گیری از عقب می‌آمدند انتشاریافت و پادشاه بنصرت جنگ فقره‌بخط مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کسان زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پردلان رسیده سر سواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات طرفین بمیان آید نظر بر ینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه نکن نداده از راه
نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان و سلطان حسن
مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند ناقه بر آنها
گذشته بود تاخت آورده و دیگر بردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از
هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین
ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخته که
فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح
دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز
معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت
کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد
و از چهار طرف امواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي
کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین
خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای
جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو تردداث نمایان بر روی کار
آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید
خان با جمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر
منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان
و محمد امین خان و بعضي دیگر بردلان حکم شد که بطریق
طلایه اطراف قلعه بر آمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن
تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که
فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار
خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگي آب فوج ظفر موج بران
شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگي و چوبهای عمارت
و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید
و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده
مورچال خود زیر حصار رساندند - روزي که یورش کوه نبردان قرار
یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و
آرزوی شهادت که وقت تردد محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در
دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان
گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند
و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب
دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر
از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهای صف ربا
نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری
از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای
توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو
آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب
بر پا گردید و جمعي از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند ٭

٭ بیت ٭

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که
بالای آن بازار توپ آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان توپ

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن
بدکوشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه
زیاده از یک گروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را
بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم
ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار
بند و قیچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین
سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوری
که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر
جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف
که برای گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج
مرهته رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن
شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن
بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داودخان ومنصورخان
باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری ازان
جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز
نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهی بفریاد
او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه می گردید درآنجا
یافتند - چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهی درآمد و
صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران
بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار
و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند
همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشاني بتقدیم رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف‌الله خان میر تزک که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتدا مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز ترددات ازانها ظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند و قلعهٔ و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید - و جا بجا حکام چیده کار برای ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضي زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلي از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - دریلولا خبر رسید که قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیخبري قلعه دار و حیله پردازي غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان برای تسخیر و محاصرا آن مرخص فرمودند ●

درین آوان عارضهٔ بدنی بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هرچند هرروز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یك تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داری او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند ۰

ذکر سوانح سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجري

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رسانیدند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سرافرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علاحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ گلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند دربنولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او ـ در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید ه

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بمیار بعذر ناموافقت آب و هوای احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شد که ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسیدکه هواي همه جا بانسان سازکار است مگرهوای نفس اماره بعده که محمداعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودندو بطریق استعجال طي مسافت راه دورنموده اواخرماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمدآباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادرشد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمدآباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند ه

درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالي از غرائب نیست چند سطری ازان می‌نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصا و ردای مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و مامورم برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا براي او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتکاري بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غدای لذیذ اجتناب تمام مي نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفي و قدری پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا بحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بیدانۀ
طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد و او آن
اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود
که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرۀ خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالة
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دو سه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال بامدای برق و روشني
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامۀ زدن درو طلب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را
حوالۀ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظۀ بدنامي
تاهزار و دو هزار رسانده پیغام‌دهیان‌آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالۀ
آنها نمایید و یک دام ندهید بتسلي صاحب خانۀ می پرداخت
و هر لحظه بر سماجت رواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید
طلای غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده
آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائی رسانده که تحقیق
صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
است و درین مابین هر چند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر
لباس می‌نمود او بلباس بی طمعی التماس اورا می‌نمود - و در
هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خود صنعت چند که
عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم‌خان
یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان
می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
فال و هم تماشا باشد ساخته داده کاید تعلیم آن حواله نموده بقصد
سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
رسید وفرمود که دیگی که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف
جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ
گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویهٔ
عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال
بالای همچیده سر اورا بگل حکمت گرفته کوال کنده زغال بسیار
مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
برافروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب
و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان حسب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتي از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز برق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفي بنظر نیامد و قصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا برملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان براي تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری عیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد ٭

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان
می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه
غرور شجاعت و تهوري و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که
در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
و وجودی بر برادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را
بزرگ مي پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار چند مدت صوبه‌دار
بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا
بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعي
و غیر وقوعي خاطرنشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت
طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّءُ الَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پدهم برای شاه زاده
محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زاده محمد اکبر
در حوالي توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دریندولا از زبانی
محمد اعظم شاه بثبوت پیوست •

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ
ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جملة الملک اسد خان را با جمعی دیگر امرای صاحب‌مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زاده محمدکام بخش که حافظ کلام‌الله و از علم عقلی و نقلی بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و حرکتهای بیجا وقت تابو ظاهر می گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده می باشد منظورنظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و مدوبت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشي کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند. حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر برتقاضاي وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز وشب‌کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه بانی پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوهٔ این معني بخدمت پادشاه نموده جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا بیگم همشیرهٔ اعیاني خود مشتمل برگلهٔ بي ادبي حسن خان که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیت آن بي ادب کاري نیست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسیده بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس گردد ما محمد کام بخش را جائي مرخص مي نماییم - اگرچه محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز زیاده مشاهده مي نمودند ماندن هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد ارتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم‌شاه چون مار زهردار بیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در همان دوسه روز محمداعظم شاه‌رانیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعین سزاوان شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود برای دستخط نمودند که نیل تصدق برآوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند ●

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رساند و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت ● ● بیت ●

اگر صد سال مانی دریکی روز ● ببایذ رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند ●

، در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر
چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد
بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول
و محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای
هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر
بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی
فرمودند ـ و بند و بست ملک بی‌سیاست صورت‌نمی‌گیرد و میان
امرا بسبب هم‌چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که
کار می بردندکمتر پیش میرفت و هر مهمی که می‌نمودند بطول
می‌کشید و بآخر نمی رسید ـ باوجود طی نمودن نود سال ازمرحلهٔ
عمر درحواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که
فهم‌بدیگری معلوم‌نمی شد ـ و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر
می‌بردند و از اکثر لذات که لازم‌ملزوم‌بشریت است‌گذشته‌بودند ٭

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آوردحکم
تاکید مسدود ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که
فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود
فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعدهٔآن ستم رسیده باز دیگر همان
فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق
قرار داده ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد
آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما
حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام
ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برنج نمود همچنگا گرفته برگشته می آمدند •

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روي زمین که در بیست و یک صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم اجمالي و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد •

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوي بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهاي الهی گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و اثر از ایشان بعمل مي آمد •

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشي خویش و بارکشي محتاجان درویش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمي را پر آوازه ساخته بود که اکثري از مسلمین و هنود و مستمندان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و درماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمي بي یاد الهي نمی بودند - بعدهٔکه سیدي یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردیم نوکر مي نمود جمعي نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همره گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکري آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربی عالمی اند و من سه عیب دارم اول غلام
پابم زده و دوبم قوم حبشی که درشت روی و درشت گوی بدترین
انسانند سیوم کوتوال که کسب و کار او به بیرونی است الحال
که تشریف آورده برای این جماعه می فرمایند بجان منت داشته
قبول دارم اما بار دیگر که تصدیع کشند قبول نخواهم نمود - شیخ
گفت اگر باز آمده باعث تصدیع گردم سر مرا تراشیده برخر سوار
نموده تشهیر نمایند - سیدی یحیی جمعی را که شیخ برده بودند چهره
نوشته صحیح نمود بعد دو سه روز دیگر باز سه چهار نفر آمده
بخدمت شیخ ازروی سماجت بجد شدند که مارا هم برده نوکر نمایند
هرچند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام
و خری همراه گرفته نزد سیدی رفته گفت چون شرط کرده بودم
که اگر باز تصدیع دهم سر مرا تراشیده تشهیر نمایند و این خر و
حجام همراه آورده ام الحال سزا که بایدداد قبول دارم اما این چند نفر
را نوکر باید نمود - سیدی یحیی شنیده تبسم کنان فرموده شیخ را
قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب
ساخته بطریق وعظ گفتند که هرگاه سید کونین رسول الثقلین صلی الله
علیه و آله وسلم دختر خودرا کدخدا نموده باشد توکه بادشاه دیندار
باشی دخترهارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیده
ایشان زیاده ازانست که بتعداد آید ●

بعده سید حسن رسول نما که مجموعهٔ فضل و کمال و از
مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسیر و
حدیث و عبادت و ریاضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دول که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت بجوم
می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم
نفرت گیرند ملوك می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را
می کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن
می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو می گفتند اما
از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را
بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته
بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند •

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص
حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت
در خدمت ایشان باارادهٔ تمام بسر برده کلوخ استنجا برای ایشان
می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند
و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان
دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم
است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوك و مشربها را کار می
فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند -
و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص
و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ
دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین
ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدون
اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته
نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مافقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم باراده حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ب - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث
روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته
بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان
نوشته بود بعده که بدست آویز آن بار دیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ
پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب و روز
درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم
بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ
هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد
آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته
بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی
از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا
مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاري
سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه
دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم
فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل
حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق
لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته
مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم درپاي جنازه
میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي
نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ
دولتمندان کنار دریای پتنی دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت
ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که
فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ
در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمان می
کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت
داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود
بلند نماید بلکه سواری کتخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان
می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد
نمی توانستندگذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل
حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ
برهان دربارهٔ شیخ عبداللطیف مکرر می فرمودند که ما را شکر باید
نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند
در اواخر عمرحضرت شیخ‌عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد
بهم رسیده بود ●

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات
عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود
که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری
گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی
معذور بودند از یک‌دست‌کتابت‌کلام‌الله و تفسیر و دیگرکتب سلوک
نموده وجه معاش خودبهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد انطار
و ادای نماز عشا دو سه ساعت نحوهٔی خواب نموده باز قبل از
از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چاندان رقت می
نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از رجه
همای کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهدهٔ
آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول
نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی
سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تاکه درچند سه چند
آن بهر وجه داو عائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی
نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و
مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل
دول و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر
بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش
آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی
منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده
فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواري شما و اشکر شما راه
تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می
نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران
چیست او در جواب گفت از راه توجه باطني ما را طرف خود
کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصي عصیان و
نافرمانی در درگاه الهي واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب
ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمراني باخلق الله
مي نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن
برگزیده اخلاق مي نگارد که چون عنایت الله خان بآن سابق ارادت

غائبانه بهمرسانده بود بعرض بادشاه رسانده حسب الحکم بنام خواجه ادهم صدر بر هانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیواني از حضور عطا شود بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین غلطي و گمان هم اسمي دیگري شاید نزد من آوردید اما درین حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمي توان نمود و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند آري شخصی که تو محتاج اوئي لک و کرور مثل او محتاج آنند او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالي نسب که در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر ششش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب فقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار موثر میگردید و باآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دومقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می‌نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت بادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سیدکه بخدمت بادشاه میرسیدبخط خاص‌بدستور فرمان جواب صادر می‌شد و برای هرمطلبی‌که درحق کافهٔ انام می نوشت درجهٔ پذیرائی می‌یافت اما یکبار که برای بحالی‌سوانح‌نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سیدمدعا بعرض رسیداگرچه بحال نمودند اما فرمودنددر جواب حسب الحکم بنویسندکه شمارا که‌فقیر و فاضل و پرهیزگاراز علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با شفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جاني و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک نمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه مي نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین مادہ می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشربیت
و سلوکی که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضی اعتقاد شونید
سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که
هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود
بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهرنامش که خوانی سربرآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروی شرع محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم می نمود که هرجا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور می کوشید و در محلهٔ که
سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمی خورد - و جمع کثیر باو
گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو
می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و من

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهی کرد
یا نه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده
اطاعت خواهم نمود و باز باز می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش
نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی درخانهٔ تو نمي مانم
برضامندي زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا
خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
ازین مقوله گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار
هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند
هرکه براي او نذر و نیاز مي آورد بعد کمال تحقیق که کسب و
و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن
و فرزندان بر مي آمده باشد میگرفت و از جملهٔ نذري که مي آوردند
پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود
ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش مي نمودند قبول
نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار
و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که
مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي
و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف
فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود
مي شنوند و رقص و سماع برملا بر بزرگان مي نمایند میفرمود - و دیگر
درذکر نم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که در شب برات و عاشورة و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن
رواج طعامي که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر
مي فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف روية
عربستان و ایران و توران بعد خواندن مسلمین و مستحقین برسر سفرة
فاتحه مي خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالاي آن طعام قبل
از صرف آن فاتحه خوانده صرف مي نمایند هرچند عمل مشایخ
شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو
بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان مي آورد لهذا بهر شهري که
میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ باو عداوت بهم رسانده
در خفت او مي کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع
خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضي اکرم که آخر قاضي القضات
حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر
مرتضي درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و
جمعي که بامیر مرتضي از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت
مجموعي بر قاضي هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلي
در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضي حاضر
گردید قاضي برسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر
شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو می نمایید
سوال کرد میرمرتضي انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوی
زیاده بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضي گرفتند بعده قاضي
گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای
مسلمانان دیگر که بنماز مي آیند جا تنگی مي نماید شما برای

وعظ جاي ديگر اختيار نمايند و كلمه و كلام درشت ازطرفين درميان
آمد مير درجواب همين گفت که آنچه موافق شرع شريف باشد
حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ايامی که
حضرت خلد مکان بمهم تسخير قلعجات در پونا تشريف داشتند و
قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گرديده بود
مير مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی
بحق گو تاليف نموده بود گذرانده پادشاه دين پرور دو سه ورق آن
مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند
الحمدلله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند -
بپادشاه زاده محمد کام‌بخش فرمودند شما سيد را نزد خانهٔ خود
جا داده آنچه ارشاد نمايد بسمع رضا بشنويد و موافق آن عمل
نماييد و تکليف مدد معاش نمودند سيد والاقدر از قبول ابا نمود
و بعد چند روز ديگر پادشاه فرمودند سيد ما مي خواهيم که بشما
خدمت احتساب يکي از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق
باشد بفرماييم سيد درجواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص
مي فرمايند قبول مي نمايم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرويده
اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهميديم قاضی اکرم خان
که قابوی سخن مي جست بعرض رساند که مراد سيد از مزار و
مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر مي فرمايند برسر قبر
هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود
ميفمايند استخوان آن بزرگ‌را برآورده بايد سوخت پادشاه فرمودند
که ما تا اينجا همراه نيستيم اگرچه سيد انکار نمود اما نمانده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سخنی جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت ٭

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلد مکان باو رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل گلال بار گردید - همه امرا سوای اسد خان و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون گلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی جمدة الملک اسد خان و دیگر امرای عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاوار شدید برای سرانجام باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذي الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شدکه بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد
و تا رسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمي جرأت ننماید - دران ایام
محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح
نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداري سرکار تهانیسر و کودره داشته
بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه
زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد دربن اثنا چوبدار ابراهیم خان
ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم
خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید
که نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت
دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید
و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل
را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر
حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که
همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما
تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان
بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده
درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب
نوبت بتقید گفت که شاهزاده را بهر تدبیري که دانید بیدار نمایید تا آنکه
شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار
مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماري
پادشاه رسیده بود پرسید خلعتي که پوشیده رفته بود در بردارد
یا نه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته باچشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که باخود برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند روز آسمان برمراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رفته خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم برراه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاه داشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون می ساخت در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور روپیه سوای اشرفی و روپیه غریب نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد و طلا و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملک هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و راي صائب بود اما آنچه در تقدير الهی بود
بعمل مي آيد ○
الحال چند کلمه از احوال محمد کامبخش باحاطهٔ بیان مي
آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت
پدر بزرگوار بقلعهٔ پرینده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت
رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان باو رسید -
محمد امین خان باتفال جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش
کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن
محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد
و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب
دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف
قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید
نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز
برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت
ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن
مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش
مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد وشد پیغام که از احسن
خان تردد و تدبیرهاي نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه
را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضاي قریب دوماه
که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعي حاصل نمود احسن
خان را بمنصب پنجهزاري سرافرازي داده بخدمت بخشیگري
مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سیداحمد و سیف خان و حکیم محمدمهدی حیدرآبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و ولا شاهی را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاری ساختن فرموده • بیت •

در دکن زد سکه برخورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دار نموده پیشتر بقصد واکنکیرا که بعد خبر واقعهٔ حضرت خلدمکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیری نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگری مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگی نمود و بدنامی آن باحسن خان عائد گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معافی محصول داده درگرد آوری رحمه میکوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادی بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهی می گردد و کام بخش مانع آبادی بازار احسن خان گشت این معنی بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش می نمود بسیار ناگوار گردید و جهنڈهٔ بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلی احسن خان نموده برای تسخیر قلعهٔ کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از مهر دیں قلعه سر وا زده بعد پیغامهای وعده و وعید و دواندن مورچال سه لک روپیه برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پنی فوجدار آن ضلع بود احسن خان برای ملک گیری مامور گردید و تردد های که از احسن خان در جانفشانی باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه می گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد ٭

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدین سکه دکن را پر آوازه ساخت ٭ ٭ بیت ٭

سکه زد در جهان بدولت و جاه ٭ پادشاه ممالک اعظم شاه

و امرای قدیم پادشاهی و والاشاهی و اکثر امیران رکاب را بعطای خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهای لطف آمیز نواخته و

اميدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملك اميرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و ميرزا صدر الدين
محمد خان و صفوي خان که تازه از ايران رسيده بخدمت
بخشيگري سرفرازي يافته بود و تربيت خان مير آتش و
چين قليچ خان بهادر که در همان ايام از صوبه داري بيجا پور رسيده
بود و محمد امين خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان خان
دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامياب خان و
سيد مظفر خان اسدخاني و راجه رام سنگه هاره و دلپت راو بنديله و
جمعي ديگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر مي گردد بقصد
مقابلهٔ شاه عالم روانه گرديد - همينکه نزديک نواح خجسته بنياد
رسيدند شنيدند که حميد الدين خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگير
که در جوار درگاه حضرت برهان الدين و زين الدين مدفون گشته
مجاور گرديده بعده که براي فاتحهٔ مرقد حضرت عالمگير تشريف بردند
دست حميد الدين خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل
خجسته بنياد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گير
براي جاري نمودن راه پيشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنياد مامور فرمودند - ميرزا يار علي رخصت کعبة الله
حاصل نمود - بعده که بسواد دار السرور برهانپور رسيدند يک دو مقام
نموده بعد بلند و بسمت ضروري کوچ فرمودند - محمد امين خان
بهادر و چين قليچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گرديده بود از
بعضي وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند ٭

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مذکور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن باربردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذي الحجه خبر واقعهٔ پادشاه به پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضهٔ داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودندکه جان نثار خان کهاز نمک پروردهای قدیم مانده

در شجاعت و تردد ثاني نقم الله خان است در عرصهٔ اکبراباد با
پنج شش هزار سوار خود را بعظيم الشان خواهد رساند - و احکام
طلب اميران و شاه زادهٔ معز الدين که صوبه دار تهته بود و
اعز الدين که نيابت پدر در ملتان داشت و ديگر جمعي که
گمان فدويت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ
بکوچ طی منازل مي نمودند تا آنکه نزديک لاهور رسيدند
و منعم خان که بمجرد رسيدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت
سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار
پنج هزار سوار برآمده در منزلي لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده
با فرد موجود ساختن چهل لک روپيه ملازمت نمود و تسليمات
سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -
حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت
لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارزي که در سلخ محرم
و غرهٔ صفر المظفر از عدم رويت اختلاف بود مقام نمودهٔ بزدن سکه
و خواندن خطبه بنام نامي خود حکم فرمودند و اميران همرکاب
مع نذر و نياز تسليمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفيد
کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گرديد و طلا و نقرهٔ سفيد بخت را
شرف رواج زيادهٔ از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نيم
ماشه بر وزن روپيه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها
مسکوک گرديد اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن
سابق محسوب مي نمودند رائج نگرديد - و براي طلب پادشاه زادهٔ
محمد معز الدين صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گرديده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب هشت هزاري سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبرآباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاري نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاري دو هزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدي مراتب چهار هزاری دوهزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه‌زاد خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندي دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیرهٔ سعدالله خان را بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و علم و نقارهٔ سرفراز ساخته بهراولي فوج پادشاه زادهٔ کلان محمد معز الدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدي بود سه هزاری دوهزار سوار نموده از عطاي نقارهٔ بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیچ‌خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشہامت خان ساختند و محمدسعیدراد اصالت خان را بخطاب سیف‌اللہ‌خان امتیاز بخشیدند و دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بہمین دستور بسیاری از خانہ زادان روشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را کہ اگر بتحریرتفصیل هریک پردازد ازسررشتۂ اختصار باز می ماند بعطای اضافه و عنایات دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آینده خورسند گردانیدند مبلغ چہل لک روپیه از خزانۂ لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهی پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جہان آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور بوخبر واقعۂ ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاسای تمن داران عمدۂ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب‌فوج پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان صوبه‌دار را مغلوب هراس و بیدخل ومحصور ساخته اموال اورا بضبط در آورده باقیخان قلعه‌دار را نیز مستمال نموده برای سپردن مقالید خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زیبندۂ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژدۂ

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که براي سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظارمقدم‌سعادت اثر مي‌کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که‌اگرچه قلعه و خزائن‌تعلق بهر دو وارث‌تاج و تخت‌دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم‌شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید *

القصه بعد شرف نزول دارالخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم‌شاهانه نوازش فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود فرستاده به‌پیغام عنایت‌آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان‌زمان فرستاد که از طرف محمد یارخان‌آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بنده هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست‌آوردن سي لک‌روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت
ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط
ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خیام ظفر انجام
فرمودند - پادشاهزاده محمد عظیم مع پسر شاه زادهٔ محمد کریم
شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه‌دار با مقالیدقلعه و خزائن
سعادت آستان بوس دریافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانده مورد
الطاف و عنایات بي پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرفی و
روپیه باختلاف روایت سواي طلاآلات و نقرهٔ غیر مسکوک که از جملهٔ
بیست و چهار کرور روپیهٔ فراهم‌آوردهٔ صاحبقران ثانی بعد از خرچ
نمودن حضرت خلدمکان که بیشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده
بود و بروایت دیگر مع اشرفی و روپیهٔ غریب نواز که از صد توله تا
پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرفیهاي دوازده
ماشه و سیزده ماشهٔ عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب
مي‌نمودند بعرض رسید حکم شد که عجالةً چهار کرور روپیه را اشرفي
و روپیه بر آورده ازان جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زادهٔ رکاب
کدنه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و
لک روپیه بسادات بارهه و للك روپیه بآغرخان و مغلیهٔ همراه او
بدهند و بهمین دستور بهمه بند هاي پادشاهي که در رکاب بودند
و نوکران سابق که هشت ماهه نه‌ماهه طلب داشتند - و دو ماهه
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام کارخانجات و خدمهٔ
محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درویشان صاحب ریاضت و
ارباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرفی ببخشش

در آوردند جمله دوکرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دستی خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکي از
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاري
پنج‌هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پردازی پرداخته امرای
کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمش و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولي مامور فرمودند - و پادشاه
زادهٔ محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت معهٔ سي هزار سوار دادهٔ
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نمودهٔ چشم امید ترقی زیاده از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
بر راه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمدهٔ
بپادشاه زادهٔ محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز مي خواست
که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صائب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهای عقیدت نشان آن جناب م و اراده ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمي آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پیر غلام فوج برای گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه فضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مددسواري و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشاني بستهٔ محمد اعظم شاه فوج براي بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آرد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده براي طرف ثاني عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه یا سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خود را با چند سوار معدودکه قدری بار بردار ازطرف

بادشاهزاده محمد عظیم نیز دراه رسید خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم رگذرالدن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعهداري و فوجداری و جاگیر میرحاصل چشم‌داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رسانیدندکه با سه چهارونیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست •

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدهٔ مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاهداشته بطریق قافله سالاري که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل و طی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني و طلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرسانیدند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق
رویهٔ او که داشت علاوه خراش خاطر ها و افسردگی دلهای همراهان
مي گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین
قلیج خان بهادر که بخطاب خان دوران مخاطب گردیده بود با
چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت
نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ
لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد
بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید -
بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند
ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای
غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص
داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق
شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او
خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن
سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار
سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رساند و او پارهٔ سرانجام
ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذراند
و ازآنجا آنبو نام سرهنگهٔ معروف بواند که از مفسد پیشگان مشهور
گفته مي شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان پور درتصرف او
بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت
با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که
دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

متصرف غنیم لئیم رفته بود رساند و بعضی سرداران مرهٹه که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائي زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمیني که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وانر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهٹه فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و دربنولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قدغن تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشته خور شروع بدست اندازي نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره برداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقي احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف مي سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمداعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلدمکان وتوابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری وخزانہ و جواہر آلات مع قبیلہ اکثری از امرای همراہ
در قلعۂ گوالیار نگاہداشت و چندی از پردگیان محل را با قدری
جواہر و اشرفي همراہ گرفته پارۂ زر در طلب سپاہ دادہ شاہ زادہ
بیدار بخت را هراول نمودہ ذوالفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رام سنگه
هارہ و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نمودہ و خود پادشاہ زادۂ والا جاہ و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازہ از ولایت آمدہ وسید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدۂ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشته کوب هراول روانه شدہ بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراہ محمد اعظم
شاہ قریب پنجاہ هزار سوار فراهم آمدہ بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاہ امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاہ و تمن
داران با نام و نشان متفرق شدہ برخاسته طرف شاہ زادہ محمد
عظیم و شاہ عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاہ نزدیک گوالیار بشاہ عالم رسید فرمودند که نامۂ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبني بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ
دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما ارزاني داشتند سواي
آن یک دو صوبهٔ دیگر هم بشما تواضع مي نمایم و نمی خواهم که
خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ
از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی نه ناحق
ریخته شود خراج ملکی اگر بکفارت آن دهند تلانی نمي تواند
شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر
راضی شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمي دارند
و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم
خداوند حقیقي وصدت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت
و تهوري خواهاند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم عالمي بشآمت ما و شما
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
بمقابله بپردازیم و • بیت •

به بینیم کزما بلندی کراست

و پادشاه حقیقي باعانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر
خود دیگری را موجود نمیدانید براي شما صرفه درین کار زار است
باز واهب بي منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بدنان
خورده گیر نظر بر تهوري و پردلی که محمد اعظم شاه فیل پیکار
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوي ثقه که بیغرض و

که شخصي که بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد که واسطهٔ پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفيق بودم - و نيز از زباني جمعي که مدت بر رويهٔ هردو زبدهٔ اولاد تيموري محرم و همدم بودند و طريقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند بريذکه هرچند مقابل تيز جلوئي محمد اعظمشاه که کوس دلاوري او عالمي را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمي نمود و بخونريزي مسلمانان راضي نمي شد ليکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشيد هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذيرفت چنانچه شاهد اين مقال است که اگر جبن او بر شجاعت غالب مي بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نميداشت بعد فتح و جلوس بر تخت وارثان تاج و سلطنت و مدعيان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق العنان باخود نگاه نمي داشت - و درين مابين هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسياري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور بر زبان مي آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته ميگفت تکيه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طريقهٔ ديندار يست

• بيت •

اختيار پادشاه حقيقي است • مراورا رسد کبريا و منی • که ملکش قديمست و ذاتش غني

آري گاه گاه بر زبان او جاري مي گرديد که برادر ما بشجاعت پردلي خويش آن قدر غره است که شايد در حملهٔ اول از راه تيز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دا[illegible] آرزوي سلطنت باخو ببرد •

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آمدین برمالیده این شعر خوانده • • بیت •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه مي خواهد که از گذر طرف سمو گدهٔ گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش برآواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بلدی پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چینقه خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسین
علي خان مع برادران و دیگر سادات شیر نبرد بارهه و بهادر های
خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و
و سادات خان و سیف خان و شهامت خان و عنایت خان
نبیرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار
خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبیرهٔ راجه رام سنگه و راجه
انوپ سنگه و باز خان افغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران
و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پیشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ
خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج
یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفي مستعد کارزار و چشم
براه فوج خصم گردیدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج
خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمنصوبه
و تدبیر جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شیر غران که خود را برگلهٔ
گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یکطرف همراه
شاهزاده محمد بیداربخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
و خان عالم و منور خان که از تهور پیشگان دکن گفته مي شدند
و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بندیله و رام سنگه هارا و
ستر سال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بیگ
رنگله که از بندهاي قدیم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلي خان و
خدمت داروغگي توپخانه سربلندي یافته بود با دیگر نام آوران
جنگجو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه
طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبیرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعی از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول
و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پنی و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمدخان صفوی و صفوی خان که هردو ازخاندان
پادشاه ایران گفته می شدند وجمعی دیگر ازجلادت کیشان ایران و
افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت‌کیش که ترتیب فوج بندی از نیز
جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسرپیش خانهٔ شاه عالم
رسیدند - رستم علی‌خان و جمعی دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم‌توپ خانه ساعتی بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفربکشتن داده
روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج
رفت و خیمه راآتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند
و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم‌شاه آوردند
گفت کیستی عرض نمود داروغهٔ‌توپخانه بودم وسیدام‌گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم‌که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بودخبر یافته
با فوج سنگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب
بالمقابل‌فوج هراول اعظم‌شاه بهم‌رسیدند ازین خبرکه‌در فوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم‌شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین‌ست که امروز
شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم‌خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط خبر

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاري از
نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعي
دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودي که بیشتري
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعیین نمود - هیجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کوره حدادي شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت کروه
اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *
رقم سنج شهنامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شدمقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلها چو در بحر موج
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوي محمد عظیم
و محمد رفیع خراساني که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازخان و چلدي دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
از هردو طرف صداي توپ و غرش بان جانستان بهم آوازي کوس و
کرناي رزم غیرت افزاي دلاوران آن دشت پر وحشت گردید و دلاوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگي غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز عظیم برپا می گردید *

* بیت *

چوگشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی
زبس خون که از کشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز

درین دار وگیر و باریدن گوله و تیر راو دلپت بندیله و راجه رام سنگه هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند - و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ نیل پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و از گلولهٔ تفنگ جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و بسیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرۀ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپي عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را ازفیل انداخته با جمعي از دلاوران حملهاي رستمانه بروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادۀ هردو برادرمي شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و همت علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهۀ فوج بهادر شاه شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاري گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاري از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودۀ جگر سوز شعله افروز از سینۀ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلۀ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رساند و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه مي نمود و بهر تیري صفدري را از خانۀ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگي حوضۀ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک مي افتاد ٭ ٭ نظم ٭

زهر تهر گزشست پرواز کرد ٭ تني را ز پيوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار ٭ چو شيري که گور افگند در شکار
برآمد خروشي ده و دار و گير ٭ چو باران ببار يد ژوبين و تير
گران جنگ رستم پديدي بخواب ٭ شدي از نهيبش دل و زهره آب
تردد و تهوري که ازان زيبندهٔ دودمان تيموری دران معرکهٔ کارزار
بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششي که ازان تهمتن والا نسب
بوقوع پيوسته قلم مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است
اگر داستان بي لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
مي رسيد کوس شهرت تهمتني آن منجر بافسانه و داستان کذب
آلود ميگرديد - دران حالت ابراهيم بيگ تبريزی که ازمبارزان مشهور
گفته مي شد اسپ بميدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود
الحال تردد و جانفشاني شير خوددرين ميدان ملاحظه نمايند و از
اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجاآورده داد مردانگي داده ازپا
درآمد - بالجمله دران دار و گير که از شرار رستخيز و دود باروت هيچ
احدي بحال ديگری نمي توانست پرداخت گولهٔ زنبورك بشاهزاده
والا جاه برادر خرد بيدار بخت که فيلبان فيل او درهمان حال از
زخمهای پياپي افتاده بود رسيد کار او تمام ساخت - و درهمان حال
گولهٔ اجل اندرون هوادي حوضهٔ فيل والا جاه رسيد و زوجهٔ او
جان بحق تسليم نمود - و فيل هوادي والا جاه که دران آشوب
قيامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهای شرربار لاش آن نونهال
سلطنت را برداشته دران لشکر سراسيمه وار مي گرديد و بروايتي
از لشکر برآمده راه اکبرآباد پيش گرفته بود و احدي از لشکر طرفين

بحال او نمي پرداخت بلكه هرچند محمد اعظم شاه مي خواست
كه از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع يابد دران آشوب اثري پيدا
نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
مع پسران و شيرنبردان بارهه و حامد خان و عنايت خان نبيرهٔ
سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قاديج
خان و ديگر بهادران شير جنگ كه در ركاب شاه زادهٔ محمد عظيم
و ديگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
شاه فرو گرفتند و در چنين اختلال احوال و صداي دار و گير باد
تندي كه ياد از دم صور محشر ميداد از طرف قبله و لشكر شاه عالم
چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزيدن گرفت كه هر تيري كه
مدد باد جهان آشوب بلشكر محمد اعظم شاه مي رسيد از زره
و بكتر مي گذشت و هر سنگ ريزه از طوفان كه نمونهٔ صرصر عاد
و ثمود نشان مي داد بر مبارزان آن شاه شير نبرد مي آمد حكم
ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تير و گولهٔ لشكر محمد
اعظم شاه كه از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل
نارسيده بر زمين مي افتاد - نقل مي نمايند كه دران حالت تربيت
خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظيم الشان خالي
نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسينهٔ او خورد و
در همين آن تير هوائي نيز بردهن او رسيد و جان در باخت - بهرحال
دران گرد و باد جهان بيش چشم لشكر اعظم شاه سياه نمود •

• بيت •

ز گردي كه بر خاست در رزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سياه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می جست با صد چراغش سپهر
درین دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ موج شاه عالم از
حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهای
کاری در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادری رساند نزدیک بود که
بسیاری از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای
غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند -
و عنایت خان پسر لطف الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وسلطان
خان و تهور خان و چندی از سادات نامی بارهه جمله چهارده
پانزده سردار نامی لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گلگونهٔ
سرخروئی زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی
داروغگی توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و دربن
اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشی تازه از ایران آمده
و مرشد قلی خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و
کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید
یوسف خان بلولی که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده
زینها خالی نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و
مست علی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان
قریب پنجاه و دو نفر نامی فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم
رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و
عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشی داشت و
امان الله خان زخمهای کاری برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت. شاه عالم بهمان زخمها ودیعت
حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي و عمر خان و
ظفرعلي خان با جمعي دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
درین ضمن برلب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دیدکه
کار از دست رفت و بسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي
گردیدند و عرصه چندان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
نجات نمانده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
و جد وآباي شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که بریده از لشکر برآمده
تقاضاي وقت را از دست ندادند في الحال مصلحت درین است
که پا از معرکهٔ کارزار کشیده خود را جائي باید رسانید تا باز اگر طالع
مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان خود را در هرجا که خواهید
سلامت ببرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود. دران حال آن شاه
گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسی
یار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ
آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي
نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زادهٔ عالي
تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده. در محافظت
او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان
سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون در سه فیلبان
فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند
و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود
هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای
خود در رکاب سفر آخرت می دید ازراه غیرت و شجاعت خودداری
نموده پای خود از حوضه بر آورده فیل را می خواست
نگاهداره و پیش راند نمی توانست دربن حال که آفتاب عمر او
نزدیک بغروب بود تیری بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت -
رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را
بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود
گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانهٔ
مفم بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند
های محمد اعظم • بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر
محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورده
رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروی
غضب گزید بعد ازان در پای فیل شاه عالم انداخته زبان
به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن
آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید -
و هرچهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت تقدیم بجا آوردند - و شاه زادهٔ عالی‌تبار و بیدار دل و سعیدبخت را با دیگران حاضر ساختند - و سوای جواهر و اشرفی که در حوضهٔ فیل محمد اعظم‌شاه بود بتاراج رفت - خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم‌شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرودآمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالی تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه‌را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی‌پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم‌پیغام تسلی و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعی و تردد و جانفشانی شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر اورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بعالمدار بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار
نموده خلعت بخشی سیوم مرحمت نمودند و پسر خورد امیر
بخطاب خانه‌زاد خان بهادر ساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار
هزاری سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هر چهار پادشاه
زاده را منصب سی سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه
مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را مخاطب
بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر
و رفیع القدر را بخطاب رفیع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب
بجهانشاه بهادر ساخته هر چهار اختر برج سلطنت را حکم نواختن نوبت
بحضور و سوار شدن بر نالکی که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
و ارسلان خان کاشغری را که خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه
بود مخاطب بچغته خان رستم جنگ ساخته هشت هزاری هفت
هزار سوار نمودند و دیگر همه خانه‌زادان قدیم و امرای رکاب که از انها
تردد و جانفشانی بظهور آمده بود بعطای اضافهٔ نمایان و فیل و
جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر
می گردد مگر هرجا که ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد
بر همه دیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن
محمد اعظم شاه بگوالیار رسید خیمه بخیمه صدای زاری و نوحهٔ آشوب
قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النسا بیگم
که خواهر اعیانی محمد اعظم شاه می شد رفته شرط تعزیت
بتقدیم رساند و به تسلی دیگر پرده گیان حرم پرداخته باتفاق
عنایت الله خان که دیوان خزانه وتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بذریعهٔ روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داري که‌از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطاي خلعت ماتمي یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطاي چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق صفبق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بوده اما درجواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضاي مصلحت آن بود که رفاقت عموي خود نمایند -
ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار
نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
ساخته بخدمت میر بخشیگري بدستور سابق بحال داشتند -
و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج
هزاري پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز
خان صفوي معزز ساخته تسلیم بحالي خدمت تن بخشي
فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی
ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
سرکار در آورده باشد بعد عطاي خلعت و فیل باو مسترد سازد -
حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهي و والاشاهي بانعام الکها
و اضافهاي نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر
و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان
تقاضاي مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت
مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان
بظهور نیامد - و باز روزي که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - ولازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا حرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و
ملکي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امورسلطنت
نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام می داد و دراجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که
کاغذارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان مي نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودندکه منصبداری که برو خوراك دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد
سعی و تردد بسیار از جملهٔ قایلي جاگیر می یافتند هرچند
جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفه تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست مي نمودند و هرچند وكلا استغاثهٔ اين تعدي بخدمت
پادشاه نمودند داروغهٔ فيلخانه و آخته بيگي قصدي خاطر نشان
پادشاه مي كردند كه فرياد آن جماعه بجاي نمی رسيد و عالمي
ازين بدعت چنان بجان رسيده بودند كه وكلا استعفاي وكالت
مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داده
بعده كه بمنصبداران جاگير تنخواه دهند موافق خرچ دواب
داغها از جملهٔ طلب ذولي او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمايند دريندصورت
كسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وكلا بالكل ساقط گرديده
بلكه في الحقيقت حكم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند ٭

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نيز
بهرهٔ داشت كتابي مسمی بالهاميه در علم سلوك و تصوف
تاليف نمود كه باعتقاد متكلمين در بعضي مقدمات و فقرات
پا از جادهٔ شرع بيرون گذاشته حكم فرمودند كه در سكهٔ روپيه
و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نامبلده
نويسند و درخطبه امر نمودند كه نام نامي شاه عالم بلفظ سيد
مزين باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلكه از شروع
سلطنت غوريان اسم سيادت بنام هيچ يكي از پادشاهان سلف
هندوستان از روي تواريخ در خطبه و ذكر حسب و نسب ثابت
نشده مگر خضر خان كه باوجود از اصل و اسم جد و آباي او قوم
افغان بلفظ ملك ظاهر ميگردد بعده كه بسلطنت دهلي كامروا
گرديد بدليل روايت ضعيف چنانچه بگزارش آمده سور خان
عهد او اسم سيادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم كه بعد اين

بهاله منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گرديد. بذكر خواهد درآمد
به برهان و دليلي كه خود را ملقب بسيد ساخته هرچندكه دران نيز
اختلاف قول مسموع گرديده اما مجملي از حاصل كلام بزبان خامهٔ
صدق بيان ميدهد گويند سيد شاه مير نام از اولاد حضرت خيرالانام
غوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني قدس سره در كوهها و ملك جهه
مادري خاك منزل كه از توابع اطراف كشمير واقع شده آمده منزوي
گرديد و راجهٔ آنجا اطلاع يافته بخدمت سيد رسيده بمرور ايام
عقيدت تمام بهم رسانده صبيهٔ خود را بخدمت سيد شاه
ميرگذرانده و آن سيد ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد
ازدواج خود درآورده ازو يک دختر و يک پسر تولد شد و راجه در
تربيت و غم خواري آنها مي كوشيد بعد ازانكه آن سيد ازان مكان
بقصد طواف بيت الله سفر اختيار نمود و باز ازان سيد اثري ظاهر
نگرديد راجه در تربيت اطفال آن سيد كوشيده باهل اسلام پيوند
نداده در عالم عاقبت انديشي باخفاي آن كمال احتياط بكار برده
در همان جبال پرورش ميداد تا آنكه فردوس آشياني صاحبقران
ثاني ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
همان سيد دختري كه بحسن صورت و سيرت و ذكا موصوف بود باتحف
و پيشكش بطريق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعيين
معلم و انگه و مغلانيهاي آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زيب درآورد كه
از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود درآمد كه مراد از نواب
بائي بيگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سراپي فرداپور

وسط سرحد خاندیس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگیر
او بود و باني جي پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت مي گردد ه
الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد
بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده
هجري در سواد مستقر الخلافه اکبرآباد بکمال زینت و فیض بخشي
انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیه سمت اودي پور
وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملي از تفصیل آن
بگزارش می آرد از نوشته اخبارنویسان صوبه اجمیر و پرگنات اطراف
جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول النسب
راجه جسونت گفته مي شد در ابتدای نشو و نما باغوای درگاداس
و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابیه از آوان عهد حضرت
خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش ازو سر میزد درین ایام
بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طریقه نا فرماني
و سرکشي در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشي و بانگ صلوة
و بر انداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهاي
خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد فوج رانای اودیپور
ورفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه
سمت باده ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از سعادت ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیدند
براه آنبیر وطن چیمنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجي
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خانخانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال وجان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیري
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دارگذاشتند -
اجیت سنگه و دیگر راجهاي معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخانخانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگي بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بجود پرور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ وصلوة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی
و امام و موذن مساجد دز جود پرور و دیگر معموره‌های اطراف
تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ
فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات
جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر
و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس
بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند
بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق
بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید
آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش درآمد و
از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمي کامیاب
و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف
قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت
فراهم آورده بدین دعا گویان شدند * بیت *

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمی ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل برنگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر
است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و نسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند ـ
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود را برساند ـ اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند ٭
الحال کلمهٔ چند از سلوک محمدکام بخش می نگارد که هرچند
ازطرف محمدکام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملنگ اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان
میگردید اما در دل او سوای طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ
دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده
که سه چهار منزلی حیدر آباد رسیدند احسن خان نامه و پیغام
الفیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه زمن
و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته
بقلعه‌دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان
آورد اگرچه قلعه‌دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما
رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط
خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گردیده
با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق
احسن خان و اظهار خیر خواهی بنای مصلحت بر این گذاشت که
فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک
و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه
مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه‌دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب
خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید
احمد نام که از پیش آورده‌های احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه
سرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رسانده
و از برای بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار
سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که
نشهٔ جوانی و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمی
مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاہ گاہ احسن خان و سیف خان که استاد تیر اندازی محمدکام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت همدیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی برپای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد -

چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن است خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم
دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب
نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برسانند
رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد
کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام از خود دور
نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینند که من حاضری
خورده می‌آیم وبرای شما آش‌الوش میفرستم بعدفراغ چیزی خوردن
باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت
همان زمان منصوران محمدکام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران
دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمدکام بخش ساخته
بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی
ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمدکه آنچه
از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب‌مدار دین پناه استفسار نموده‌اند
بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن‌خان که سرفوج و میر بخشي
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان
و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي
نامبردها بظن غلطنزد او بهثبوت پیوست سه روز دربند داشته بعده
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته برپاي فیل سواري
همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواهمت موافق
حکم محمد کام بخش حضرت جانی از طرف آن فیل برستم‌دل‌خان

بریدن فیل اقدام ننمود بعده فیل دیگر آورده زیرپای فیل انداخته بدان عذاب‌کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل که متصل یکی از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند - و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفرکشته و زخمی گردیدند بعده احسن خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ معصومهٔ مستوره‌را به بیحرمتی تمام مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او آورده بحضور آنها حکم‌کشتن رستم دل‌خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هرچند بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام بی‌تقصیر بریدن‌فرمودی و باز فرموده‌که زبان او نیزقطع‌نمایند - درین حالت‌مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و احمدخان‌افغان را مرموده‌که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسپهای

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از آن
هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -
ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خربسته تشهیر دادهٔ بهمان زخمهای بدن زیر همان ابطی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصاحبت
مقید ساختن من می‌نموده باشند - و بعضی جماعه‌داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران
عمده چندان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمدکام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چندین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از
خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام
نمود که زیننه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهاي
احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفي و
هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغاني که از مدت آشنا و
مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط
در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز بر قید و شکنجهٔ آن مجبور
بلای قضا مي‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست وجوی مدعیان
و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا
نمودند از مشاهدهٔ خریطهاي هون و اشرفی گفت که این خریطها
است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود
و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آثار قهاری
و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار کهچری با
نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و
آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دو سه ماه
بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و
دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکي‌که ازمحمدکام‌بخش
بدون‌تحقیق بظهور آمد این بودکه بعد رسیدن‌ایلچی از نزد بهادر شاه
بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند ک
معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباک را همراه خو
بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساز
از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پرداز

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکی
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودندکه والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق‌گو بی باکانه و بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوی ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک
ماندن حیدرآباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیهٔ کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که پیاپی
بعرض شاه عالم‌بادشاه که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاری
خواهد گردید رسید بکوچهای طولانی از ملاحظهٔ رسیدن برشکال
متوجه مهم محمد کام‌بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام
فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمهای کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر برتقاضای وقت نا شنیده انگاشته -
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد
آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود
و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود درینولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانا
گردید - محمد مراد خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشی محمد کام‌بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خانی داشت از طرف خلدمکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگری
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف‌آمیز امیدوار نتائج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده دریغولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری
وسوانح نگاری کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری کوزره و قراسره
در سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن
خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ
احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب
اختیار فوج محمد کامبخش است رمل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعی و فدویت محمد مراد خان پردازد
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر شده حکم فرمودند که
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگر تعین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و راسخیت محمد
مراد خان و خلاف گوئی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن
مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعهٔ نگارى و سوانح
نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته ببحالى فوجداري
كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان
ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل
از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان
نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار
منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از
اصل و اضافه تمامي هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر
دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خاصت خدمت داغ تصحيحهٔ
حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان
كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب
سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع
يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ
لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير
بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمداً غبر واقف خبر انتشار
گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و
طالع يارخان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته
بسياست كشت اما غلط محض بود از يك ماه زياده قبل از رسيدن
خطوط مقيدگشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس
بتدبير و احتياط تمام رسانند در آب باران شسته دور انداخت -
اوائل جمادى الاولى در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر
قلعهٔ برهانپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکر ازان پانزده
بیست روز متعذر می نمود و روپیه را پنج توله کاه نفروخت رسید بعد
مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم
برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ
و یک مقام مقرر گردیده از راه ماکاپور و ناندیر طی مسافت نمودند تا آنکه
اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دو سه منزلی حیدرآباد رسیدند -
باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ
سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد ششصد سوار باو نمانده
بود که آنها نیز از بدسلوکی و ملاحظهٔ خونریزی و گرسنگی که
یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه
شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ
تزلزل و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام
لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابی نمی نمودند
و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه زادان
روشناس حضرت خلدمکان بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا
ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت
از کعبة الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت
میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در
شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و
آصف الدوله امیر الامرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار
نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان باوامر نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام‌بخش بآنها
دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد
وثاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد
تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن
در رکاب اوموجودشده بشاه جهان‌آباد برده بر تخت نشانند و دست
آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده
بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید
اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود
را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش باراده ملازمت پیغام حسن
تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن
میان راجپوتان و هفده هجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده
تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن
خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاری
نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل
بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا ووسواس
آمیزگشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف‌الله خان را محض تمهید
و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه
احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت درینجا
سوای زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و
عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر
بارملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این‌همه
غلبهٔ سودا و بی بضاعتی که لشکر وخزانه اصلا نزد محمدکام بخش

نمانده بود چون از زبان نقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گفتار بصدملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت نتم محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زادهٔ رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان‌خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده نیل سوار رزم آزما که از عمده‌های سر فوج داود خان و نیبا (ن) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع‌الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمدکام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیما

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان‌خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه‌زاده رفیع‌الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمدکام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان‌خانان و طرف دست چپ ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان برتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه فیل‌سواران تا قریب دو پهر روز استادهٔ مانده جرأت بر پیش‌قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداری عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمي گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان‌خانان پیغام مخفي یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان‌خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان‌خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و داود خان و نیبا سیندهیا که چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمدکام‌بخش هوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردیدکه تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیگری که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمی پرداخت و تاراجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مردمهای لشکر که برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *
القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق‌داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسیده - و معدود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمدکام‌بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاري رسیده بود نزد خلدمنزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان‌فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد وشوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائي که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت بيجوهري و بيغيرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچۀ شوربا خورانده با دیدۀ پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمدکام بخش و یک پسر باسم فیروزمند ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از رۀ صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

نعش هردو را بروضۀ همایون پادشاه روانۀ شاه جهان آباد نمودند وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خانخانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خانخانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیماسیندهیا که از جملۀ نا سرداران مشهور غنیم و عمدۀ سر فوجهای مرهته ران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابي زیاد تا صوبۀ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذو الفقار خان روي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک ترددِ جنگ محمد کام بخش گردیده وسیلۀ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار بقلم آمده عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانکه امضاء منصب تيار شود بلکه پيش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جيد سير حاصل سرکار نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار منصبدار کم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند - بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربي که از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحاي هر قوم گرديده راست گفته اند پر عقاب را که زياده از همه طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او که پر تير مي سازند باز باعث هلاک چندين جاندار مي شود ❊

Shah وکيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه داري کل دکن ضميمهٔ مير بخشي گري مفوض گشته بود براي حصول فرمان سرديسمکهي چوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ويران با مراجعه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک معظم خان خانخانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار پايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهاي توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست که اختيار امور ملکي و مالي و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نمايد بر هر اين ميان ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي
دکن ديگري دخيل وصاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا
که زن عموی راجه ساهو میشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده
بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تا ده
سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه صد
سرديسمکهي مي نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش
آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول نانمودند چون
درينولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان
نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتهه درميان نباشد بنام پسر
خود که دفع مفسدان ديگر بندوبست ملك نمايد درخواست نمود
ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت
درين ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بميان آمد
آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که
التماس هيچ احدي را از ادني و اعلی ردننمايم چنانچه مدعی
و مدعی عليه که برضد مدعای همديگر بعرض اقدس ميرساندند
بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول مي افتاد و حکم
ناطق عطا ميفرمودند درمقدمهٔ سرديسمکهي نيز موافق درخواست
جملة الملک و ميربخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر
بسبب پرخاش همديگر مقدمهٔ سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند ه
ديگر از ابتدای عهد تيموريه مقرر بود که يک خطاب بدوکس
عطا نمي فرمودند البته تفاوت يک دو حرف مي نمودند درين
عهد صفدر خان بابی متعينهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدين

خطاب موروثي مفتخر بود بدیگری یکي از بندهاي قدیم رکاب عطا
فرمودند صفدر خان بابي دربابِ بحالي خطاب و بي تقصیري خود
عرض نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگري
هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس
باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و
نقاره و فیل وجیغه وسرپیچ نظر برپایه و مراتب نماند - چون درین
ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته
بود و در رتبه دیگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت
بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غور پادشاه
دریا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب که چون آب
سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدمت
جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش
با دولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل
است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشي
پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه‌زادان بانام و نشان ثمر
بیچاکري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این
همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست
که درین ماده تدبیرو بندوبستي بکار رود که سد راه آب سیل و سر بسر
شدن مداخل پروسعت هندوستان براي بخشش پادشاه کم و بیش
تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب
ظاهر نزد کافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته
بود في الواقع مانع خیرو بانی خلل رزق خلق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضي نكته سنجان منصف پيشه سخن راست تلخي آميز بود اخلاص خان مي خواست که هرگاه ياد داشت منصب نزد وزير براي دستخط عرض مكرر رساندن بيايد بعد تحقيق و غور اصل و نسل و پايه و مراتب صاحب منصب دستخط نمايد خان خانان به تمامي اين وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسنديد و باخلاص خان تكليف تحقيقات آن نمود اخلاص خان نيز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بتدول آن گرفت و گير نداده خواست استعفاى خدمت نمايد آخر كار قرار بران يافت که برين خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نيک رو گفته مي شد و از صورت و سيرت او مادهٔ سرانجام اجراى اين كار هويدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه ياد داشت منصب از دستخط عرض مكرر رساليده فارغ شده براى عرض مكرر بيايد و بمستعد خان رجوع نمايد او بدين تحقيق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابليت بندگي پادشاه دارد يانه و بچه سبب و وسيله منصب و اضافه يافته و زياده از پايه و مراتب و قبل از ايام ميعاد مقرري اضافه نيافته باشد همچنان در تحقيق يوميهٔ وجه معاش كوشد و بعد تجسس و تفحص اين امور که بسيار ديرمي كشيد نشان لفظ صحيح مستعد خان بر ياد داشت منصب و اضافه و يوميهٔ وجه معاش ميشد. واكثر بيشتري ياداشت بتعين سزاوار شديد مهر پرور و امةالحبيب هردو محل پادشاه و ديگر مقربان حضور بدون كاوش تحقيق بدستخط مستعد خان بانجام ميرسيد

اما بار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را
اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول
اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست و هقلد دستخط باهم بهمرسیده
شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا
صائب ورد زبان داشت * بیت *

هرکه اینجا دست زد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق
و خطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاک حق واقع
شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي
چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع
تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند - و شبها اکثر بهبیداري
بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذرانیدند باین سبب در
سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم
غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے
خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها
شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفای سرکار
مذکور از ظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده
مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان
می آرد که درعهد خلدمکان که رستمدل خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدرآباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهي
فروشان بي اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او
رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر
آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع
سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت
متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه داشته بالای پارچهٔ کوهي رفته ملجا و
پناه خود ساخته شروع در رهزني و دست اندازي بر مسافرین و رعایای
اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهم رساند
فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او
افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راو که
زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه داري
نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه دار دیگر آن
زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست
اندازي مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات
دزدي هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته
بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماري شدید بهمرسانید زن
ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان
گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ
نرکنده سرکار بهونگیر که جاي قلب واقع شده آمده با سروا نام
که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق
و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالاي پارچهٔ
زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گڈهي در شاه پور گذاشته

ملجای خود ساخته علاقه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هر جا از زن مقبول و مال هنود و مسلمین می شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعي از بیوپاریان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعد‌ازکه قاسم‌خان به‌کلپاک رسید به بندوبست پرگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه درفکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخي زیاده مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزي بر یکي‌ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر یافته‌خود را براي تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچهٔ کوه‌قلب رسانیدقاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گولي از دست همراهان پاپرا بر پیشاني او رسید و از درجهٔ شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بسرداري یکي از شجاعان کار طلب براي تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پابرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ
می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گذهي را
مسمار نموده مراجعت نمود پابرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان
باز آمده گذهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ
و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده • بیت •

درختی که اکنو گرفته است پاي • به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روز گاري هلي • بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه دربن مابین رستم دل خان
او را گذهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه
شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد
پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای
تنبیه و استیصال آن کافر تن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ
فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه
شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي نمود - دربن ضمن میان
سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید
که هر دو میدان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکبیگي که در
دکن ضابطه است نمودند و پر دل خان بعد رساندن زخم کاري بر
پاي سروا خودهم کشته گردید و بعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم
و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانده
روز بروز بگرد آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف
می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبهٔ افتاد که
رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دو سه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار باو ساخته مبلغی گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مایه دار دیار و با اقمشهٔ لکوک و قالینهای بیش بها کار هماجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمین و هنود در اشتغال وسرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دو سه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوارخود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشاند چنان بند وبست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادهها بمددکمند و زینهای رسا بالاي قلعهکه چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سوای مال وامر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضي محمد سعید نام را با صبیهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورده و دو سه روز بخاطر جمعی مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفته و روب نمودند که همه مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي برای خلاصی ناموس خود بالحاح وزاري کوشید فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دوخزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد بالای و اسپ سواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از تجار ستای نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا فرستاد که برای او زراعت و سبزی نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ دهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفاي مسلمین قبائل خود را برای فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپای قلعه رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهاي طولانی و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و پته را تا یک پهر روز تاراج و رفت و روب نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم او بکندن زمین و هدمت و جوي زر نقد
پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصي که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالاي قلعه سنگ
و گولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالي را
که سرراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالاي قلعه حکم اندازي نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بته و قصبه باخود گرفته باسیري برد - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلي شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیري بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکي از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضي هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکي از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچهٔ گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلماني که رشتهٔ خویشي دور و نزدیک بسلسلهٔ شیخ زین الدین
داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود بوسر وقت دختر
رسید و گریه کنان و نالان بالاي پشته پیاده دریافت فرزند مسلمان
دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده آنجا برای خلاصي آن

دختر نمود پیاده به‌تندی و تلخی پیش آمده‌گفت که اگر نزدیک
من آمدی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد
سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده
راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسیدآن طفل امیر گشته احوال
قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
صبیهٔ شیخ زین الدین امست و آب در دیدهٔ او گردید هرچند
خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر گپ زنان
و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن
جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان
دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن
دختر فراهم‌آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه برهر و سینهٔ
درد آلوده دست می زدند آورده از دیر مجملی بر حقیقت
اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از
شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظراو آمد بالا و پائین آنجا را قابل
بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث‌کرده زیر آن پرکوته قرارداده
برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ
وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان
صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت
زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب بدرسالکان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ بگوش او می رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعدازان شاه عنایت نام پدر زن قاضی مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا مناسب نیست که برای تنبیه سنده‌ی فروش خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدرآباد مقرر می فرمائیم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او می نمائیم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میرتزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بی آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود رفته از درد بی ناموسی که بی آبروئی تمام نزد همچشمان خاص وعام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تاهمانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهانی را تسلیم صوبه داری حیدرآباد فرموده بعداز عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپم تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدر

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه آن شقي بدکیش قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسانده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تیره کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و تابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتي درقلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خود گفت که براي من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم براه عطیهٔ الهي داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکار ماهي دو کروه از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه آن شقی بشکار رود زباني زن خود بزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم براه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ بکلپاك که هرکارهای جلد رو نیز خبر رسانده دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند
کارمبش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا برون
آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپائک نیز رسید و با
مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های
قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند
و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ
پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکنڈا رسانده
مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند
بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبرگرفتن
ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شده او خود را بتاریکنڈا
رسانیدند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در
گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر
نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبي
خود را رستم ثاني مي شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود
نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده
بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجي که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و
تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر ننمود.
اما فائدهٔ برروی کار نیامد بعده یوسف خان خود با پنج شش هزار
سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت باوجود محاصره نمودن ده
دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح
نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که ازان کافر جهنمی
بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل
آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد
محاصره بنه ماه کشید وآدم بسیار هردو طرف از زدن گوله وسنگ
ضائع میگردید کار بجائی رسید که یوسف خان جهندهٔ قول در
لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر
فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده
در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق
مردم هردم از قلعه برآمده زیر جهندهٔ قول رسیده بیوسف خان می
پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعده که ذخیرهٔ باروت رو باتمام آورد
یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنده و پرکوته و باره و برج
اطراف قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را
مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه
زیر زمین جائی بود که دروازه و زینها برای پائین رفتن داشت مردم
چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند وآن مفسد عیار کفش نجس
حقهٔ نکبتی خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغیر وضع برآمد
که تا دو روز هیچ احدی حتی همراهان از اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد
که آباد کردهٔ او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد
تازی فروشی درانجا باو در خورد باو گفت تازي خوب برای من
بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد
ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازي
خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا
تعلق بهمان خسرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال
او گردیده بود و همه‌تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد
و همان لمحه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند
آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پای
او رسید بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان
آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر
می آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او
جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای اورا بدروازهٔ
حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رساندند • • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانحی‌که درآخر سال جلوس خلد منزل رو داده و از
نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش
می‌آرد‌که چون در عهد فردوس‌آشیاني میان شاه ایران و پادشاهان
دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود دریتولا گرگین‌خان
نام ازطرف سلطان حسین ناهاي ان قلعه‌دار ضابط بت است قلعهٔ مذکور

قیام‌داشت میراویس افغان که بسبب شهرت‌شجاعت و تمن‌داری سلسلهٔ اورا میر می خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای گرگین‌خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاهگاه میان‌قلعه‌دار و میراویس نا خوشي ملال افزا بمیان مي‌آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت مي گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار مي یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تزویر براي بند و بست کمرگاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود شب براي مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه‌دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس‌که بجنگ پیش آمده کشته و چندی‌را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی و نا خوشي منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده‌کوس سواری‌نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده‌مصلحة خطبه بنام قطب‌الدین بهادرشاه پادشاه براي رفع بدنامی و استحکام بندوبست خوانده کلید طلائي تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل‌بر استدعای منصب پنج هزاري بنام خود و محمودخان نام پسرو برادر و اقوام و سند قلعه داري بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

تودادی که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینهٔ او این بود که غبار
ملالی که از عهد خلد مکان بسبب ایلچیان ناهموار بمیان آمده
بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب
داده بعد ازان از فرستادن نامهای محبت افزا و هدایای بیش بها
همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشتهٔ اخلاص موروثی را از سرنو
استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که
خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب
پنج‌هزاری برای خود او و همرهان او فراخور پایه ارسال داشت و خفیه
زبانی تجار بسلطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ این فساد که استحکام
بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب
است زودتر باید کوشید و ازطرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
جمع دارند لیکن ازانکه بناقصامی عهد دور فلکی شاه ایران نیز بمرتبهٔ
از بند و بست سلطنت بی‌خبر و عاری بود که اصلا بفوج‌کشی
و تعین لشکر و مردم‌کشی راضی نبود سوای صحبت علما و فضلا و
هم‌نشینی و ساختن عمارات بامور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف
طریقهٔ جد و آبای خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی
تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول
می رساند این معنی منافی نسق سلطنت الکهٔ ایران می‌گردید لهذا
زود بفکر تلافی تسخیر قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدرآباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان
دار الجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند ٭

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق
سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسپ وقت سواری و دیگر عنایات سر افرازی بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذو الفقار خان بهادر را
ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذو الفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت ست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی
او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدر آباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته‌برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول(۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه‌هزاری دوهزار
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور
باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند •

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هم و باهم چسپیده
برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغة الهي تقاضای
آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث‌نکال و زوال
دولت و موجب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت‌انسانی
است‌که همان‌کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بی‌بضاعتان
محتاج بنان شب مي شود • • بیت •

بسا شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق‌گدا پای‌لنگ و دست شل‌است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانستہ بودند آن ہردو برادر را بدوش و کنار خود گرفتہ سررا
منزدین و مسافرین می نشستند ہرکرا نظر بران خلقت می افتا
رحم بر جان آنہا نمودہ رعایت خیرات بحال آنہا می نمودند
مادر و پدر آنہا روپیہ دو روپیہ فراہم آوردہ ہرروز بخانۂ می بردند بعد
کہ لشکر پادشاہ عالم نواز وقت توجہ حیدراباد ازان راہ عبور نم
آن ہردو برادر را برای گدائی بلشکر آوردہ خیمہ بخیمہ می گردانید
ہمان کہ بعرض شاہ عالم بہادر شاہ رسید بحضور طلبیدہ یک ہ
روپیہ نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - دریناولا
لشکر مراجعت نمود باز ہردو برادر کہ بحد تمیز رسیدہ بودند و بہ
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیدہ سعادت اندوز ملازم
گشتند از راہ فیض بخشی و ذرہ نوازی یک دیہ بجمع پانصد ر
در وجہ مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو ہزار روپیہ
عطا نمودہ حکم فرمودند کہ ہمراہ لشکر در رکاب باشند و خورا
فیل از سرکار می رسیدہ باشد رزاق حقیقی ہمان خلا
معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنہا ساخت کہ باعث مباہات
گردیدند - چون محمد مراد خان کہ صوبہ دار بیجاپور شدہ بود از
سرانجام باوجود آنکہ ذو الفقار خان بہادر دہ ہزار روپیہ از د
خود برای خرچ مدد نمود طاقت رفتن برسر تعلقۂ خود نہ
و مکرر خبر فساد و برہم خوردگی آن صوبہ بعرض رسید لہذا
دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان
برادر غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ مفوض نمودہ
داری خجستہ بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بہادر بنام محمد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او
نزد محمد کام بخش و افسون او کارگر نشدن بزبان قلم داده باوجود
ظهور چندان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با اسد الامرا
اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانیده بود چون
بجملة الملک معظم هاین خانخانان رجوع آورده اظهار ندامت
بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن
منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه سرافراز ساختند -
سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبهٔ حب
ریاست خود را پابند نوکری ساخت - وسط جمادی الاولی (۱۱۲۱)
کنار سواد خجسته بنیاد رسیده ضرب خیام و حکم مقام یک و نیم
ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور
ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت
خلدمکان و رساندن مبلغ کلی بخدام آنجا و حکم فرمودن برای
جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد
بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن
و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلدمکان مقرر کردن
و منصوب نمودن متولی در اخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته
بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دار الخلافت گشتند - چون ابتدا
ذو الفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان
بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بنده که
خانخانان حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت و حقوق
نیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بحالی خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافی نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجاپور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خان گراني نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کم توجهي بحال او گردیده از طرف دادن جاگیر کم حاصل وزود تغیر نمودن که علاوهٔ پرشاني سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پني مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد د ر السرور برهانپور ضرب خیام واقع شد اگرچه میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رمدا و باغات وتفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت افزاي دلکشای شکارگاه و سیرگاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجدارن آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدار البوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیری در آمدند و بتخانهای بسیار مسمار نموده از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه منگلهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبرپور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند ●

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها دالباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایامیکه در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هرکه از جملهٔ معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبدخانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرج ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان بعد اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمان و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گوبند نام
از سر گروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار
نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند
خود را عوض گروگوبند مقتول که از سر نو خلعت حیات بتغیر صورت
ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ
نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده
علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا
پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت
و تاراج نمود - در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ جرار بار گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم
شهرت قزاقي و مردم آزاری بر افراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد
تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
تحصیلدار صاحب از طرف خود مقرر ساختند کار بجائي کشید که

-ی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال
جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای
خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت
حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج
و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت
تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رسانیدن خرابی و تاخت
پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ
افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را باخود رفاق ساخته
سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان
مست جنگی بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده
بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند -
آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که
همه همراهان او فرید سپاه پادشاه و فتح درس می نمودند
باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید
از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان
بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو
فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت
رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که
از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل
پذیرد - دریں ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجهٔ شهادت
رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وفرمع فیلان

و اسپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه
اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ
بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا
بسهرند رساند - ازانکه سهرند شهری بود پرازمال تجار و صرافان مالدار
و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر موم خصوص از اعیان علما
و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام
فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن
کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور
گردیده یکدو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی
گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت
مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف
نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات
حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند
و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و
هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و
بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج
سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین
نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور
رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت
هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای
استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده
نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه بیشتری مال و عیال مردم‌قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها انداختند اما بعضی شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و بی‌ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت بر افراشته بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و بر آوردن فوج باستقبال آن‌گروه ضال بد مآل پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج‌آن مردود سه چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد که کدخدهی و آبادی پرانا سال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بلی عم بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاری از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن درآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند و صدای دار و گیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعی کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان دانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با درصد سه صد مورچال روان که از تختهای چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران قرارداده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار درمیان گرفتند اماتردد یکه ازان افغانان جلادت نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده نتم درس گویان با چهار صد پانصد کاهٔ و اقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شوخي از حد می گذرانیدند - و افغانان سرباز دروازها

را روا نموده با تیغهای برهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد وبا صد در صد نفر از کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می‌رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطانپور و پرگنات دوابهٔ جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سر انجام نمودن بعضي فرمایش و استقبال نمودن با خزانهٔ موجوده نوشته مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدري سرب و باروت که از جملهٔ فرمایش سرب و باروت نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون سواري و باربرداري برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سر انجام فرستادن سرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در گنج موجود . است هر قدر بار بردار بفرستند بار نموده فرستاده آید - بعده شمس خان با ترتیب چهار پنج هزار سوار و سی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بافندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محملهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور است رسیده انگر اقامت انداخته در پناه پزاوهٔ خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگنات نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار باراده غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه‌ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه‌وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ کروه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولهٔ تفنگ بلند گردید و یکبار کی قریب ده دوازده هزار
گوله و سنگ فلاخن تگرگ وار بر لشکر اسلام باریدند اما از فضل
الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامی
کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج
باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام
ثلث اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام غیل جرأت پیش
رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات
اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت
افزا بلند نموده بران مدبران پر کین یورش کرده و تاخت آورده
بحملهای کافر ربا بیهم بسیاری را بقتل رسانیدند و زخمی ساختند
و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه
بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده
محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از
سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته
جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران
گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده
بهیئت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم
ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید
و شب از گدهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان
چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر
بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب
هزار نفر گرد آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بندو بست برج و باره بازدحام عام جمعی از مسلمین و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طایفهٔ کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دو کروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور های مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمی بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کاویدند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشیده خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نذار راه قدم آن مردود نمودن متاع بیی اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل و اسر فرقهٔ هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون سرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت رای نهضت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر مهمات دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بصمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کار طلب تعین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که افواج عدومال برای تاخت و خرابی معمورهای میر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضي پادشاه عالی جاه بظهور نیامده اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پاي تخت چنان قرار ملازمت بمیان‌آمد که راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس نام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا برومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند ٭

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید ٭

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروپ بد مآل رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت
پنجاب برافراشتند - چون قلیج خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اوده
مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میرزا محمد
هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ
خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران
بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده
صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی
که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران
رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو
با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار
روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند
وسوای آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمدآباد
فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمدآباد سرانجام
ما یحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد
درعهد خلدمکان برای قوام الدین خان که بني عم میرزا محمد هاشم
می‌شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق
حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود
همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده‌گاه سازد ●

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم
داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین
علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که
افضل الفضلاي لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده برای خواندن خطبه
بقيدلفظ وصي مانع آمدند و بهمين دستور فضلا و مشايخ
دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع
خواندن خطبه بدان دستور كه حكم رسيده بود شورش نمودند و
بهمين مضمون از نوشتهٔ اخبار نويسان ديگر بلاد بعرض رسيد - و در
همين آوان از سوانح احمد آباد معروض گرديد كه خطيب مسجد
جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل
رساندند - اگرچه در باب كشتن خطيب روز جمعه و محبوس گرديدن
مهر علي خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد كه بعد كشتن خطيب
روز يكشنبه بفرمودهٔ فيروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ كوتوالي
مقيد ساختند اگرچه بروايت مختلف در احمد آباد اشتهار يافت
اما ازانكه مسود اوراق دران ايام تازه وارد احمد آباد گرديده بود و
تا مقدور بتحقيق آن پرداخت مجملي مي نگارد بعهدة العلم
عند الله - بعد رسيدن حكم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد براى
حاصل نمودن اذن بخدمت فيروز جنگ صوبه دار عرضي نوشت
در جواب دستخط نمودند كه موافق حكم خليفه بخوانند بعده كه
روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از
مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطيب را مخاطب
و معاتب ساخته گفتند كه درين جمعه كه خواندى ترا معذور
داشتيم درجمعهٔ آينده نخواهي خواند او در جواب گفت موافق
حكم بادشاه و ناظم و صدر مي خوانم - بعد ازانكه روز جمعهٔ دويم
خطيب بر منبر آمد يكى از مغلها گفت لفظ وصي نخواهي خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ وصی برزبان او جاری گردید بیتابی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل نورانی
ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود نور نورنم
والدین مقتول دوسه کفان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند آنگاه فیروزجنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را برسر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ
که بصوبه‌داری اوده گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ
خود باوجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبری‌های پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند
گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستاده بعدنزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار
روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان
و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین سال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ
شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار با جمعی بعرض رسیده
مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای مرهته
تلسی بائی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتهه بلدهٔ
دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانویر که هفت
کروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانویر را که جمعی کثیر
از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره
نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک
روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد
خان که قبل از رسیدن خط تلسی بائی و خبر شوخی آن زن جنگی
بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربی مردان را ملاحظهٔ جان نمودن
و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود
را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که
فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و
منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام
از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ
جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود
اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا
روانه شد - مخذولان خبر یافته سه چهار هزار سوار در سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خود زخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا عزیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیک آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدربردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوي و زبان مرهتهٔ خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستورستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
می نمایند حرف میزد بعده که تا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده برکشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمد تقی نام جوان که از نبیره های
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهرم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چورامن جاٹهه که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده
سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست
راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج
سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان رچوراس
چانهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و
استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن
تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم
پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفی آباد
و شاه‌هوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون
درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت
دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان
دهٔ تاز خود را غافل می رسانند دست از شوخی بر
نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی
قصبهٔ شاه‌هوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی
برای دیدن جا که قابل مقامات و نزول آمدن لشکر باشد مرخص
فرمودند مابین راه می چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه
ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس کوبان چون سیل ناگهان
مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت افزا
و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس
چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای
دار وگیر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی
تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فيروز خان ميواتي و چندي ديگر از سادات بارهه از فيل و اسپ پياده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه كفار بد كردار را هزيمت دادند - اما بعد ازانكه در شادهوره بقصد تعين افواج براي تنبيه و اخراج آن كافر بد نهاد نزول رايات ظفر آيات واقع شد اول اوائل ذي الحجه كه آواخر دي ماه آلهي و عين چلهٔ زمستان مي باشد چهار پنج روز باران كنده بهار بلا فاصله باريد و چنان باد زمهرير آمد بران لشكر آب و گل آغشته وزيد كه چندين هزار آدم خصوص از مردم دكن كه تاب سرماي آن اطراف نياورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بيشمار از اسپ سواري و بار بردار آن قدر سقط شدند كه از گنده بوئي آن زيست بر مردم پادشاهي تنگ گرديد و مردم عام حمل بر سحر و جادوي آن زمرهٔ بد نام كرده كلمات ناگفتني بر زبان مي آوردند دويم آنكه خبر انتشار و فساد آن اشقياي مردم‌آزار كه بركهي و فوجهاي اطراف پادشاهي تاخت مي آوردند و شوخي زياد بمرتبه مي‌نمودند كه يكدو فوجدار نامي بعد رسيدن فوج پادشاهي دران حدود بدرجهٔ شهادت رسيدند متواتر بعرض ميرسيد جملة الملك خان خانان را بايك پسر و حميدالدين خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فيروز خان ميواتي و چورامن جاتهه و ديگر بهادران كارزار ديده بسرداري پادشاه زاده رفيع الشان هراول و برنغار و جرنغار و يلتمش قرار داده براي استيصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعين فرمودند و آن مفسد غدار بعد مكرر بميان آمدن كارزار كه بيشتري ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکی از مکانهای فلک مسمی بلوه گده که میان جبال نسب نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شده و بمتانت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و بیست هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و تهاوران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کوه همت بسته شروع به بستن و بیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد نهاد با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زر پرستی و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام دیهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی یافته بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سگان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار درآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درس سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مورچال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند - اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در کشته شدن و عوض او همانندم بعرصهٔ کارزار درآمدن حکم خلق الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و جانهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را با مسلمانان واجب القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان سگ سیرت بد مآل مي گردید و مردم عام سست اعتقاد آنرا حمل بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن محاصره که از هردوطرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیرهٔ اندرون حصار بآخر رسید بمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غلهداد و ستد مي نمودند و چادر از بالا

استاخته دران غله بسته از طنابها اندرون مي کشیدند و بقدر یک مشت و دو مشت میان خودها قسمت مي نمودند و قریب سه چهار هزار آدم از فاقه مردند و چهارپاي سواري و باربرداري نماند که همه را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعد عرصه بران کفار تنگ گردید یکي از قوم کهتري که گلابو نام داشت و تنباکوفروشی کسب او بود بقصد جانفشاني در راه پیر و مرشد خود بدستور آن سر گروه رخت خانه ره پوشیده در مکان مرشد خود آمده نشست و آن ملعون باقوچ و لشکر خود یک طرف مورچال پادشاهي یورش آورده راه کوهستان راجهٔ برفي پیش گرفته بدر رفت - بعد درآمدن فوج پادشاهي دران کشتي که آن ملعون را بدان زینت نشسته یافتند گرفته مقید ساخته بهزاران خوشوقتي پیش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای مبارکباد و آواز شادیانهٔ نغم بلند گردید و منهیان خبر بحضور پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفرازي یافتند و خان خانان و همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیدند بعد ازان که آن گرفتار و اسیر سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار بر داشته شد دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بي اعتبار آن قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی خویش را عمدا گرفتار دام ساخته ازین معني خان خانان که برای او مادهٔ خجالت روي داد نهایت افسوس خورد - سرداران همراه خود را بعد سرزنش بسیار فرمود که همه پیاده گشته در کوه راجهٔ برفي درآیند اگر آن ملعون را زنده یابند دستگیر نمایند و الا عوض او راجهٔ

برقی را گرفته بحضور بیارند چنانچه راجهٔ آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بعجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلددست تیز هوش قفس آهنی سبزهدار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفس نصیب راجهٔ برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید وبقلعهٔ دارالخلافت فرستادند - چون درمیان آن قوم موی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهتری و جاتهه در لشکر وکالت و در در بار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم منادی ریش تراشی هنود عموما نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چین قلیچ خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلاف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبهٔ اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب می افزود دریتولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر دانی پادشاه استعفای منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - دریتولا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او رو داده بود روز بروز از غصه می کاهید بهمرسید بسبب عارضهٔ مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت *

مردي بود صوفي مزاج فقیردوست که در عالم حکومت او ایذائي بخلق نرسید و بدعتي که اثر ضرر آن بهیچ احدي از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان مرا یا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهي است همان بظهور مي آید بسیار دیده و شنیده شده که آدم بعضی کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاري باشد می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر مي گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات براي خریدن زمین و بناي سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هنډویهاي مبلغ خطیرفرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحي آسماني دانسته درکار احداث سراها درون آبادی شهر افتادند اما بعضي جا زمیني که برضامندي بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسرآمد و بعضي جا چنان اتفاق افتاد که هرچند خواستند که زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندي مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانبي خود و رضامند داشتن خانخانان خانهاي بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانه

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بادر سوزت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنهٔ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرج در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعهٔ خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقی نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راهگذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهاي نیم سوخته مزبلهٔ محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچارهٔ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمي گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتداي نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

امت همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سی و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمی داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوی ظلم منجر گردد بعده
بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن بر داختن
پردهٔ روسیاهی خود را از میان برداشتن است با خدای خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم [illegible]
هرچند خواهمش که از بدنامی ظاهری قبول عملی که سکبانی و
خوک چرانی بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل الهی
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعیین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیا
آمد و قصد پادشاه زادهٔ عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل ت
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مق
شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهردو پسر
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه پاه
وزارت دست ازملک دکن و بخشی الملکی بودن بر ندارد درجواب گ

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر ناتوانستیم نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاهدارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد دمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار ودیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی باشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رسانذند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبخترو تفرن چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نصبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعین و زیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن وخالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد
عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح
دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدی بسیار
در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی
بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی مناصب و از مجرا ممنوع
گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
اسپ عربی و عراقی و دو تقوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ
قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و
جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که محتاج شده بازدبگر برای
تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او
ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ
پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب
مناصب و عطای خدمت عمده ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی
نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور
اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو
سلام می نمود درجواب دست برسینه می گذاشت حتی که
در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند
و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد
همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو ظاهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضی نوشت که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آریم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در مبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود بنشینم پادشاه دستخط مودند که اگر پادشاهزادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد و اگر درحضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقرر است مجرا نماید و تا سه هزاری که مبقت سلام نمایند برای آنها قدمت بسر شود بعده که بسر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسد بطرف میرزا شاه نوازخان متوجه شده که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان ظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رسانده نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - در بنولا
خبر واقعهٔ غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ که صوبه دار احمدآباد
گجرات بود بعرض رسيد و نيز معروض گرديد که اماست خان
متصدي بندر سورت از شنيدن خبر واقعهٔ فيروز جنگ که بعد از
ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و
شاگردپيشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطريق يلغار باحمدآباد
رسانده بضبط خزانه و ديگر کار خانجات پرداخت ٭

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ اميري بود فهم
رسيده صاحب نسق که بر غنيم هميشه تسلط زياد داشت چنان
امير با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شيرين
کلامي ميان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار ديده و شنيده شده -
گويند قريب نه لک روپيه متصديان سرکار از خزانهٔ او بر آورده
عوض روپيها پل سياه در خريطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر اين
تغلب که بفيروز جنگ رسيد چنان تدبير و تحمل بکار برد که سي آنکه
پاي تحقيقات آن بميان آيد و تفتيش نمايد متغلبان متنبه
گرديده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضي زرها را درخزانه آورده گذاشتند ٭

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دقت فضلاي لاهور در لفظ وصي
که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
فضلاي لاهور نمودند ازانجمله حاجي يار محمد و محمد مراد
با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبيح خانه
طلبيده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ
قاضي مير ميشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصی برایشان خوانده بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائی حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی منت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای هر نعمت الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید وارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی یار محمد همداستان یکی گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضی نمود در عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلد مکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد . اما چون مردم عام و اوباش بجنگان بدنام دقیقها های غلط در ذکر شورشدن اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بدکنی از قلعها فرستادند •

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هژدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعی بعیادة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم از این جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهی از دار الخلافت
مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سنهٔ
چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمی نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرچ بجائی کشید
که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسید •

• بیت •

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر درش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندارشاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر
پیغام رسل و رسائل صلح در تقسیم ملک و مال درمیان بود
ذو الفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت
از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت مینمود
چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند
که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال
جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه اجرا نه نمود - و باروت و توپخانهٔ
جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند -
و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید درین مابین دو سه بار شتر
پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفی نیز دران مال بوده از
لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه
افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن
بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند
و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت
نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید
و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین
محمد خان صفوی بخشی که از خانهٔ عظیم الشان برگشته ا

بعض فوج جهان شاه مي گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن غلط بر سر ميرزا صدر الدين محمد خان غافل ريخته آنقدر حربهاى پاپى بدو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ انتد فارغ ساختند درين مابين رفيع الشان حکيم الملک پسر حکيم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصيري مغضوب ساخته و آويخته مبلغي از نقد و جواهر بشکنجه و بيحرمتي تمام گرفت و عظيم الشان را پارهٔ تبديل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدرياى راوى داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف ديگر لشکر عظيم الشان دريا داشت و هر سه برادر براي مقابلهٔ عظيم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت نيم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظيم الشان مى انداختند و از توپخانهٔ عظيم الشان نيز گولهاى آتش فشان بفوج هر سه برادر ميرسيد و اسپ و آدم ضائع ميگرديد تا آنکه اواخر عشر ثاني صفر المظفر طبل مخالفت صريح از هرچهار طرف نواخته گرديد و فوجها از هرطرف نمايان شد و عظيم الشان نيز ترتيب فوج داده معرکه آرا گرديد و ميان هم جنگ عظيم روى داد و مردهاى ميدان نامى بخاک و خون آغشته گشت ـ درين ضمن عظيم الشان که بر فيل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گرديد بقول بعضى از گولهٔ توپ پريد و بروايتى ديگر چون ديد که او را هاله وار در ميان گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان سرنيست خود را درميان دريا انداخت که باز اثري ازو ظاهر نگرديد و اُچهاى اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و
تعدی در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهم رسانده بود در چشم برهم زدن
دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته
بمکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و
جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار
بخونریزی یکدیگر کشید بعده که مابین هر دو پادشاه زاده کار
بفوجکشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سربازی از هردو
طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی
کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر
عمده بکار آمدند آخر جهان شاه بدل جرأت پیشتر رانده فوج جهاندار
شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه بر جهاندار شاه تنگ گردید
که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ
فوج خصم پناه بهزارهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه
نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح
جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضی جا خطبه بنام جهان شاه
خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه
بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی
جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا بر جهان شاه خورد و فوج
رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه
تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند
و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خورد او دستگیر
ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده بفتح

الشان که باار نبرقول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را
غافل ساخته آخر شب بر او سواری نموده رفیع الشان دست و پای
مردانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر
روی کار آورده آخر باچندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی
و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعده که
جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای
پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده
همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو
پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت
روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که
از تعدي ظاهری و افعال دیگر باطني او جهانیي در فریاد بود
با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته
نذ بند آنها جد نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم
الملک و هدایت الله خان و ندوي خان و عبدالقدیر خان و لطف الله
خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمي بودند
و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر
امیران که جمله از دست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر
نموده بعضي ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط
نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر
دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده
محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکي از
مردم نامراد رفته نهان شده انگشتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گردید نزد جہاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمي خواست که بکشد اما باغواي ذوالفقار خان و تقواي براهنمائي شاه قدرت باین تقدیر علیه الامة کشتند ٭

و درعهد نا پایدار جهاندار شاه که بناي ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و شه زني گرم گردید که نزدیک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پیاله دوش گردد - و همه برادران وخویشان دور و نزدیک لعل‌کنور بمنصب چهار هزاري و پنج هزاري و عطاي نقل و نقاره و جواهر باش بها سرفرازي یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار خانه‌زادان و دیگر صاحب‌کمالان و علما از میان برخاست وظریفان خوش طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند ازانجمله نقل نمایند که بنام برادر لعل‌کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد بعطاي منصب پنجهزاري سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالک در تیاري فرمان و اسناد دیگر چند روز عمدا تکاهل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوة بخشي الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون ذوالفقار خان که پدش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز معتاد شده ایم بدون رشوت کار جاري نمي سازیم جهاندار شاه تبسم کنان گفت که از لعل کنور چه رشوت مي خواهید عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشي مي خواهم گفت هزار طنبوره چه خواهید کرد
گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدین قوم می فرمایند
خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پیشهٔ این طائفهٔ آبرو طلب
اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند ●

نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده
این ست که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار
شده با خاصان چند برای سیر و تفرج بازار و خرابات خانها تشریف
می بردند شبی از شبها که در رتهه هر دو همدم جائي سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و
لایعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبهٔ
هوش باخته بود که وقت ورود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده
خود را بدهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغیان نشهٔ شراب
خوابش ربود و پادشاه نه نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان
درمیان رتهه بیهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده
آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
ندانستند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بیهوشي پارهٔ
بحال آمده پادشاه را قرین خود ندیده مضطرب گشته هوشی که
داشت باخته گریه‌کنان هر طرف مددوید تا آنکه پادشاه را در رتهه
یافتند و این نقل درشهر ها بدین مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم
مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد ●

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت ، در حضور پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید ، و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم چندان ازو سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بود که ازبوی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز و شب میرماندند •

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ ترتیب اسباب جنگ گرفتن فرخ سیر که در پٹنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادی الاولی داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود ، و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده معزول گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبهدار اله اباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

شد و دست صوبهٔ اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ اله اباد گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص گردیده بود سه کروهي کره مانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بفیروز سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبد الله خان باسم سیف الدین علی خان وسراج الدین علی خان و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعده که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهور بهای بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز درمحاصرهٔ فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بود که عرصه برفوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی از پا در آمد دریں ضمن چنین گرد و بادتند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید و صدای شادیانهٔ فتح سادات بلند گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داری اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان جنهمان ظاهر گردید که هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سربلند خان فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مرزی امانت خان و راجه روز بروز نیز عداوت می افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود که بامالت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته بود یا از راه زیاده سری که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن امانت خان را زده بسوال و جواب لا یعنی پرداخت تا آنکه گفتگوی مقال و پیغامهای سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود داخل خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و
جمعي کثیر دران تهانه کشته شدند و بعضی اسیر گردیدند امانت
خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهیهٔ
سواری پرداخت بارجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
هزار سوار نمي رسید که ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه
زیر تیغ آمدند و فوج آن جانب الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام
در طریقهٔ کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني
زیاده از ایام کفر طغیان مي ورزید از بیست هزار سوار که سپاهي
سي چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری ازلشکر او افغانهای
با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار
بااو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده
بعد رسیدن نزدیک نالهٔ سارنگ پور که از دارالفتح اجین چهار پنج
منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج
شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده حملهاي صف ربا
صدای بگیر و بزن بسماک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان
ده دوازده هزار سواره همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
خان بمرتبهٔ تنگ کرده بودند که هیچ احدي از مردم لشکر و بازار
امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن بل فیل پیکار شیر افگن اصلا
اندیشهٔ کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر نضل
غالب حقیقي تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود می نمود و کار نمایانی میکرد و از
چهارطرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند -
و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم
واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب باانور خان آخر مخاطب
بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت
متصدی گری بندرسورت داشت و خدمات چند در ملکه سورت از حضور
بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص
بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ مرار گرفته بود - دلاور خان
نظر بانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و نردیک سوای
انور الدین خان بهادر ندیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان
جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده
حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود
داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد
و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر
از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت برپا گردید تا
سه گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران
وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریای
شجاعت خود را بآنجا رساند و دلاور خان بغرور وفور جمعیت فیل
سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هژبر
بیشهٔ رغا باوجود زخم تیره باستقلال کمال علی الاتصال تیر بیخطا
برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق حصه که بر فیل
با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را در قامت

او چالاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین
حالت برادر انوار الدین خان بهادر که از شجاعان کار طلب بود
بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر
روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور
آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل
برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملی ازان می نگارد که
از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند
جماعه‌دار نامی دیگر کشته گردیدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر
هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون
نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج
مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه
که در هرزه گوئی و اکثر اطوار نابسندهٔ او بجان رسیده در قابوی
چندین روست بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی
چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید
و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت فوجهای لشکر هردو
طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما
امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه‌دار حکم شادیانه فتح
نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق
گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه
را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش
زده دست از همه‌مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و
فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زر وافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیره‌ها اندوختند بعد ازان که
بعرض جهاندار شاه رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -
بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن زن پوره که وطن
اسلام خان بود خواست که روانه شود رادیها خبر یافته مبلغ نقد و
دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه ایشان کودک خورد رسیده
بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است بعد ازان امانت
خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از
رسیدن باحمدآباد زود تغیر نموده سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای
مختلف دور از عقل شنیده شد که داخل تحریر و تسطیر نیست ٭

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات
بارهه بجهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار
سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن
خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاری بود هفت
هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده
و تمام فوج و کارخانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند -
اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و
سوء مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسد و تعصب
و سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خانی که از سفله نوازی
زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه
پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای صایب دانسته گوش زد
پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان
عداوت هم‌چشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و
پادشاه را خاطرداری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان
ادمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می‌نمود و چین قلیچ‌خان بهادر
که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر
همراه پادشاه‌زاده نتوانست برآمد بموجب حکم ازعقب روانه گردید بعده
که پادشاه‌زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب
عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد
ازانکه قلیچ‌خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه‌زاده
بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که
چند روز در اکبرآباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده‌باز
چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر
باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران
رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوره و کره
بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که
فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت
پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بررویه و سلوک
خان‌دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی‌نسقی لشکر اطلاع یافتند
باز تابو یافته برآمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر
رسانیدند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک
رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده
کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه
لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهنڈهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیسبب و بیم شهر مذکور بادشاه زاده که از سابق بسبب سختي سلوک اهل نفور مغضوب پدر و اف... مي بود و بي اختيار ... از صاحب مدار ... خان دوران که علاوهٔ بیدماغي ... گشته بود ... و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبهه و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفي توانستند با خود گرفته باقي از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چون تزلزل و خلل در فوج بادشاه زاده افتاد که از لشکر دل ودست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت مي نمودند که جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت بادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صداي مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهاي بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار براي تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آن

بدست آنها افتاده بودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبرآباد رسانده
چین قلیج خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شده چشم برراه خبرفتح اعزالدین بود بر خبرشکست
او اطلاع یافته عقل و هوشي که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگي در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعده
سنه بیست و سه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت
برآمد - فوجي که همراه ذوالفقار خان بهادر لصورت جنگ بشمار آمد
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان
بجمله در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیرگردیده
خودرا بسموگذه متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و هفاه پروري و
پاش آوردن کم اصلان بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضي نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیرآرزوی مردم صغیر و کبیر و مرد
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که
هر دو سر گروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدادهی
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آکثر هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از حد [illegible]
عقیدت کیش و جان نثار می نمودند اما حسد و نفاق [illegible]
در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتی که می [illegible]
و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود [illegible]
برای [illegible] سر راه معبر آب جمنا بر [illegible]
میدان و طرف ثانی او می گفت که خود [illegible]
باید پرداخت هرکدام موافق رای خود مرام می نمود [illegible]
محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سواد آن
روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جهاندار [illegible]
باجمعیت کامل خودرا رسانده بودند [illegible] فوج عقب مانده بود [illegible]
ملاحظهٔ سبب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب بلدای دی را
لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن
دشمن هراسان بسختی تمام بسر بردند - حاصل کلام که [illegible]
هردو فوج موافق [illegible] خود جولای نبرد جنگ بود - چنانچه
در ذکر سلطنت فرخ سیر بتشریح و بسط احاطهٔ بیان خواهد
آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی
بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبدالله خان
بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه
امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه
داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید
عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران ناشده مقابل ذوالفقار
خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صدای دار وگیر بلندگردید که بر اشرار بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعي کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علی اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیدان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سرو پا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف‌دلاور میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا در آمدند و در حسین علي خان چنان عرصهٔ کار زار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خودرا از فیل انداخته با چندي از شجاعت پیشگان بارهه تردد رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهاي کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر خواهد شد و مي خواست‌که خود را به‌پیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان زخم کاري برپشتهٔ رسید که مشرف برفوج فول سواري جهاندار شاه بقدر پرتاب تیر رس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبدالله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع زدن تیر و انداختن بان نمود و - اداب بارهه رفته رفته بجمعیت خود نزدیک جیب خانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواري زنانه آشوب غریب و شیون عجیب روی داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواري لعل کنور و دیگر زنهٔ سرایان و خواصه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش برقص در آمده هیجان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز متفاوت هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواري جهاندار شاه نیز چنان به بیتابي درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغهٔ توپخانه رسید و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رسانید و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فیل سواري لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصهٔ کار زار بر او تنگ گشته بود تا یکپاس شب براي تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جستجوی پادشاه زاده اعز الدین بود که اگر اورا بیابند زود بدارند که بهمپشت گرمی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا بادنک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري ردیف گشته راه دار الخلافت اختیار نموده ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه پیش نزد آصف الدوله اسدخان رفته طالب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه دل بادشاهي نمانده و خزانه براي خرج یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد ٭

آري ثمر شجر سفاه پروری که ترک اوامر الهی و اصرار در مناهي ورزیدن علاوه آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بدیاران عاش وخوشوقتی می کرد آخر بندامت تمام همان را می درود و نمي داند که دنیای بی اعتبار فاني عجب مکافات خانهٔ درگاه الهي است هیهات هیهات باین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این همه بي سرا که في الحقیقت دو است

است یکی درین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم
و غصهٔ ابنای زمان بسر برده آخر بسزای افعال خود میرسد دوم
دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آنرا دی سوادان دهر پرهمت
دولت می خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامرانی می گردند که
سوای آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان
مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه
بتابعیت نفس کافر کیش عمر عزیزی بدل از صرف بندگی
الهی می نمایند کار دیگر ندارند. خصوص در امور کامرانی و ریاست
پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که برای حکومت
پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر
پدر را دارا سیاست مذبوح ساختن ابدای گوسفند قربانی تصور
می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانزاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از
ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند سختی
ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن
مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان
قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادمانی ابرازی خود را نموده
با نگاهبانان بلطف و مدارا پیش آمده سوای پادشاهزادهها اکثر محبوسان
جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از بند
بر آورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیدهای جفا کشیده
بفرحت و شادی مبدل گردید - واز انتشار این خبر خانهخانهٔ ارباب
طرب صدای نوحه و زاری ماتم بلند گشت و منازل خوش صدا

از خجالت فریاد های بشرت افزا که آخر هر خنده نگریه منجر میگردد بقصد آبرو و روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دانرا که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد • بیت •

بر حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله در گذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار اول و دهار روزگار مخفي نماند که در ایامی
که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب
طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میاني خود
را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسد درصوبهٔ
مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین
راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر
واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد
رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده
فتح یافته تخت آرای هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر
خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور
محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد
و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه
رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر
محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب
حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف
پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

ز خرد محمد همايون بخت در مراتب صوري و معنوی
.د و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق مي
بعد رسيدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسيدن ايام برشكال لنگر
ت در نواح سواد عظيم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه
ت نمود - درين ضمن بعضي درويشان رياضي دان باتفاق
د رفيع نام حكيم كه از علم تنجيم نيز بهرة وافر داشت محمد
سير را از مژدة نصيب شدن تخت در همان سرزمين مبشر
ته وسيلة پاش آمدن خود ساختند اين معني زيادة باعث
ـ و مكث او دران ضلع گرديد •

ر در همان ايام محمد رضا نام مخاطب برعايت خان از
مويان بهادر شاه پادشاه كه آوارة گم نام از سمت دكن گشته
ه را طرف صوبجات شرقي رسانده بود درمان جماى قلعه‌داري
ة رهتاس گدة كه نزديك صوبة بهار از قلعجات مشهور آسمان
وة واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت
بعد از خاطر جمعي از بندوبست وگرد آوري محصول محال نواح
متعلقة قلعه و فراهم آوردن ذخيره كه متواتر حقيقت غدر او
عرض بهادر شاه پادشاه رسيد و او نيز معروض داشت كه از
ام بندوبست متصديان حضور بدين ملصوبه قلعه را متصرف
شده ام كاست كه از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر
شاه پادشاه و حكم نظام الشان براى تنبيه و تاديب آن متغلب
ي ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سير رسيد
محمد فرخ سير از همراهان صاحب راي مشورت سرانجام نكال آن

بد انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مدتی و تردد طلب بود
و اقدام بران مهم بی مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین
بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کارطلب خود را محمدیگ و
دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته
بود ازسر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن
مغضوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاهزادهٔ
محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آمرزش باد
بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن
قلعهدار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند
اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال
وقت سپردن نشان کارآن بد سگال بسازم اگر خود جان به شدم
بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر
ولی نعمت گشتم فرزندان من بنتائج آن سربلندي ابدی حاصل
خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد
شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و منال ساختن او و قلعه را
بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین
بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادردل تهو نشان باجمعی از
جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد
پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت
و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند
و قلعهدار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت
پیشه دست از جان شسته بجلدي و چابکی تمام کارد آزنکی

به تهیگاه او رسانده بیگ زخم کار او ساخت اگرچه عمله و فعلهٔ
قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضی
همراهان و خود مقتول چندزخم‌کاری بلاچین بیگ و همراهان او
رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه • بیت •

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای • نبرد رگی تا نخواهد خدای

چون اجل آچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهای کاری
جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو
نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته
با سرقلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر
اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر
دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن
چندین منصوبهٔ عافیت بخاطر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز
مستحسن افتاد و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین
جهان فانی بروضهٔ جاودانی رسید و محمدفرخ سیر بعد استماع این خبر
بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده
سکه باسم پدر زده برای رسیدن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان
مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم
مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه
خود درینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست - و درین
آوان حسین علی خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری
پتنه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن
سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهم رسانید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات بارهه و تسلط حسین علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والدهٔ محمد فرخ سیر نیز ملتجي بحسین علی خان شده از زباني محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار و مدار سلطنت بدان آورده چنان خاطرنشان ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زودي خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر اوائل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علي خان و استقلال محمد فرخ سیر مي افزود - چون سید عبدالله خان عرف حسن علی خان صوبه دار صدقی اله آباد که درین هنگامهٔ بتبدیل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قراري که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علي خان نیز درین ماده آنچه دست به سید عبدالله خان نوشته زنگ غبار دوئی از آئینهٔ خاطر او زدود بعد آنکه هردو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان

بازهٔ بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند • ع •

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرك بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار اله آباد مقرر کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید سید عبدالله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن خان بخشي خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

در سه گروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام مشغول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادی الاولی سید عبدالغفار بآرامتگی وآهستگی تمام بهمعنانی غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همانروز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضی تیز جلوئی نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازی تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد برفوج مغلوب تنگ نمود کهکار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمی غلبه و حملهای مرد

سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بودند و امید
ات بقیة السف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین
م گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که
ردار از سپاه و مقید از سپاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن
از کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم
ید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه
ارقبا و اختران شاد یافته نقش نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند
رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار
نلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول
اراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست
پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از
نیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار
رچند مرداد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدحام سپاه
ل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز
بار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاد پور که فاصلهٔ یک منزل
اشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار
جهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت
ران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب
چهار هزاری او دو هزاری افزوده آن صوبه را باو اصالة بحال داشته
فرمان عنایت آمیز و آفرین یاد بنام او صادر فرموده مع خلعت
روانه ساخت •

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت
شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعد که محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه‌سالار با وقار و صف‌شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوڑیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرچ از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب بیست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جبراً از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوی سربلند خان فوجدار کڑا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقی خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید . و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که یزنهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گرديده بود مستمال ساخته بصدشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باکبر آباد چون شنید که شاه زاده قبل ازان از دریای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عافیت اندیشی و رهنمونی راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروی کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبیله رام که فوجدار کرا بود و علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدین ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رسانیدند - همینکه اعز الدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و آوازهٔ نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصلهٔ سیزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر نمود بعده که جهنڈهای پیش خانهٔ سید عبد الله خان و حسین علي خان بتفاوت یک دو کروه نصب و نمودار گردیدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سید عبد الله خان دیوارهاي اطراف

دیہات را مورچال بستہ از سه پہر روز تا سه پہر شب توپ
بر فوج اعز الدین می زد شب بیست و نہم شہر مذکور شاہ زادہ که
از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب
می بود و بی اختیار بودن دریں مہم از تسلط خان دوران علاوۂ آں
گشت زیادہ بیدل و دلباختہ گردیدہ با خان دوران که آثار جبن و
دل باختگی از جبین و چہرۂ حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
بمرتبۂ مغلوب ہراس گشتند که سوای جواہر و خزانۂ اشرفی که بقدر
مقدور توانستند باخود گرفتند باقی از جملہ خزانہ وخیمہ وتوشک خانہ
و کارخانجات ہمانجا گذاشتہ سه پاس شب گذشتہ ہردو سردار باوفادار
مع ہمدمان وفادار سوار گشتہ راہ فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
در فوج ہزیمت خوردہ افتاد که از اکثر دل و دست و پا باختہ
اکثر مردم عمدہ فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن
اسپان نیافتہ در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان
جان بسلامت بدر برند - ہرکارہا که خبر ہزیمت خصم بلشکر محمد
فرخ سیر رساندند سوار و پیادۂ بیشمار که چون باز گرسنہ در آرزوی
چنان شکار بودند بقصد تاراج ہزیمت خوردہا تاختند و از فیل و
اسپ و خزانہ و خیمہ و کل کارخانجات آنچه بدست آنہا افتاد
تاخت و تاراج نمودہ جمعی که قادر بر قوت یکروزہ نبودند و شبہا
بفاقہ بسر می بردند ذخیرہا اندوختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملۂ اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط درآمد آنقدر رخت زنانہ از توشکخانۂ خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بغنائم فاخرۂ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافت اکبر آباد تا رسیدن حدم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون در قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بهراولی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا تو هم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وبپش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدیدوهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودند که با زبان پرگلهٔ کلمات یاس می‌گفتند
و بعضي نامداران با نام و نشان توران مآل خاطر از طرف
جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام
رابطهٔ التیام و تبوت حق نامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد
موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و
کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت نشان
جان نثار مي شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند
و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کارهای عمده را علی الرغم
همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم
میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتي همه وقت
خلاف رای سلیم ازو سر میزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب
جمنا بر محمد فرخ سیر یکي می‌گفت تا مقدور نباید گذاشت
که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید
پرداخت دیگري صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف
باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد
هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و
مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد
فرخ سیر از آب بدان زودي نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر
بکمال عسرت خرج و بی‌سرانجامي خود و سپاه که همه بحال تباه
مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن‌روی آب مقابل
اکبرآباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران
بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر
داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان
و از دشمن هراسان چهار پاس شب بلدای ماه دی را در پاس
چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم
ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا
سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر
جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مابین
طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع است عبور نموده
باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار
گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان
جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی
خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن
بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت
یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی
خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر
از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند
متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن
توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود
و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا
گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی
از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند
و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان
و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شترنال و هتهنال
وزنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از
امغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام می‌کشد
یمین و یسار و یالتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه
ذی الحجه موافق نوزدهم دی ماه الهی سنه هزار و صد و بیست
و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز
مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهور پیشهٔ
بارهه بآراستگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه
امرای توران بسبب بیدلی که از بعضی اطوار بادشاه داشتند
چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیری که
برروی سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار
بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت
و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک
فوج رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف
حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علی خان داروغهٔ
توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی
از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان
عرف علی اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر
کوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد
بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سربازان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود * بیت *

بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزهٔ سر سبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستی زجا جوهرش چون سپند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان آزموده پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باد می نقد حیات درباختند - و خان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علی خان که عرصهٔ کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدمقدور و آیین بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعی از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با او نمانده بودند دران حالت سید عبدالغفار روبروی فیل سید عبدالله خان آمده گفت منم سید عبدالغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبدالله خان انداخت همراهان سید عبدالله خان برو تاختند و سید عبدالله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که نمی دانست کجا میرود و مآل کار اینجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بواقعی آکاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را برپهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع بر پشتهٔ رسید که مشرف بر قول و فیل سواری جهاندار شاه بمقدار تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل سواری او نیز بموافقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فیلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سید عبدالله خان که هردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن
خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر
خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی
دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای
پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ
توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد
رساند بعدهٔ مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان زخم برداشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ
بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور
رساندهٔ نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان
که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت
تا مروب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده
درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفورهٔ
بکار بردهٔ مردم را امیدوار رعایت مبلغها نمودهٔ باطراف دواند که
اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش
رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان
نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر
ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق
نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعدهٔ که صدای
شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم
سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان
میان لاشها آمدند از دست اندازی ایچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر
بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید
و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و
جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند دفر
دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذوالفقار خان و جهاندار شاه
بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طالب مصلحت کار و معاونت بمیان
آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز دریں ماده خدمت
پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته
ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافی کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ
آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معزالدین
قابل فرمانروائی نمانده و سوای شورش ملک و بجز خرابی خلق
فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوری سپاه
توان نمود صلاح کار دریں دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده
بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب
مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت
او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر بریم و باعث
فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیم است که مآل کار بکجا منجر گردد -
اگرچه بر عقلای منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن
آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما
نمی دانست که بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر دستگیر بلای

بهمرسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن
خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند دربن ضمن علی اصغر
خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی
دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای
بیاپی گرای و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ
توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم بر داشته خود را باکبر آباد
رساند بعدهٔ مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان زخم بر داشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ
بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور
رساندهٔ نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان
که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت
تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده
درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره
بکار بردهٔ مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که
اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش
رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان
نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر
ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق
نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعدهٔ که صدای
شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم
سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان
میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذوالفقار خان و جهاندار شاه بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طالب مصلحت کار و معاونت بمیان آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معزالدین قابل فرمانروائي نمانده و سواي شورش ملک و بجز خرابي خلق فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر بریم و باعث فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیم است که مآل کار بکجا منجر گردد - اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما نمی دانست که بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر دستگیر بلای

تقدير و هدف تير ملامت برنا و پير و مطعون جمع كثير خواهد گرديد و جان شيرين پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد • بيت •

مباش غره كه دارم عصای عقل بدست
كه دست متغلب دراز است و چوب را دو سر است

• نيز گفته اند • بيت •

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود • بيت •

زمانه دبر شد كين پيشه دارد • كزين بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نكته سنج مخفي نماند كه در ابتدای ديباچه بزبان قلم داده - بايد كه مورخ امين باشد يعني باميد نفع و بيم زجر موافق روية مولفان مجبور عهد طريقة طرفداري و عداوت ورزي دوست و بيگانه از ميان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا بقه طير - وانمي نسازد باز بتحرير مي آرد كه چون در سلطنت محمد فرخ سير بادشاه كه از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ريخته شده و واقعات غريبه و حادثات عجيبة ناشدني از تغير اوضاع عالم بعرصة ظهور آمده و عزيزان واقعه طلب حيدري و نعمت آلهي گشته جانب داری مخاصمت طرفين را از حد گذرانده هرطرف كه نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي طرف ديگر را بعيب منسوب نموده و عيب طرف ثاني را بچشم پوشي مبدل ساخته از جادة اعتدال قدم بيرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجاذبهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید
و جانب خویش و بیگانه بامید نیض و هم روبهٔ سراج گوئی میر
و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که
مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم
بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف
قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد
معهذا چون افراد وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه
دران ایام تالیف از پریشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای
مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر
در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید
که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در
کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد معدود حکایات
را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو
بر جریدهٔ گفتار او کشند ٭

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم
بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت
و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیج خان بهادر و دیگر
سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت
بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع
لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت
مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل سواد دار الخلافت
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار
وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
فرمودند و حسین علي خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ
و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را
ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دوم
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت
هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ
عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالةً
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري
شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ
معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سوم فرمودند و
قاضي عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از
توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات
خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار معزز
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگی ڈاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختدار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر را که منشیگری ضمیمهٔ بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف الدین علیخان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضی والاشاهیهای کارطلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکی فراخور قسمت و حسن خدمت مدارج همچشمان ازعطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای بندوبست ملکی بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل بنام سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

میان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم مبر جمله و دیگر بعضی مقربان همه پیشه نیز درین ماده خاطر نشان پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که حد خود را دانند نوکر را چه بار که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات عمدهٔ صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی بود بوسعت خلق و قدر دانی موصوف درمقابل خدمت و تردد هریک می خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از خورد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و مستقل برای غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده بود و جوهر ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت و بغور سخن صاحب غرض می رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانبانی بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مرورایام مقرر می‌فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از ديواني دکي از پلاد و اولاد و احفاد سلاطين باشد
فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه مي بود حضرت صاحب قران ثاني
در سلطنت سي و يک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت
بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي ديواني يکي از صوبجات
يا متصدي‌گري يکي از پادشاهزادها بروُس بارهه مي فرمودند
بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادري ضرب المثل
اند از عهد اکبر پادشاه بپايهٔ امارت رسيده بودند و نزاع از حام و
برد باري که کمتر اثر جوهر غيرت با شجاعت خوديم ما‌گردد
مبداشتند پايند جاذبهٔ حب رياست بدين مرتبه نمي‌گشتند
که چنان بار سنگين امر خطير اختيار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ
خود گرفته آخر کار کار بجائي رسانند که مطعون عالمي گرديدند
و بد نامي آنها کشي آنها بگوش عالميان و پادشاهان هفت اقليم
رسيد و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گرديده آخرکار
باعث استيصال و قلع ريشهٔ دولت بارهه گردند چنانچه عنقريب
باحاطهٔ تحرير خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر يکي را عقل
بکمال و فرزند بجمال نمايد اما نه چنانست - هريکي را بهرکاري
آفريده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و ديواني خالصهٔ تن چندين
صورت انفصال يافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل
خان قرار گرفت و ديواني خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
نمودند و چهبيله رام را بصوبه داري اکبر آباد تعين نمودند اما تخم
عداوت در مزرعهٔ دلهاي طرفين بآبياري شيطان صفتان تمام پاشه
کاشته گرديد - و مير جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمی ، حسد برو گوارا نمی نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله درکار و تعلقهٔ آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد •

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خدمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمی تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او
نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
در صورت ملازمت معزولت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت
جاني و مالي فائدهٔ دیگر نخواهد شد . و اصل آنکه در مقابل
اعمالي که در ایام حکم راني و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات
از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور مي آمد
چنانچه از داوُد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
مرهته بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سببها چند که در
اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا
بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند
القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي
ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه
کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
عرض نمود ازروی مهرباني ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي
خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروري داریم در خیمهٔ
بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل
مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود
و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد
کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه • بیت •

هرکه دست از جان بشوید • هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد دربین ضمن لاچین بیگ ملقب
بهبهادر دل خان و برادرانی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار
خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها
آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن هرکارد و
خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن نداداند تا فارغ ساختند - وهمان
روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه
جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان
عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر
و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را درمکافات آنچه ازو در حق
برادران و امرا گذشته بالای فیل بسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ
فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را وارو گون بردم فیل بسته در
نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر درآورده لاشها را پیش
دروازهٔ قلعه بیندازند • بیت •

ای برادر مادر دهر از خورش خونت سرنج
چون ترا خون برادر همچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده
مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی
خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر
و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که في الحقيقت مغضوب درگاه الهي
بودند بقيد ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازي
مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه زبان اورا از
دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نشود بعد ازان سيدي
قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب
مغضوب نمودن او بثبوت نه پيوست و همچنان هدايت کيش خان
را که تربيت نمودهٔ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان
عرف هدايت الله خان پسر عنايت الله خان را که مدتي ديواني
تن و خالصه با نيابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسياست
تسمه کشي لاچين بيگ مرحله پيماي سفر آخرت گرديدند و خطاب
بهادر دلي لاچين بيگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و
چون بدون وقوع و ثبوت تقصير گذشته و حال مردم را بدين سياست
مبتلا مي ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد
مکاني و خلد منزلي راه يافت که وقت برآمدن از خانه بقصد
مجراي پادشاه از فرزندان و عيال رخصت و بهلي حاصل نموده
مي رفتند و کار بجائي کشيد که مقلدان و معرکه آرايان بازار تقليد
بدعت تازهٔ سياست تسمه‌کشي را وسيلهٔ رزق خود ساخته بودند -
و تقصيري‌که برهدايت کيش خان بستند اين بود که هادي قيل
محمدکريم برادر محمد فرخ‌سير نزد جهاندار شاه گرديده بود و سبب
کشتن هدايت الله خان هيچ ظاهر نشد مگر آنکه گويند ازطرف
پادشاه بيگم رقعهٔ جعلي مشتمل‌بر اشارهٔ استيصال‌هدايت‌اللهخان‌که
خانساماني بيگم نيز داشت بنام محمد فرخ‌سير رسيده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بیجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که دیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب ترآنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ مناصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت مي نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم الشان گفته مي شد براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده او را بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خطاب ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس خلد منزل بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ انتخابی عربي و عراقی نژاد و زین و سازهاي مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مروارید بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر مي گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف پیش بها باخود داشت که هیچیک از بادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد تولة و دو روپیه بوزن چهارصد تولة و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و میناء مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غرة ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیئم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلد مکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه
باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر
راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای
مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه
پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته
چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشی
نموده بار بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروهی خسران مآل آن
مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تنبیه آن شقی
بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده
بظهور نیامد لهذا بزبان امیر الامرا حسین علی خان را با نایسته
خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تنبیه او
مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
از عدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب روانه ساخته ملک خود را
خالی نموده وکلای معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده
التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم کاران حضور که
مفصل برمان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید
لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ
خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا
صلح نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می‌خواستندکه هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و صدر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بدون رضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوه سادات بارهه را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمک‌حرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادۀ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والدۀ پادشاه نظر بر قول
و عهدي که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلي خان عظیم الشانی را که از
پیش آوردهای میر جمله ، در جوهر رشادت و کار داني و کار
طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیواني کل دکن
که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
چهارده پانزده دیواني دیگر و تعلقۀ کل امانت محال خالصه
و داروغگیهای سائر و کالهای الماس که سوای صوبه داري و اخبار
نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقۀ مالي نماند که باو مقرر
نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملۀ
راه نمائي که در السنۀ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند
مکحول ساختن شاه زادها ست یعني اعزالدین پسر جهاندار شاه
که بعد فرار پدر از معرکۀ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلۀ عمر او طی نشده بود و والاتبار
پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالۀ محمد
فرخ سیر در همان زودي ودیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
درخواست صوبه داري دکن بمیان آورد بدین ارادۀ که داود خان
را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلي که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود
و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود
و بر سر قبول و ابای این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک
پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن
راضی نمي شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید
که هر دو برادر از رفتن حضور و صحرای پادشاه پا کشیدند و بفکر
گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و
پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این
مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت
طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی
غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد
آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک
رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست
سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد
بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند
قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات
خود خواستند و شکوهٔ سوءظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده
پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ
غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا
بي منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما بر حرف نمامان و گفتهٔ درهم
اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالی بندهای
جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

ست آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف
وبهٔ عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار
فت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری
نه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر
ر غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم
طب الملک قسم دیگر سلوک مرعی داشتند مرا در فرصت
ست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل
نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من
اشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول
شهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا
پرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین
فتگو های فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه
ر شهر و باره پله توقف واقع شد ٭

الحال فقرهٔ چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک
هادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد
مده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد
سید چنانچه بزبان خامه‌داده بی آنکه با فوجهای راجه ساهو
تارا بائی رانی قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر
رئی آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابکار دست از شوخی تاخت
و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودندکشیدند اما چون هرجا
ست آنها میرسید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای
وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات می گرفتند و
نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که
دست تصرف آنها از گرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه
نماید بفوجداران و ضلعداران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را
از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید
فطر سنه دو جلوس با پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای
بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد
غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان
خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه
مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکی از سرداران مرهتهٔ را
سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی
از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت
مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید ـ و
بعد معاودت آن سپهدار بازقار گاه گاه فوج مرهتهٔ تبه کار اطراف
دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند
چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد
محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بگلانه دران قافله با جمعی
دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس
بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدهی که درآنجا بدستور
همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند
چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه
پرگنهٔ شیز که یکی از پرگنات نواحی کاشن آباد است از مرهتها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای
دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود
و دران مجمع بطریق مصلحت رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان
نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت
کروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ
خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتهه
آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید
ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور
خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از
جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت
مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین
راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن سرداران مرهته شنیده درخود
طاقت آن ندانست که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد
لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که
بنفاق ولا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید
ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته
بقید درآوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر یکه
این معنی را آخرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه
باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر
ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته
فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده
همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چنين فتنه وجرأت و شوخي آن گروه
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسيد ابراهيم خان پنی برادر
داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی براي
تنبيه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعين نمود بعد ازانکه ابراهيم
خان مقابل آن بد سگالان رسيد ازانکه با ابراهيم خان نسبت بفوج
غنيم ليئم جمعيت بسيار کم بود و از شدت باران شب و روز تير
و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهته
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ندبهيئت مجموعی
برابر ابراهيم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند
و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهيم خان
استقامت ورزيده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک
بهادر برغلبهٔ آن گروه اطلاع يافته باقي تمام فوج خود را مع
متعينهٔ خجسته بنياد بسرداری محمد غازي الدين خان خلف
الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود
باتاليقي و هراولي محمد غياث خان ديوان و ميرزا خان بخشي
مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزديک انبوه آن گروه
شقاوت پژوه رسيد باوجود فراهم آمدن ده يازده نا سردار و مرهتهٔ
بيشمار که از شهرت آن هنگامه هرروز چون مور و ملخ جمع
مي آمدند و از وفور رحمت الهی و بسياري لای و گل اسلحه
و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار ترديد رفته بود و اسپان را طاقت
حرکت نبود بمرتبهٔ هيبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح
جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

بسبب استقامت نتوانستند ورزید و آبدوجي که یکي از سرداران
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و
معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم حنفي داشت
و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته
را مصلحت فرار داده و چند هزارسوار کارزار دیدهٔ انتخابي تا سرداران
نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ
گریز نموده ره دوید هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد
مسمار ساختن گدهي آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکال
و طغیاني نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب
می رفتند و فوج ببش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و
خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت
کشي زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتري و نشان آن طائفهٔ
ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که در نوردیدن خالی از تعب نبود می نمودند دربن مابین
بعضي گدیها که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر
پادشاهي را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات
که در هر یک در پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه
بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود
با مرهتهٔ رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چندین ارقات زن و فرزند آنهارا
دران حصار جا میدهند و ازگزند فوج پادشاهي محفوظ میدارند هرگاه
آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا فرستاده برای
فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار
آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم
پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار
متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و
چهتری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از
بیماری صعب صحت یافته بود و بر چندین فاتحی که بعد مدت
چنان صدمهٔ شدید بمرهتّه رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده
تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک گردده گشته
بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب
میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از
ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت
روی و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج
گوئی را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا
نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نبائر
شاخ عالم قدس سرهٔ است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا
اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایهٔ
حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است
بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر
تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد
نگاشته می آید * بیت *

چون گل ببوی وصل گریبان دریدنی است

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر بـرنگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزده یک ره دویدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته درتبعیت اوامر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و چون درخدمت خلد مکان تربیت پذیرفته درعقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ ناوان و پیشکش غدر کفار حربی بری و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که داؤد خان صوبه دار بنای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعد که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر بشیزی اعتماد نفموده معاف فرمود بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محالات جاگیر دعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شاهزادهای حال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف ساخته دام و در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب برنمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پدکون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بی آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به تزئین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری گفته بیارد خلاف مرضي اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار ضروری پادشاهی وسرکار خود که درامور جزوي وكلي بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثربرای اداي نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث وصحبت اهل کمال و فقرا صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ائمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت ومرد ماری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد ٭

في الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکي بنیابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالی بنام حیدر قلي خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و ببرهانپور که رسید چون دو سه تا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخي مي نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهته و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاهداشت و پای استقامت مرهته لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهالنیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علي خان از دارالخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت یک دو کروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علی‌خان برای ملاقات نقش جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر گذر اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که سر باطاعت و ملازمت حسین علی‌خان فرود نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده امیدوار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داود خان هم از صوبه داری باستقلال میزند و ارادهٔ ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداود خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونریزی مسلمانان نگردد داود خان از قبول هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وارده ازانکه با سرداران مرهته رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ پادشاه گفته می شد و بشهرت استقبال حسین علی خان و اعانت داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع چندنا سردار مرهتهٔ دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیرالامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میرشمشیر او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامراء می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علي مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علي خان وبسالت خان اعظم شاهي طرف سلطان نظر که بخشي و واقعه نگار فوج بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي و راجه محکم سنگه دیوان امیر الامرا و میر مشرف که سابق از نوکران عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي و نوکران نامی و متعینه برهانپور وخجسته بنیاد که هراول فوج دست راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد از هر دو طرف که حمله می آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه سرهای سران که ز تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از خانه زین بزمین نرسیدند داود خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبانان خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامرا برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر زري ترکش

لشکر داؤد خان گفته می شد با بسیاري از همراهان خود را بتوپخانهٔ امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فرین ار کشته و زخمي گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین علي خان گویان حملهٔ رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضی مردم عمدهٔ دیگر زخمي گردیدند - درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضهٔ فیل جلوه گر بود مقابل فیل سواري داود خان تیر بحلقهٔ کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بکتر نمي پوشید بر میر مشرف بانگ زد که روی خود مثل زنان چه پوشیدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بینم و تیري بروی زد که نزدیک گلوی او زخم کاري رسید و میر مشرف تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت بعضي فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلها بهمدیگر دو سه ضرب پشتک چک فیل بر پشت و پهلوي میر مشرف رساند درین ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ که بمیر مشرف رسید مردم فوج امیر الامرا را گمان آن شدکه میر مشرف ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیلاجیندهیا و دیگر نامرداران غنیم مرهته که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند در غلبهٔ زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارک باد امیرالامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگر چه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختر یکی از زمینداران آن حدود که موافق روبهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زندہ بر آوردہ رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بثبوت نه‌پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال برچهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامي با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می‌شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال عنان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد میان فرقهٔ هنود و مسلمین افروخته گردید و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دویم آن شبی که هولی هنود سوخته می شود یکی از هنود که مقابل خانهٔ او جمعی از مسلمانان مي ماندند و مابین هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت کفار مي کوشید بجهت آنکه اختیار در خانهٔ خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي نمود روز دیگر مسلماني که رو بروی خانهٔ او می ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هندو و باظهار آنکه این جاي در خانهٔ من است گاو آورده ذبح

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آور
مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند ه
جرأت شوخي بمرتبهٔ رسانیدند که بسر چهارده پانزده سالهٔ کار قص
را و بقولي یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاده کشیده گر
مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطر
مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گ
بهیات مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت
حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آبا
بهرهای شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاض
آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری موده د
در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست، و بقول مشهور باشا
قاضی بسبب رعایت و طرف داري داوٗد خان که در
هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را آتش زده ش
بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و د
هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت ب
بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاح
داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر
شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نم
بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدن
بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و
بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقا
استغاثه احرام حضور بستند و داود خان باپور چند محضر بمهر

و قاضي و ديگر حکام مشتمل بر تعدي مسلمانان نموده داده روانهٔ
دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز
و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت و صلاح
آراسته بودند با جمعي از شهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند
چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری هندوان
ضرور بود بدست آویز محضري که هنود دردست داشتند عبد العزیز
و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته
مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشي که
از درویشان و منزویان با نام و نشان بود درحقیقت مذکوره و مقید
گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص
آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت
خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس
خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن بنعت
حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین مي خواندند و خواجه
رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علي نیز
در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهي چند
فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر بزبان فصاحت بیان خود جاري
مي نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در
مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت
چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان
بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس مي نمایند و قوالان بیشتر
بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن مورد که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بدعت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر • بیت •

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است • از هر وجود ازلی آگاه است

میداند اگر ذره بود یا خورشید • دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقهٔ دین متین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویهٔ
خارجیان میدهد اگر بفقیر خانه تشریف آرند یا جائي مقرر کنند
و با دیگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي کتب معتبره خاطر نشان نمایند
تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهای کرده در
گردن و باز و بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار کس که سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستادهٔ خواجه اند که
براي قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض بر زبان راندند
مغل زادها را طاقت شنیدن آن نماند بپیچتاب خورده از مسجد
بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدهٔ سپاهی وضع که
بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکي از خدمهٔ مسجد
با جمعي دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جملهٔ آن جماعت ست
که باراده کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن
هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موذن انداخته شهید ساخت
و آن هندو را نیز کشتند و تا دو سه روز برای تحقیق که آن هندو
فرستادهٔ کیست نگذاشتند که لاش اورا بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سیر
بادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خاند منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ‌سیر که بشریعت خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضی گفت که بدعت و کفر خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ عبدالله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقاید اهل سنت نیست اما اگر برای رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان‌دوران نیز دیدن داده بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید و شیخ عبد الله را خان‌دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار روز سر انجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان رفت بعد از چند گاه بازدران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصی شیخ تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف زخمی شدند وآخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد مذکور نظر بند بود ٭

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
مشتمل بر استیصال گروی جهنمي نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که در سنه هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به نیروی اقبال پادشاه عدل و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروي شقي است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او با وجود متوجه شدن خان منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و اتمام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمان و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبي که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرسانیدند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطهٔ حصاري درصوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و مع بدگروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ بروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود ممکن و ماوای خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیرجنگ را که بصوبه داری دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از فوج مغلیهٔ والاشاهی و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گذهی آن مردود فوج گروه از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چندین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخی و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بدبمدن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و تردی که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گذهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد برروي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هرآثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا سرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستمید دوای مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیرمقرر داشتند و عرصهٔ زندگانی برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را کشته از میسر نهامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشکال پیش برده کاربران جماعهٔ بدسگال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تهور و جان‌فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند
ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی درآمده سینها را
سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو
که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست
اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه
بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر
بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران
گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید
و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات ازان
احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان
جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و
تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران
با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرنیم بسمل
برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان
فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر
وسعت را طشت پر از خون ساختند • بیت •

دران سرزمین دشت و خاکی که بود
گلی ارمنی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را
برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از
مقتولان که بامید نجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا
میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت زر بردن اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهای بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض کردن عبدالصمد خان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقي با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سر پر از کاه و هزار نفر مسلسل از بندآهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام ان سال که اسیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین خان بخشي را فرموده‌ندکه بیرون شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تختهٔ کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر فیل و دیگران را برشتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سه‌صد نفر آن گروه شقاوت پژوه را پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازار بقتل رسانند - از جملهٔ قوم کهتریان که خفیه خود را از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن مردود مي شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند بجز رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او بلکه از دست خود او موافق بي رحمی که ازان ملعون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع مي آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای اونیز رسالند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید • بیت •

از مکافات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جوزجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکي ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او مزاول از حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصي پسر وقتی رسید که جلاد برسر آن شقي با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رسانده پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ مي گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعني سر گروه آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتي

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقي در مکافات سیئات او مثل من ظالم را مقرر میدارد که باعث جزاي کردار آن جماعه می گردد • بیت •

چو خواهد که ویران کند عالمي • نهد ملک در پنجهٔ ظالمي

بعده براي تلافي اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجز او سزاي اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده مي نمائیم •

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شاهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان منهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازي داشت اما بسبب تقاضاي ایام و انقلاب سلطنت سر از آمدنی اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشي ازروی بدنهادی اختیار نموده محصول محال جاگیرداران دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهاي راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقي می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاری افواج خود بی باکانه با بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسر ان مآل بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار تیغ اجل گردید و سرِاورا بریده و پسر خرد سال ودیوان اورامقید ساخته بحضور روانه ساختند ●

دیگر از سوانح فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرری مشهور صوبهٔ عظیم‌آباد بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده طریقهٔ طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داری آنجا مقرر گشته خودرا برساند از دست برد دهیر که محال جاگیر میر حاصل آن صوبه در تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و جاگیر داران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاد

نگاهداشته برای تادیبه او برآمد وبا آن شقي مقابله نموده بعد ترددات نمایان که از هردو طرف بمیان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید شدند دعیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکی از یکه تازان فوج سربلند خان بهر وجه از تیر آه درد آلود جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

- چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستي تا نهصدی منصبدار پادشاهي و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا یافتن جاگیر دوماهه پنجاه روپیه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه مي یافته باشند از انجمله مردم والا شاهي که حق رفاقت و جان بازي ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعي بامید جاگیر خدمت مي نمودند و بیشتر از والا شاهي مغلیه بودند احکام برطرفی آنها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها درمیان بود میر جمله که از زیادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانهٔ پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها ازحد گذشته بود درانجا بآبرو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبهٔ قرب پادشاه علاوهٔ آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضي از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دو سه منزلی اکبرآباد برگشتی
سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند -
ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهای تازه
از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان
و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود
و این معنی نیز هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامی تدبیر
دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر
جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابی رعایای
پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد
قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس
عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
حیله و تزویر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام
باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفی فراهم آمده
بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خاندوران نائب امیر الامرا و میر
جمله رفته باش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این
فساد و هجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلی نام بردها بطول
انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان تمنه جو که
بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی
برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش
نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت
جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران
روزها بفوجداری نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسيده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج
مغليه سوار شده در رستهاى بازار مستعد کارزار ونهاد بودند و ازطرف
ديگر سرداران قطب الملک نيز با جمعيت شايسته کمر بسته
تا شام بر فيلان و اسپان هنگامه آرا مي گشتند - مير جمله سراسيمه
گشته سررشتهٔ کار وتدبير ازدست داده بخانهٔ محمد امين خان آمده
پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تير ملامت گرديده نمي دانست
چه کار سازد و آخر چارهٔکار دريں دانستند که پادشاه نظر رفع
فساد و تسلي قطب الملک مير جمله را مغضوب وکم منصب
و از صوبهٔ عظيم آباد تغير ساخته تعينات صوبهٔ پنجاب نمودند و
سربلند خان را صوبه داري عظيم آباد فرمودند و نظام الملک
بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداري مراد آباد که بتقضاى
وقت براي دفع ايام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت‌مديد
در السنهٔ فتنه جويان هنگامه طلب شهرت داشت که مير جمله
را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبير
و فکر طلبيدن اوست - و هرگاه پادشاه براى شکار اطراف شهر
برآمده سه ماه و چهار ماه بيرونها ميگذراند خانه بخانه و خيمه
بخيمه همين ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگير
ساختن سيد عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده
نگاهداشت سپاه مي‌نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه ديگران را
کمتر نگاه ميداشت ٭

و دريں سال مطابق هزار و صد و بيست و نه اسد خان
قره‌مالو که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طي نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثاني و خلد مکان
و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان
جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند از ین
ناخلف سوای ناني بروضهٔ جاوداني شتافت و در امرای متاخرین
بدین خوبي امیری مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و
از ابتدای نشو ونما در عیش و کامراني و لذت دولت بسر برده و
اسد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی
و کم آزاري که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف
اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان
تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جملهٔ
امرای قریب العهد دیگري نبود . گویند در ایامي که بیماري
مرض سفر آخرت او بطول کشید روزي محمد فرخ سیر پادشاه
مصحوب یکي از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود
خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان
آن دستور العدل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود
نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم
در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا
بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از
خاندان ما رفت در سلطنت دود مان تیموریه هم خلل تمام خواهد
پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات
بارهه داده اند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوک
نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سررشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چودر طاس رخشنده افتاد مور * رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه منصبداران دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره درمعرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضاجوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هرطرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو واجب‌گردید - و عنایت‌الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاده رخصت کعبة الله‌گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

بهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان
ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و
متصدی مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
آمد کار و صلاح دولت دران میدیدند که عنایت الله خان را از عطای
اضافهٔ منصب و مقرر فرموان یکی از خدمات حضور مستمال
ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
از بی اختیاري و خفاي که از مردم احشام و دیگر ار باب طلب
می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیواني خالصه و
تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که
خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیواني
تن نمي داد و سید عبد الله خان نیز از سختي سلوک او که در
عهد خلد مکان با جملة الملک اسد خان نموده بود راضي بدیواني
او نمي گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و
و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و
باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه
و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیواني
بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه
رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشیني علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچهری نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سي و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معني بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراري که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پاي رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم مي ساختند - درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زراو را مقید ساخت و مکرر
رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید مائدهٔ نداد روزی عامل مذکور
قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید
عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن
عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز
منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف
نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد و دیگر سبب فساد
زیاد که میان محمد فرخ‌سیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از
دست رفت این گردید که چورامن نام جاتهه که از مفسد پیشهای
مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد
و دهم پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی
بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر
امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سنسنی که بنا
کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر
شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی
و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و
تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او
چنانچه بزبان قلم داده راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و تعین فرموده
روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را ازعقب
جیسنگه بطریق سر فوج علحده کومکی باستقلال رخصت کرده
بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع وعدم سرانجام مطالب
بعد رخصت چندی ماه کنار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم مامورهٔ خودرا رسانده به بند و بست صوبهٔ ال و محاصرهٔ گذهي چورامن پرداخته زیاده ازیک سال‌گردد نمایان نمود و مکرر یورش و جنگهای عظیم بمیان‌آمد و مردم بسیار از هر دوطرف‌کشته شدند و بعد رسیدن سید خان‌جهان نیز مصدر ترددات گشت و مورچال‌نزدیک بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ‌گردید آخر کار وکلای چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول‌فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محلهٔ خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن میسرآمد اما بازبسبب ملال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضي بمجرای ثاني او نگردید - درین ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

بعده که امیرالامرا بر داود خان‌فتح‌یافته خود را بخجسته‌بنیاد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهندو

پہاڑیہ (ن) نام کہ سپہ سالار عمدۂ راجہ ساہو گفتہ می‌شد و ازانکہ
در هردو صوبۂ دکن یکی از سرداران مرهٹہ بدستور صوبہ‌داران پادشاهی
صوبہ‌دار کہ وجہ چوتہہ مرهٹہ بوصول آورد مقرر بود صوبۂ خاندیس
در تصرف خود داشت و مابین راہ بندر سورت قلعچہای گلی ساختہ
تہانہا قائم نمودہ هرقافلہ کہ ازان راہ میگذشت اگر چوتہہ یعنی
چہارم حصۂ مالیت آنچہ در قافلہ از تجار و غیر تجار داشتہ باشند
قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآوردہ آدمہارا اسیر
نمودہ باز مبلغی سرنفر می گرفتند انگاہ سر میدادند امیر الامرا
ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سہ چہارهزار سوار و پنج شش هزار
پیادۂ بند وقچی برای تنبیہ او رخصت نمود - بعدہ کہ ذوالفقار
بیگ از کوتل مابین خجستہ بنیاد وخاندیس گذشت و خبر کہندو
پہاڑیہ کہ قریب هشت نہ‌هزار سوار جنگی همراہ او بود نزدیک سرحد
بگلانہ و کالنہ کہ بتفاوت هفتاد کروہ عرفی از خجستہ بنیاد مسافت
دارد شنیدہ مستعد جنگ گشتہ خواست کہ برو تاخت آورد کہندو
بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلہای خار دار
دشوار گذار کشید هرچند کہ هرکارہا ظاهر ساختند کہ قابوی مقابلہ
با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهنمائی دیگر
جہال نارندہ سخن هرکارہا نشنید و یکہ تاز خود را بکہندو رسانند
در اول مقابلہ کہ جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کہندو موافق
داب دکہنیان رو بفرار آوردہ فوج امیر الامرا را بنمود چہارصد پانصد

(ن) دیہاڑیہ

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته
باز یکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه
کوملک سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ تردد و کار زار بر لشکر اسلام
تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ
شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده
شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال
بمرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهور است
کار و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ
نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل
خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین
علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد
برای نسق ار برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت
تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار
چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند
که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او
بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو
دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای
قلب مي بود رساند اما تهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند
هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین
که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم مي شدند ؛ هرچند
که با فوجهاي دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج
آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن
ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دبهاریه بعمل نیامد - و
بسبب انتشار خبر نا موافقت پادشاه باسادات که بقول مشهور فرامین
و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف
کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
آنها سر تابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجا پور و
حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
و زمینداران بیجاپور و کرناتک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع
نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور
مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعهٔ منهیر مرکار
بکلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت
سي و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بني اعمام تیموریه گفته مي شد
ارثي مقرر بود از تغدر فتح یاب خان پسر نجابت خان بامد علی
خان علي مردان خاني مقرر نمودند و فتح یاب خان اسد علی
خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان
که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داري برهانپور
داشت سند نیابت صوبه داري خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپاي
حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده
از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض
محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عنان خاطر گردید
و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر نموده خلعت
رخصت عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن
امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار
دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت مامورهٔ ننموده و بعد قیل و قال بسیار
وکالت خان نام را قلعه داری قلعهٔ مذکور از روی سند امیر الامرا
مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد ٭

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار
خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر
الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که
خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته
مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستارة و پرناله و راج گڈهه
و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده
مرهتهٔ رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملک
قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای
دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن
و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده
شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد
حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصهٔ آن مقرر نموده وعدهٔ وصول بگذاشتن برغمال که بزبان هند ارل می نامند بمیان آورده دفع شر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرری بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تا راباتی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا دہ دوازدہ سال دم مخالفت با پادشاہ میزد
التماس مصالحہ بشرط عطا نمودن سردیسمکھی شش صوبہ دکن
بدستور سر صد دہ روپیہ رجوع آوردہ بود پادشاہ مغفور از غیرت اسلام
و بمیان آوردن بعضی سبب کہ در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
قلم دادہ قبول ننمود و در عہد خلد منزل اگرچہ وکلای راجہ ساہو
و رانی رجوع آوردہ فرمان سردیسمکھی بشروط چند کہ در ذکر فرمان
روائی خلد منزل بزبان قلم دادہ حاصل نمودند اما بسبب نزاع
مابین رانی و راجہ ساہو بند و بستی کہ مرکوز خاطر بہادر شاہ بود
بعمل نیامد و دستور سردیسمکھی نیز جاری نگردید و در صوبہداری
داود خان کہ نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عہد و
قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکہ در جاگیر پادشاہ زادہا و داود
خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتھہ میدہانید و
بقافلہا آزار نرساندہ باہم چون شیر و شکر جوشیدہ بکجدار و
مریز بعمل می آمد و در صوبہ داری نظام الملک بہادر چنانچہ
بگزارش آمدہ در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی کہ ہمہ یکسال
و پنج ماہ نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیہ واقعی
رسید بعدہ کہ دو سہ سال از صوبہ داری امیر الامرا در فساد و عناد
با پادشاہ گذشت با وجود نگاہ داشتن فوج زیادہ ترددی کہ بایست
بعمل آوردن بند و بست واقعی کہ مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
رسم سادات بارهہ بود صورت نگرفت لہذا نظر بر قابوی وقت
و رفع فساد در سنہ هزار صد و سی هجري بصلاح انور خان کہ از

شیخ زادهای متوطن برهانپور و پاش آورد هاى سادات بود و
دیگر امرای همراز باتفاق منکرا جي نام برهمن که سابق متوسل
و از نوکران عمدهٔ سیوا و سنبها بود و از زمان تسخیر قلعهٔ چنچی درجرگهٔ
نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر
مطیع مرهته می نمود و خالي از جوهر رشادت که منق طالع ضمیمهٔ
آن گشته بود نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از
برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح
باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال
خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران
بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمتصدیان راجه واصل سازند و نیز
مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران
نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا
بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب
فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ
خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي
از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب
عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل حبوبات
بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهي و جاگیرداران نهایت سخت
و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را
کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویانند و بر طومار
واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات
آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیرداران گشتند و

سوای آن هردو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق
بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ساند دریصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
کچهری و چبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت
و سوای آن هرجا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود
مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار
و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهته بود قرار داد امیر الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بنائي که بجاگیر دار ماند گردن داده
مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم
مرهته متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکي
و مالي حکم و عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار و جاگیرداران جاري
گردید - هرچند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش
نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله
از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از
تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا ساد قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بوکلای راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناته و جمناجی دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم رای غنیم لئیم را سهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد فرخ سیر بظهور آمد . در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خانه مذزل و جهان دیدهٔ پخته کار با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک بکار خواهد نمود و جان نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علی خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و د همان آوان که ماه ذی قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را براى بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند
و مقرر شد که بعد رسيدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغير
راجه جيسنگه سوائي نيز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان
روز خفيه فرمان صوبه دارى نيز با عنايات ديگر مرحمت نمودند
بعد ازان که چان نثار خان نزديك آب نربدا رسيد باوجودى که
از راه پخته کارى خود را معلم ثالث روزگار ميگرفت و عسرت و
پريشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل يافتن درتعلقهٔ مامورهٔ
خود نيز متذبذب خاطر بود اصلا جمعيت سوار و پياده نگاه نداشته
طي مسافت مي نمود چون خبر رسيدن محمد امين خان بسرونج
تعلقهٔ مالوا و رسيدن چان نثار خان نزديک گذر اکبر پور معا در
خجسته بنياد انتشار يافت بر زبان هرزه گويان هنگامه طلب خبر
رسيدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امراى کارزار ديده
بسرونج بقصد پيکار امير الامرا و مقرر شدن چان نثار خان هراول
باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسين على
خان نيز متردد خاطر گرديد معهذا نوشتجات چان نثار خان
متضمن بر اظهار پريشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن
جمعيت و طلبيدن فوج بطريق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنيم
که غير از منصوبان راجه ساهو طرف هانديه علم سرکشي و فساد
عظيم برداشته سر راه چان نثارخان گرفته بود پيهم بحسين على خان
رسيد بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد براى تحقيق
جمعيت اعتماد الدوله و وضع آمدن چان نثار خان تعين نمود بعد
رسيدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعيت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب
اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته
بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار
خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه
برهانپور صوبهٔ سرحدي بود و با فرستاده های حضور در دخیل
ساختن بخدمات ماموره قصور واقع مي شد و جان نثار خان
را از جملهٔ منصوبه بازان روزکار وشجاعان آزموده کار می دانست
تا سه ماه که محصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهاي
زباني و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه
در قبول صوبهٔ حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل
یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
بر عقل و دانائی و تجربه کاري و دوستي شما اعتماد کلي دارم
می خواهم که براي مشورت امور ملکي از خود جدا ننموده پرداخت
حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان برامین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادبرداشت حادثهٔ غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران نوج و گذهي قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یک ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
متعلقهٔ امین خان از بعضي محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتهه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان
اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بیشتر ازهمراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالگنده صوبهٔ نادیر رفته بود وفوج نزد اوجمع نبود فتح سنگه
پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري که با امین خان
عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بجمعیت جنگ راو

زمینداران‌جل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت
شتابنده ناگهان خود را رساند و امین خان‌که خاندان آنها درشجاعت
و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده
بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمی داده زخمهای
نمایان برداشته بخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا
دو سه‌نفر نامی با جمعی‌دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان واسپان
و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند . بعدیکه حقیقت دخیل
نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان
بعرض بادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال
که فصل ربیع بآخررسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت
صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را
بطریق نیابت بدبرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد
امیر الامرا باشد ٭

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر
دیانت خان بعدرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین
خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که
بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند‌بخجسته بنیاد رسیدند
ضیاءالدین‌خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود
نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما سوای آنکه بر اسناد
و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استقلال
و اختیار نداشت و فضل‌الله خان‌بخشي جواب صاف یافته بارسلام
هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید ـ
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان هم‌قومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني یا صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگي افساده و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ‌شاهی از پایهٔ هزاری
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را ازپتنه
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سر کشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراد اباد و راجه اجیت سنگه را از

احمدآبادطلبیده هر یکی را امیدوار خدمات‌عمدهٔ حضور و عنایات
دیگرنموده شریک سعی در انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب
درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور
نفرموده فوجداري سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران سرکار
داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ
علحده قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان
بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه
اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با
سید عبد الله خان عمد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر
فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و
میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان
با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان
وزارت بهر یکي از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند
بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي
نافرماني نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که براي
وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران
عمدهٔ ایران و توران که مشورت براي چنان امر خطیر وزارت بغا
چندین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده
استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضاي مطیع
و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر
اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف
بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم‌خاص و عا

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز
زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامي لاحاصل زبان زد خلائق
گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری
و جانفشاني آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود
درین گرمي هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم
نگاهداشت نمایند. بعد رسیدن اخبار شورش حضور بدکن امیرالامرا
متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نموده و قبل ازان
تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را
که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بادشاهي صورت اورا نمي نمود نزد
خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود درین ضمن خبر
رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي
مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله
خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه
بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد
رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه
باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش
بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمی رسید و ازانکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع و قمع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح
صلاح کل نظر در دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه
بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده
می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمده
وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه
مامور بدرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از نکته در اکثر امور بحسب
تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام
از جهان رود خلاف تقاضای وقت ورای صائب بظهور می آمد
خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش
درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در
حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطني اميران ايران و توران
عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و
مردم توپخانه که هشت نهماهه نقدي طلب داشتند از اغماض سید
عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرما نمیداشتند
و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده
بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید -
درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز
امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از
نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم
فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج
بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب
معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا
مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده
اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز
مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم
ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد
خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام
توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست
صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل
نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب
جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین
بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان‌نثار خان بنام سیف
الدین علی‌خان مقرر کرده انتظارخبر ثانی میکشید - بعد رسیدن
نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور
از خجسته بنیاد بر آمده یکهفته توقف برای امر ضروری نموده
اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه
الهی موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر
ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله
خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب
صوبهٔ برار و اسد علی خان علی مردان خانی و دلیر خان برادر
لطف الله خان صادق و اختصاص خان ذبیرهٔ خان زمان و حاجی
سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان
بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه دیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه
که نوکر عمدة امیر الامرا بود و غیره بدست و دو نفر نوکر پادشاهی
که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نه هزار
سوار خانگي و یازده دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات
و متعینهٔ خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب
نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله
و فعلهٔ کچهري دیواني و بیوتات و بخشي که جمله قریب
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده
هزار پیادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و
سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزارها احشام از قدیمان
خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال
در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن
چنانچه بذکر درآمده سعی تمام می‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعهٔ
سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن
بعضي از وابستها و اشیای کار آمدنی بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار
پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نموده بکمی
منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک
برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی
و منصوبان حضور که سابق در تعلقهای مامورهٔ آنها مرخص ساخته بود
و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول
نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
نموده محتاج بنان شب گردانیده با خود گرفت - از انجمله محرر
سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در
رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که
بخالصهٔ پادشاهی تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار
دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر
تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عملهٔ میرالامرا صوبه دار
برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرچ سه بندی و غیره آمده
همانکه مساعی جمیله در آبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول
کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه
بیست هزار روپیه برای سرانجام توپخانه بقصد محاربه بپادشاه
شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده ازانکه از نرسیدن فصل در
سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیحساب مرهته
که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کساله که
کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهته
بسرداری کهندو دبهاره که از سرفوجان مشهور و صوبه دار
خاندیس از طرف راجه ساهو گفته می شد و سنتا و چندی
دیگر از سرداران گم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران
نامی و جمعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت
و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده برای آینده امیدواریها داد

و براي سپاه مرهته نيم‌روپيه سواسري سر نفر خرچ از سرکار مقرر کرده و جمعي از زمينداران را با خويش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسيدن برهانپور که براي امور ضروري‌ده چهار مقام واقع شد رنبهابنهالکر نام مرهته که نوکر پادشاهي گفته مي شد و منجمله نوچ کومکي نزد امير الامرا رسيده بود و سنکراجي ملهار و دشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خدمت کشيده از مدت در فکر تلافي بودند اورا حسين علي خان بموجب اشارهٔ مدعيان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبيده غافل گرفته مقيد و زنجير در آورده اشکر و بهير مغلوب هراس گشتهٔ اورا تاراج نمود و عمله و فعلهٔ متصديان کچهري ديوانيان و بخشيان واخبارنويسان را که بوعدهٔ رخصت از پاي کتل فردا پور همراه آورده باز اميدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نيز رخصت نداد و همه حکام‌وعمال معزول را درکمال بي سرانجامي همراه گرفته بيست و دويم محرم ازبرهانپورکوچ‌نموده‌کوچ بکوچ از آب نربداگذر اکبر پوره‌عبورنمود - درين ضمن اخلاص خان که براي تسلي و برگردانيدن امير الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزديک قلعهٔ ماندو رسيد و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بي ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داري اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بيدل ساختن ديگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زياده از سابق سرگرم زود رسيدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امين‌خان چين‌بهادر صوبه دار

بمشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و
مدداران پرداخته اراده مقابله با امیرالامرا دارد حسین علی خان یکی از
امراهای چرب زبان نصرالدین خان نامی ایرانی را که داروغهٔ اصطبل
ود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهای
عده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاستهٔ رفتن اعتمادالدوله
ی حکم بادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل
برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق
لعه داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن
سرزمین واقعی کشیده بود بعذر تمارض ودیگر موانع بامیر الامرا
لاقات ننمود و این معنی مادهٔ بدمغاغی و نزاع حسین علی
خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از
وشتجات درقه داز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست
ه پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از
خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید
بدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای
رار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهي که
ز طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک
ر داشته برسر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولت خانه
سید عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید
هد وپیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند
. درین ماده باعتماد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز
مبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

كوشند امير الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامين نوشتجات مذكوره در مجمع ديوان بزبان آورد كه اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوكري مطلب و ارادهٔ ديگر منظور نيست بعد ملازمت و خاطر جمعي از بعضي مطالب زود بدكن مراجعت خواهم نمود از شهرت اين خبر فرحت اثر در همه منزل و خيمه خيمه ترانهٔ شادي و مصالحه و اميد زود مراجعت نمودن بدكن بر زبانها جاري گشت اما روز دويم و سيوم آن از زبان راوي ثقه و محرم راز حسين علي خان مسموع گرديد كه در خلوت بر زبان آورد كه اين همه دام افسانه و افسون ابلهٔ فريب كه پادشاه مي بافد عبث است نميداند كه گفته اند • • مصرع •

نهان کی ماند آن رازي كز و سازند محفلها

تقاضاي مآل انديشي نزد عقلا اين است كه اگر ما بقابوي پادشاه در آئيم رهائي و امان از جان نيابيم و اگر ما برو دست يابيم او را نجات متعذر گردد •

و نيز از نوشتجات حضور ظاهر گرديد كه سربلند خان بسبب تغير نمودن جاگير كه در چنان حالت بعضي محال مير حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضاي ديگر ارباب طلب ترک نوكري و استعفاي منصب نموده فيلان و اسپان و اثاث البيت بجماعه داران و قرض خواهان داده ميخواست خرقه پوش گردد سيد عبدالله خان اطلاع يافته نزد او رفته بتسلي او كوشيده رعايت نقد و فيل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داري

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک
بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت
از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور
طلبیده بودند خدمت و جاگیرسادق را باعتقاد خان دادند بیدماغ
و سوخته تا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز
پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که
بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب
گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و
همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون
ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق
میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و
همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای
شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن
قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه
که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم
و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود
چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری
نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد
در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی
بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن
خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت
پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موثق قرار بخانهٔ
سید عبداللہ خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند - حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعی
که از منصبداران بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامده بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودند زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جی‌سنگه سوائی باوجود رسیدن یکی از نوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشی
بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و منصبداران حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواري بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت بار رسانیدند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوي سررشتهٔ سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلي و عطاي اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام بهیش آوردهای بدنام می نمایند و باغواي بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نمود راهنمائی و مصلحتي که طریقهٔ نمک بحرامان و بدخواهان دولت مي باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علي خان که آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره گردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دارالخلافت طرف لاتهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کروهي شهر رسید باظهار بغي نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلاف داب پاي تخت سلاطین صداي کوس شادیانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع بادلی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نه ابم - وغریب تر آنکه پادشاه
ساده لوح باوجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان
جرأت چنان دباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد
عالمی نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش
نیامده طریقهٔ حزم و راي صائب از دست داده گاه مانند سرنا
سر آستین غضب مالیده شروع بنغمهٔ تهدید باظهار زجر و بیم نسبت
بهردو برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پردهٔ نفاق
در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهبراج که برای یکرو
نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده
نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون تورہ
در خویش طاقت صرنج طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند
خصوص مغلیه که برین راز سربسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را
یارای آن نبود که زبان بدان سر مکنون آشنا سازد از مشاهدهٔ
نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و
اغماض پادشاه خون جگرمی خوردند بلکه باشاره و اذن محمد فرخ سیر
اکثر بدیدن حسین علي خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان
دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که
چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان
برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جي سنگاه برهم کار را مرخص
بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگي دیوان خاص و خواصان
بمتوسلان ما بفرمایند و درقلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعی ماهر دو برادرآمد و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی أعمال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هردو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خودگردید و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و برسر وطن بوندی باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که حامی او بود رسانید - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه بامردم معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهی را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه وگرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و سوخته
فرو گرفته بود سه پهري داخل قلعه گرديد و بعد ملازمت چند کلمهٔ
ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسپ
و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر
خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت
نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت -
باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست
قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود
و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان
احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید
دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ
خاطر جمعي پیغام که حسین علی خان نمک بحرام رسید باهتمام شان
و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن
اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام
پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که بداره دری شایسته خان
مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه
هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول
نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر
مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن
خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان
بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن و گمان بد و فکر فاسد و
ارادهٔ باطل که در حق ندویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم
چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم
دخل و دقل بندهٔ بي تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و
دیگر سرکشان آن سر زمان و صاحب صداران دکن صادر شده در
دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب قران
در بارهٔ احدی دیده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی
ظاهر گشته وسواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار
خدمات حضور بلاقید نیابت بما تعلق گیرد و ذکر شروط دیگر میان آورد
پادشاه معذور از عقل بعذر دفعه دفعهٔ جشن پیش آورد و از طرفین
گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزهٔ بدفرجام منجر
گردید و پادشاه برآشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که
في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب
ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران
حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشتهٔ
اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را
مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف
زدن نداده فرمود از قلعه برآرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو
باخته جان بدربردن غنیمت دانسته بپالکی سواری خویش خود را
نتوانست رساند و بر پالکي امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار
نمود و از هر گوشه و کنارهٔ آن حصار آثار فتنه و صداي آشوب بلند
گردید و پادشاه از مشاهدهٔ برگشتگي ایام خود را متحمل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب
از شش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام
شام بر پشت فیل قیر گون واژ گون بستند و ابواب تردد بر روي
مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از
وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد
و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه‌گذشت
و چه مي گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان
خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زاید
جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران سرهته مثل
کهاندو دپاره و بالجي بشو ناتهه و ستتا و غیره با ده دوازده هزار
سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهني اساس مستغرق
هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهاي آبنوس شب از بساط
زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد تا بوی وقت از
دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز
نموده ذخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان
آشوب سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و خبرهاي مختلف راست و
دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا
بر السنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بیخبر
از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا
خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهاي
اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه
زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهتّه مقابله و مقاتله رود هدو کار بکار زار
افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان‌دوران مشهور
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع
ده دوازده‌هزارسوار یکبار بقصدفرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته
رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بی روزگار
خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بارو بکشتن و تاراج
نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ
گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زین خالي و رنگین از خون
آن اجل رسیدگان می نمودند و اسپ و اصلحه متصرف می‌شدند
حتی قصابان و گاذران و خاک روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب
شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
فرار آن قدر دیدهٔ و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران
بیمار می باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضی
بی‌سروسامان مصالح و سرمایهٔ چپهر آماده گردید و بسیاری ازان
مدبران بیمار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و
خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان
گرفته باظهار عجز و امان جان موافق روبهٔ دکنیان در فرار
بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعي که زخم برداشته طاقت
گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سياه چرده قوم ديگر نيز بگمان و مشابهت سياه روئي آنها کشته و زخمي گرديدند و از سر رستهٔ چوک سعد الله خان که نزديک دروازهٔ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آنگروه که از سه چهار کروه زياده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمي گشته قطار قطار در رستهٔ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمي هنگامهٔ فرار آن جماعهٔ بد کردار ايستاده بنظر غور ملاحظه مي نمود از جملهٔ چهار صد پانصد آفتاب گيرکه ميان هر پانزده بيست سوار آن گروه يک آفتاب گير نگاه ميدارند و سرمايهٔ فخر ميدانند نشان يکي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نيامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که ميان خوگير اکثري زر و زيور اندوختهٔ تاراج نگاه ميدارند و چه هميانهاي زر سرخ و سفيد که از ديهات ما بين راه تعلقهٔ راجه دهيراج و ديگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگير آن مردودان که بدست مغلان بي روزگار و لچهاي بازار نيفتاد شايد که کمتر در معرکهٔ فرار آن شقيان مردم آزار بدين شمار بدار البوار پيوسته باشند - قريب هزار و پانصد سوار و پياده با معتنا نام سردار فيل سوار مع دو سه سر گروه گمنام ديگر زير تيغ آبدار آمدند و بسياري زخمي گرديدند اين معني محض از فضل و کرم الهي رو داد و الا فرزندان آن مدبران قرنهاي بشمار سرمايهٔ لاف و گذاف مي نمودند که بپاي تخت دهلي رفتيم و بمدد و يازوی سرهٹه پادشاه هند مقيد گشت و ديگري را سريرآراي دهلي گردانيديم ٭

الحاصل چون درين هنگامهٔ جهان آشوب که خبر فرار دکنيان

انتشار یافت و خبرهاي فساد افزای اندرون قلعه خصوص
از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم
خاص و عام گردید غازي الدين خان غالب جنگ و سادات خان
خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق
سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق
از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و دریندولا بمنصب پادشاهي
سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها
و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل
پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف بارة دری در فکر فرار
بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان
استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که
کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فائده در حرکت ندانسته
ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا
نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ
مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها
تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب‌الملک اندرون قلعه افواج
دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان
و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند
جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند
ساختند در اول حمله رخ‌فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت
و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاري برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روي اغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقاد خان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانهٔ خود جنگ حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه منگل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علي خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله و بعضي نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار در گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زماني از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس بردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیقی و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

سلطنت برفساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم سواي یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسري محسوب گردید تاریخ این حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولي الابصار) یافته‌اند (+) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نیوش ودیدهٔ بصیرت غور نماید باید که از گردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدین عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(+) همچنین در نسخ هست لیکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلدمکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت۔
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه دامن
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافي جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواري تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف دفترها مالامال بود بضبط در آورده باز براي تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم مي شدند وسید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر براي
خاطر داشت راجه بحال داشتند ۔ و منصبداران والاشاهي که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضي زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
مي یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثري بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب مي نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علي خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسري میگرفته باشد ۔
و بخشیگری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشي سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشي چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوا را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داد نموده بودند

بنظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگي وضع روزگار قبول
نمي نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزاني داشتند - و سربلند
خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص
شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال
داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بتسلي او پرداخته نظر
بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف
الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی
القضات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد
بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوانی نبیرهٔ امانت خان
دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما
همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت
نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که
از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان
خاص و عام و معاملی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر
فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات دور دست براي برهم
نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو
را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود
و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن
سرزمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي
کوشیده سر انجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن
چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه
بظهور آمده بود تغیر نموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند -
و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق
بحال داشته بودند مي خواست رخصت احمد آباد حاصل
نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجۂ عذاب و
مبتلا با قسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
ساختن نور باصرۂ او بالکل زائل نشده بود، از راه سادہ لوحي و حب
ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانۂ
آبادان ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف
باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن
بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن
پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب
هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج
جی سنگهه سوائی که وسیلۂ نجات خود میدانست می نمود و آنها
بر ارادۂ مافي الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
شجر حیات آن محبوس سادہ لوح افتادند و دربار مسموم ساختند
کارگر نیامد دمعۂ ثاني یا ثالث که اثر بخشید چون جان بسختي
زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختي هر دو برادر که باوجود
کفالت قسم کلام الهي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
بهردو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال
نداده بر می آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هردو مدعی
دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
کشیدن بهردو دست‌تسمه را گرفته دست و پای‌لاحاصل زدن‌گرفت
محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران‌حالت اضطرار کارد و خنجر
بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر سوانح‌مسموع نمود کار بزدن
سرخنجر وکارد نکشید بهرحال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته
تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد و زن
خصوص‌لچهای شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
گریه ونفرین‌کنان و دشنام‌دهان با گریبانهای‌چاک خاک برسرانشان
میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي
خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رقت کنان مجبور
در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه
می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه
مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خوانده مجلس مولود نموده تا صبح احیای شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهی است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بقو هم افتاده بدین مرتبه سنگدلی را کار فرموده از بدنامی آقا کشی و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند و بایستی که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بی آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سرای فانی فارغ می ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقی آنچه ازان پادشاه براهنمائی بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخی الم هریک درو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بردارند و بدیدهٔ تامل غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول برداشتند *

القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر ومرصع آلات و فیلان و اسپان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بصحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت زانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامد اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین‌علي‌خان که در شجاعت
و تهوری و کارداني و فاض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و سوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسته بازار که عبور
مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و بچهای
بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي داماد گرفته ميخواهد
با روسياهی ازين شهر در آيد از شنيدن اين کلمات تنگ آمده
يکدو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر
کشميری را بدين تقصير گرفته بفرموده ماهات بر خر سوار نموده
تشهير دادند دراثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طفلان کشميريها
نيز بفريد اين نغمه با ديگران همزبان ميگشتند که سزای حرام
خوران بد انديش همين است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهيد
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگيز قلعه
اکبر آباد که بتفصيل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گرديد
و روانه شدن راجه اجيت سنگه موقوف شد - و درهمين آوان رسيدن
حيدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نيابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوری اضافه نمايان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان‌دوران بعهده خودگرفته بود خود را نزد پادشاه نيک نام
ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که هر بهيچ امير حضور
فرود نمی آورد و در ايام ديواني دکن نيز بحمايت خان‌خانان
مير جمله که دران ايام مربي او بود سيد عبد الله خان را از خود
راضي نداشت ودر بندر سورت و احمد آباد ديگر متصديان پادشاهی
و جاگير داران ازو نا راض بودند و شکوه کشتن بلجهداس پيشکار
بندر سورت بسيامت تمام بعلت بازيافت زر حسابی و غير

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیلهٔ منع منکرات و دیگر
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید
عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مخلص زبان بشکوهٔ او
آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود
لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار می کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند
اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت
و جوهر تردد و کار طلبی و کاردانی او که بظلم مشتهر گردیده بود
بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد
با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار
سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی باو که سیوم حصهٔ آن
جمعیت با حیدرقلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا
پر گشته بود بعد رسیدن اکبرآباد با غیرت خان همشیره زادهٔ
هردو برادر که صوبه دار اکبرآباد نموده بودند سلوک نموده
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار
را با خود رام ساخت و درین ضمن مادهٔ شورش اکبرآباد بمیان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلی خان نزد برادر کلان
گردید و حیدر قلی‌خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را
باطاعت از هوا خواهان بی ریو و رنگ وا نموده که نقش
خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید
و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غرهٔ رجب سنه هزار و صد و سي و یك از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد بیست و نهم جمادي الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیرهٔ خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند • بیت •

بزر زد سکهٔ صاحب قرانی • شه نیکو سیر تیمور ثانی

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان بغي ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر شیر خوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده بودند و هر دو دختر یکي بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده جهانشاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور چهل سال بناکامی بسر برد و متوسین نام زردار دار ناگر که از متوسلان نیکو سیر گفته مي شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و ستد داشت و از معالجهٔ بعضي مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و روشناسي بهمرسانده چون حسین علی خان بسبب عود زخمها گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدست آویز وقوف طبابت در خلوت راه حرف زدن بهمرسانده و با بعضي همدمان محرم خود را همراز دمساز وا نموده برارادهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزار بهای حسین علی خان که
با هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد رابطهٔ خویشی و رسل و رسائل داشتند
بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت
کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته
بوکالت نیکوسیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد
گذاشت چون این معنی از ملاحظهٔ انشای راز خلاف رای و مرضی
امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد متوسلین که از کهنه
رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
و شورش سلطنت درمیان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگهه
سوائی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب
برداشتن نیکوسیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود
برای راجه چهبیله رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان
فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
در همان ایام باکبرآباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت
نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و
بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر
تا مقدور در دفع فتنه و ملامت روی می کوشید و تن بقبول معاونت
این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و
سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبر آباد
باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای
آوردن خزانهٔ اکبر اباد مامور نموده بودند و میان عوام برای
مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن
نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و
راجه چهبیلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای
آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود باهزاریهای قلعه همداستان
شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان
بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و سیم جمادی الاخرای
آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق
این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه
تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد
سوار همراه غیرت خان صوبه‌دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف
برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام
با دو سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند غافل
بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می
افتاد خاطر از و جمع می نمودند و نکو سیر را بر آورده تا رسیدن
خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت
منزل بیش نبود می رساندند احتمال از نواهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین
رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او برتخت بزدن
گولهای توپ از بالای قلعه بردار الامارت غیرت خان را خبردار
ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر بر آمده
بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما
فرستاده برحقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه
و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت
وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعی از فوج
همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود
با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت
خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم
آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه دهیراج در تهیهٔ
برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیله رام از اله آباد
و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلارام
را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد
صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیاده بر خاطر نمودن
باچهبیله رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هرطرف
مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آفاکشی سادات مانند دانهای انارخون بسته بود هرچه می خواستند
از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و
چهبیلهٔ رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد
نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض
دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما
چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات
راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشغلی که بملال دل و مکروهات
روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور
فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر
تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه
بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم
روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت
مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغیر حال
و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست
کشید و خبرهای غم افزای اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر
گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز
سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند
که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر
تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که
مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و
خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن
خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در کمال نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت سه ماه و ده روز نام سلطنت برو بود • بیت •

الامان زین سپهر تشنه بخون • واه از بن روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار • زین خم خالي وسبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند. مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را ملصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماذون نبود. در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنمونی عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی ملجر گشت بی آنکه ازو نردی بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلي خان را ملقب بهبهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن بهنیکو سیر و ملحق شدن روح‌الله خان پسر روح الله خان ثاني که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید وتہور خان تورانی از شاه جهان‌آباد بلاشهرت بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاري از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زوالی فقرای مجذوب و سالکان صاحب‌کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوابهاي

علما و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را
در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر های
مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نرد
راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهبیلا رام با سي هزار
سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از
جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با
نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک
منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبیلا رام مي کشید
مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک
پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که
جملهٔ فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از
دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جی سنگه گردید -
و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیهٔ خود را که در
عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات
که داشت و مجموع یکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر
لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را
مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت
و قاعده سنجان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس
سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمده و در زمان سلاطین سلف چنین
تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن
بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه
بعد رسیدن حیدرقلي خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن
مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعدرسیدن حسین علی
خان ترددattی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر
آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه
و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و
شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره
بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر
غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه
را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ
داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین
را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ
بالای قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند
گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب
جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز
محاذي سر او بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگره
بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق
او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي
هنگامهٔ فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین
بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیراز کمان جسته بچستي
و چالاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم
ملك الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساند تا خبردار
شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجاي باران تیر و سندان بارد و برگ اشجار خزان دم‌شمشیر آبدار گردد بحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید •

• بیت •

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاده و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهي بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جي سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل‌کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چول گروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل براي عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبرآباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشي نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محیل بیرون که یکي از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضي هزاریهای مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین‌علي‌خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیرالامرا نظر برتقاضاي وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روند ده

بردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی
بهمراست علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
حسین علی خان بود بدلا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا
بضبط در آوردند - و غریب ترآنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ
اول که هزاریها باتاهمل نمودند بعداز دوسه روز دیگر محمد عسکری
نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چورآمن جات که
مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام با
چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرنت باقی بروعدهٔ بعد رسیدن باله آباد
قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چورآمن محمد عسکری را مع
رفقا و مبلغی که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس
گشته دل و حوصله باخته و معرفت چورآمن نام هزاری امیرالامرا
پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوسلان مقید گردید و بتسلی
امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
متوسلین که تمام هنگامه بر پا کردهٔ او بود چون میدانست که
بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
گردید خود را بجمدهر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که
درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد
سه روز شادیانهٔ فتح نواختند • بیت •
کسی را بخت چون بر دارد از خاک • ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد • دم تیغی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودهی و بابر بادشاه که در کوتها
بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی
کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کرور
روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد
و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت باته حاشیهٔ مجدار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علی الراوی -
بهرحال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبی
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگی تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج بادشاهی و سید
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتحپور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پشیمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال بادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهورخان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود وجاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکارسورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه‌داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جودهپور براجه اجیت سنگه بحال ماند (دریصورت از سي کروهي دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهردو راجه قرار گرفت) - و از انکه در تقدیر الهي رفته بود که هر دو پادشاه یعني هر دو برادر بهرهٔ ازسلطنت بر نداشته ناکام بنهان‌خانهٔ جاودانی شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا نداوند بي کد خدای * یکي گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهاردهٔ واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوی و غمخواری آنچه شرط احتیاط بود بکار مابرد اما چون تلخی سلوک که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرو روان که در گلشن جهانبانی بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزکار بسموم هموم ناکامی پژمرده گشته بروضهٔ جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن مرانسنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علیخان پسر سید خانجهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور سراي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرهٔ خلد منزل که هيجده سال از نهال عمر شريف او در چمن امدن سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه بامير تيمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و ملحوظ بانواع خوبي بجودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بر بست * بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * که ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بکفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور انگنده گرديد و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يک بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانهٔ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت مي نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم که بيت الفرح اوست و براي منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردیده و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و برمنابر بلند پایهٔ مساجد خطبه بنام آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمانی ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراست و سلوک سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور مي شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامکار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهي استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمه امور رعایت خاطر هردو برادر را بغایت مرعي میداشت - ومقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

کال بار و تعیین ناظر وعهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواری و باورچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله وفعله وعهده داران از نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال فطرت و دانائی باو برفق و مدارا سلوک نموده درهیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند وروز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بغتةً رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که افسوس سر بریدهٔ اورا برسفان سررشته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که میر شمشیر او همان گفته می شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالي و شرعی حتي در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلاد از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بدیگر از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعداز انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج و کیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه براي بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر براي خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آوده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی
حسین علی خان بود برای رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر
و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتری از مردم
بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند
که بعد فراغ تنبیه بد منگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه
مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار
ثمر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد
در آمد - و ازانکه از طرف قرار و بنای صلح گردهر بهادر خاطر جمعی
حاصل نمود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته
برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان
بنگش و شیر افگن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج
شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلی خان بهادر
بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر
بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر
اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد
حیدر قلی خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه
بطول منجر نمی گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه
قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدی را
اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر
هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می
یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید
تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر بر اینکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و
گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح
جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات
خالصه و جاگیرداران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن
داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و
تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر
خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که
پیشخانهٔ ظل سبحاني و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه
احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا
حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف
وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است بر گشته
آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس
اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها
بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و
یک لک روپیه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش
آمیز که در اخفاي آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید
آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنهٔ هر طرف
که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر
نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان
بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی
می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند
رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانهٔ الهآباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه‌داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی‌الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب درتحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ الهآباد گفت و شنید داشتند که فلک آینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط پروسعت زمین چید و نراد مکافات روز کار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بوقلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفراشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون
عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این
امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند
و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می
نمایند مناسب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب
که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی
گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت
نمانده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پتنه که بنابر تعدی
زمینداران شوربشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت
زور طلب است مامور گردانند و نظام الملک بنابر ناچاری و
تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت
آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ
حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت
قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلی
که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد
حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر
میدانست غافل از مضمون يضحك التقدير على التدبير گشته
صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن
عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است
نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلي و دکن بمنزلهٔ
میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و
پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معني از لطائف غیبي و تاییدات لاریبي تصور
نموده روز سیوم از جلوس رفیع‌الدرجات خلعت نظامت و رخصت
پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر
منصبداران نقدي و جاگیرداران که از بي توجهي نمک حرامان
و دیر طلبي پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم
آن صوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق
ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان
قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادري که پیاده بودند و یراق
و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ
محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره
بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود
ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گري نمود مقدمات
چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علي خان و باعث
جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از آنجمله در هنگامی که
حسین علي خان باراده فاسد خلع محمد فرخ سیر از دکن
عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر
امیر خان که بقلعه داري شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ
مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریای نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ فاسد
در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک
پادشاهي منظور داشته بیماری را بهانه ساخته براي ملاقات نیامد
حسین علي خان که خار این ادا در دل مي کشت بعد برداشتن
پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک
خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و سرشته
مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین
علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان
را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را
از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون
روي زدن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم
با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان
مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان
مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمدهٔ امکان شفاعت خواهد
بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت
است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده
بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ اچده سرکار ماندو را که
از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی
قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته
با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس
او مرهتّه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود
طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی
زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته
في الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر
خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک
آمد و نظام الملک فوجي برسم قزاقي همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسر چتر سال بندیله قلعهٔ رانگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیدهٔ فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بحضاب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا دعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحاني و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خدا ل باطل اینها چنان است که بعد انجام کار نیکو سیر و گرده بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود فائز شوند، ومارا اعتماد کلي بران فدوي کار طلب است نظر بر حقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - دریں ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح فیصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برده ها بوندي را بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمهیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هرمقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت درضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک‌که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتی و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمدة الامرا بحضور تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهای پادشاهی با خطوط خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت نمانده هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این‌خاندان و برداشتن خلیفهٔ زمان‌امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علی‌الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از دریای نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامی‌خار خار آزار در دل داشت و بنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری بر خان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهای مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان
قادری هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خمر و چیله که از سابق
مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی
نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای
قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا
نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک
همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد
و میر حفیظ الله خان بخشی وغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ
پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن
قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال
از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار
را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه فلک
شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت
افتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی‌خان بعد
استماع خبر عبور نظام‌الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصواب‌دید
مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه
بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بمحافظت و حراست برهانپور
فرستاد و ناسبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را
بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می‌خواستند که
شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان
صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهای شهر
بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده
مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع
آمد آمد محمد انور خان و راه بنالکر فوجي از دریاي تپتي گذرانید اما
نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره
اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از
شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده
گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر مي گیرد و
جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید
و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال
شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید
و الا عنقریب بلواي عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود
محمد انور خان که از شجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم
الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر
آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن
در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ
اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل
خدمات و شرفا و نجبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح
نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده
در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از
طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور
رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعهٔ ارک نشیمن گاه
فاروقیان بود هرچند سعی نمودند و جمعي از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی بامداد طالع فتح جنگ بي آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر از غلاف و خون از بیلی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهرشگون فتح و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علي خان برادر حسین علی خان باراده دار الخلافت وارد برهان پور شده بودند از رسیدن نظام الملك و گرفتن برهانپور حیران کار خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملك گفتند که گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان براي اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که ما باوجود عسرت و تهیدستي محض بتوکل افضال الهي و بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب می شویم ملک و مال همه از ماست واگرخدا نخواسته بالعکس شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز و اطفال ومحمدانورخان وغیره درجذب همت ما قدري ندارد وچون غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل‌کار
سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد
و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ
فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش
مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای
نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را
بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند
نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم
باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایستهٔ داده از دریای نربدا گذرانید -
درهمین مقامات اهل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم
نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج
فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در اهل باغ
توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب
دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید
و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال
و خانه زادان را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ
کارخود شدند و نظر برقلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته
ازجلود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت فئة
كثيرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهرالهي بوزیدن
در آید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب
غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسید

دلاور علی خان و بهماراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائرهٔ نساد نمایند ـ و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان و زهرهٔ گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که از سلامت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت ماموره خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گرده هر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک
قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت
قلعه داري و فوجداري آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و
هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران بیشهٔ آن سر زمین ترک
مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف
مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند
چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هردو
برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داري ماندو مامور
ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک
قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن
قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان
بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده در باب
عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر
مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلي خان را عمل دهاند
و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان
با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان
را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام
تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ راناگذهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند
پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود
و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام
فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان
خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چلد یري که مکان مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشتهٔ حسین علی‌خان بنام فتح‌جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آن مکان براي ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نمایيم از چهار صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي‌خان چنانچه بذکر در آمده با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر گشت فتح جنگ نهایت انسرده خاطر گردیده در جواب آن تکالیف بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستکاری نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع کار کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح مندسور که برای بندوبست و نسق آن ضلع پیشخانهٔ کوچ برآمده بود باز مراجعت فرموده وارجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ مرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علیخان برای تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن مملع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردهٔ جاگیر دار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهولی که از لاهور فاصلهٔ سی کروهی دارد هردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشي فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جاني خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش فشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد
و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار
افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب رد و خورد بمیان
آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب
حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه
و مغل‌زاده‌های تیرانداز از حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازی وشجاعت
گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها
از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخود واجب
ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر
خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای
کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از
شست دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش
نا پدید میگشت و هر خدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست
از مهرهٔ پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلدان بانگ
مهیب زده فیل برسر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر
تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می انگند
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر انها تاخته بساط
فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه
مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند
و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان بسلامت
بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جلگ
و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

و هیلهای رزم جو بپا مردی مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا و چپقلشهای مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده یورش نمود که اکثر از سرافرازان و همراهان دلیر جنگ تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و ناکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تودد نمایان بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای داروگیر بچرخ برین رسید و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیری شاه بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک اعتقاد کشته گشته جهان را در چشم حسین خان درنفس واپسین تیره و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گولهٔ بندوق ساخته بودند و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد باد آه ستم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهرحال بدان حال بدم تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یك رعایت
خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و بآغر خان تواضع فیل و
شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي دوصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر
بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما
بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف
پیشه مختفی نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب
ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد
برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ
جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران
ملك گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب
نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که
از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک
بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام
چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه
گردیده بود بهمدمي اقبال باستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعدار
طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در
کمال عسرت بسرمیبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوساله
باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر
شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای فتح جنگ در آورد - و
قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي آنکه شمشیر از غلاف و خون
از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند در قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ درآمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - و دیگر بوضوح انجامید که انورخان صوبه دار برهانپور و رنبها بنالکر که از مرهتهای نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مها راو سهدم سنگه پیهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان
برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و
انتظار خبر دلاور علی خان می کشید و زن چند نظر بر مآل کار
در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر
وا گذارند می کوشید و می دانستم که آخر این فساد مادهٔ
وبال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از
طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

در این آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان
عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر
انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق
ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی
روایت شرعی تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن
جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص
مانع آیند و در این باب مماجت بسیار بکار برد آنها در جواب
گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه
بلاد مقرر نمایند ما هم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب
خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر
جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ
بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی
مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ
رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده
هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود
را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ
مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها
پرداخت و جمعی از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد
کشته و زخمی میگردید، همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده
اطراف خانه دور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت
و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند
و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد
خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شرآنها نگشته
بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت
فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار
شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم
آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان
مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و
هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش
داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و
خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و
کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست
و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار
بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی
گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش
رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان برسر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر برسرخانهٔ میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعي که پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بیني آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقید ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای احکام شرعي و تنقیح قضایا میفرموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیدخل و سنزوي و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد نشسته در اجراي امور ملکي و معاملات مي کوشید - بعد از رسیدن خبر بحضور مومن خان نجم ثاني را از طرف عنایت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت خان خوافي را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر فرمودند و اکثر متصدیان عمدهٔ کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال مومن خان که بسه کروهي کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبد الله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته تکلیف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعیان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند ازانکه خمیر سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته
برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذرگذشته خواستن لازم
وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت
بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروري برخاست
و جمعی از مردم محلهٔ چربیلي و کهکران که بخشي آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
خان ریختند اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود
خوانده پدش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده اورا بعذاب
و عقوبت کشتند ٭ بیت ٭

هر کسی آنچه میکند یابد ٭ بدو نیکي که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
بر سر محلهٔ چربیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
دو روز جنگ درمیان بود آخر غالب آمده قریب دو سه هزار کس
که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
بردند و تا دو سه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزي و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

ی و بخشی آمدند میر شاهور خان دست و پای لا حاصل
در مکانی که پی نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضی
بر لباس بدر رفت و بنای خانهٔ اورا از پا در آورده خشت
ت حویلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل
ن شهر میر احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ
ن آباد که پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمیر
ا و کرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان سهر دو برادر خبر رسید که وسط ماه
ور بعد رسیدن دلاور علی خان هفده هژده کروهی
انپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه
ن شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علی
ن رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلاور علی خان تردد
ان نموده با همه سرداران و همراهان نامی کشته گردید و
میل این اجمال آنکه بعده که عالم علی خان در خجسته بنیاد
بنور نظام الملک بهادر ازآب نربدا خبر یافت شروع بنگاهداشت
ه نموده انور خان را که یکی از پیش آوردهای سید عبد الله
ن بود و حسین علی خان بدکن برده خدمات عمده فرموده
ه صوبه دار برهانپور ساخته بود و دریندولا از برهانپور نزد عالم
ی خان آمده مشیر و صاحب اختیار عالم علی خان گشته بود
راه رنبها بنالکر که از مرهتهای نامی بود و وقت رسیدن حسین
ی خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبمداران راجه ساهو
انچه بگزارش آمده مقید ساخته بدارالخلافت همراه برد و او خود

را ازانجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ فیلان شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ فوج ظفراقبال فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست برج و بارهٔ شهرپناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده بمحافظت شهرپناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که درکمال عسرت بسر می برد ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته درسواد لعل باغ نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و رنجها بذالکر که رفیق و میرشمشیر انوور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار فتح‌نصیب پیوست - درین‌حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر فراهم‌آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج فتح جنگ غالب آید شهر بحادثهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار درین‌ست‌که بصلح پیش‌آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان متدینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صونه دار و برادر او گشتند از شهر بر آمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید ـ و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود تدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود ٭

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چندان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال
او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن
نیکنام والا مقام آورده بود تفقد حال او از عطای خلعت نموده
میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا
آب نربدا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین
علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجه
بوندی نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار
فراهم آورده بود و خبرهای مختلف ازو انتشار مي یافت از آب گذرهانده یا
رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت
اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن
دلاور علي خان بگرد آوري فوج مرهٹه و نو نگاهداشت و فراهم
آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را
با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج
فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب
سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري وتوغ و علم و نوبت و نیل
تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف لشکر و رعایت بحال
هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر تقدیر
با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی
خود نوشته بود و محرر سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد
که قریب هفت هزار سوار قدیمي و دو سه هزار سوار از فوجداران
و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده
از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و میدماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و سرهتهای یکه تاز جالباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از
حسین علي خان بمرتبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول
نمیلمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر
چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی
خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان
فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت
غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج
دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ‌محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
نیز با لشکر آراسته بهمعنانی فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و
دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از زین پور
تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد
رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علی‌خان مضرب خیام گردید -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي
بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و
سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد و سی و دو هجری
مطابق اواخر خورداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار
گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش
فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ
توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جماعه‌داران عمدهٔ بیش قرار و مبارزان
نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و
دیگر جمعی از بهادران کار زار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض
خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم
محمد مرتضی و چندی از دلاوران رزم جو طرف یمین زینت افزای
فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز
پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان
عموی فتح جنگ یالتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی
طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارثی طرح بدست راست
و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی
و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و
سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی درقول جا گرفتند و رعایت
خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان
بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبها بنالکر
با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت و داور علی خان که
مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود
خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و تهور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علیخان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زابان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هر یکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بني عم هر دو برادر صاحبدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعهداران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلاورعلي خان گشتند و شنوای آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و توسن داران با نام و نشان گفته مي شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میدان هم می باشند مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گذاف اغراق بجا است معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند ده مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علي خان بهادر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیر خان را و بابر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کار زار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکهٔ کار زار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بي نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام وترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش وتواقمه وطرح پرداخته فاتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمي کوس و کرنای جرمي گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کار زار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو موج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ
دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار
فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات
گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوي جوانان خود نما رخ
فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان
بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید ودران
حالت سر رشتهٔ سرداري و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
چنان دانست که با آنکه زخم در داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
زبان خصم را بدندان رزمگاه کشیده صید را بر روي تیر آورده باز
بتلافي مي پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و
بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده
نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج
اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
هاد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی
برداشت و عظمت خان جماعه‌دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط
جان فشانی بتقدیم رسانید تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض
خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه
قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و حملهاي مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سيلاب بلا گرديده صداي دار و گير بچرخ برين رسانيدند • بيت •

ز برج كمان طائران خدنگ • پريدند بر روى مردان جنگ
نهان گشت از تير فرق عدو • بدان سان كه در زير پرگش كدو

بعد زد و خورد بسيار و كوشش بی شمار كه مكرر فوجها غالب و مغلوب گرديدند آخر كار از يورش و برش تيغ بهادران عرصهٔ وغا و دلاوران معركهٔ هيجا شيرخان و بابرخان كه از پيش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گير دلاور علي خان كه دلاورانه فيل سواره مقابل فوج قول جمعيت كم مشاهده نموده بكمال جرأت رسيده بود گولهٔ بندق بدو رسيد و كار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان زميندار روهيله رو بهزيمت گذاشتند راجه بهيم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار نموده بدستور تهور پيشگان جان سپار هند و ستان با راجپوتان جان نثار از فيل و اسپان فرود آمدند و شمشير و سپر در دست گرفته حمله آور گرديده كار بر هراول و ديگر فوج تنگ آورده داد دلاوری ميدادند مرحمت خان بهادر صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهوری بكار برد كه هر دو راجپوت نامی بعد نبرد نمايان كه جاي صد آفرين داشت با قريب چهار صد راجپوت ديگر و بعضي جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پياده علف تيغ و طعمهٔ تير و سنان مغلان شير نبرد گرديدند و صداي شاديانه و نفير فتح و نصرت از فوج نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند گرديد و از لشكر ظفر نصيب سواي بدخشي خان كه با چند نفر بی نا

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی نرسید و عوض
خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلاوران زخم سرخروئی
برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ
زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف
فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بصیاه چاه مغرب درآمد و جابجا
لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر
آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز
آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست
زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروي خیمه
محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان
با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر
بقبضهٔ کمان در آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان بهپیشانی
آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن
فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ
رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي
خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از
استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار
جهت کومک رعایا و محافظت بلدهٔ که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
کروه در یکروز طي نموده جریده خود را رسانیده به بنده و بسمت
شهر و اطراف پورجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و
عالم علی خان از استماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلاً متصور
نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثر کشته
شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و
سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
گاه اراده مي نمودند که هردو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
خاقان گردیده همراه بدکن برندگاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت
که حسین علي خان از رکاب خدیو زمان روانهٔ دکن گردد و سید
عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ
شاهجهان آباد شود - حسین علی خان بامرای رزم آزما طرف دکن
کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ باوسون نامه و پیام
التیام آمیز صوبه داری دکن باو واگذارند و پای صلح بمیان آورده
بعد طلبیدن قبائل بتلافي آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت راي
قرار نمی گرفت و دره رهفته و ماه بیشخانهٔ پادشاه و هردو برادر بسمت
مختلف بر می آمد و باز دوران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
بردن و نگاهداشتن اعتماد الدوله نظر برشجاعت و راي صائب او
مقابل فساد وقت وسواس هراس آمیز در دل داشتند و در
تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت ●

و درهمین ایام بعلي بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالي تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردید، چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می‌آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید ●

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائي و الفت مسلماني بشرف اسلام درآمده بود زن چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بي اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نو مسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که اورا مي خواست که بعقد در آورد بي آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدي که مسلمانان نماز جمعه مي خواندند تشهیر کنان مي بردند مسلمانان مي خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روز کار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داوٗد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهي نام را که از اعیان برهانپور گفته مي شد و زن هندوي را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده مي خواست بعقد در آورد یا در آورده بود واقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداري کفار همیشه می کوشید بلکه یکي از بتهاي کفار را مي پرستید شیخ درگاهي را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواري که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حوالهٔ

وابستان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار
خان حامی داؤد خان بود استغاثهٔ او بجائی نرسید اما منتقم
حقیقی بداد او رسید که بفاصلهٔ سهل ایام لاش داؤد خان را در
همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار یافته بود که پیشخانهٔ پادشاه
عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و
حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانهٔ دکن گردد
درین ضمن با اعتماد الدوله شورش دمدان آمد و چند روز
این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین انجامید
بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر
با بهادران توران شب و روزکمر بستهٔ مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری
و بهادری آن صفدر فیل افگن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان
فیل مست سواری خود آمدن و پیش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و
دهان آن بلای سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر
تردذات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت
خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند
جرأت بیک سو نمودن پاو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار
رواقت بی نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خر ماه شوال باشد
از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعی
از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح
اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول
مسموع گردیده کلمهٔ چند ازان می نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان در سه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با منهورخان هراول و قدري توپخانه ازکوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبرملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علي خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان
کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت
دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و دو سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مانع
ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عموي خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از سوادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیك تالاب هرتاله که از پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و ترود عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج از آب عبور نمود چون درچنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن باقي مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج مرج چند مقام بتصدیعهٔ تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع برلشکر فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهای ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تاراج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر و گاو نگهی تواند رفت
تا بریدن رسد چه رسد و شوخی زیاده ازحد نموده دست بردهای
عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گرانی و کمیابی
غله و کاه در لشکر برداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان
که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میدان لاگل
می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و
جانور بسیارکه تا کمردر گل فرو رفته بود چون هوای باران چیزی دیگر
میسرنمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار
روپیه را یک دو آثار میسر می‌آمد و مردم بسیارکم حوصله برخاسته
راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد
کسالهٔ سوار و پیادها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهتهٔ
اطراف لشکر که تا کدار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می
نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه
تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین
ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازانجا کوچ کرده سه کروهي بالا پور
نزدیک دیهي و یران فرود آمدند چون مرهتهٔ بد کردار شوخی زیاده
مي‌نمود عوض‌خان بهادر و محمد غیاث خان و رنجها بقالکر از لشکر
برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد
و خوردی که بمیان آمد مرهتهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت
بسیار از مادیان و بهاله و چهتری بدست غازیان فوج اسلام افتاد
و سه چهار کروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و
عید الفطر همانجا شدکاه و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وگل و لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیک بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میسر آمد و سه مقام درای آرام لشکر نموده بپنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دو سه کروه مکان مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندي پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلدرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندي از دلاوران جانب یمین که عمده سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکي از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعي دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و توران و افغانان جلادت‌نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندي از بهادران رزم آزما و رنبها بنالکر و البوجی دیسمکهه پرگنهٔ منیصر که رفیق آنها بودند چنداول و براي نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سعی و پنجهزار سوار مرهتّه و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتّها علم شهرت قزاقي و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه سه صد روپیه در جرگهٔ جماعهداران سرکار خود در آورده بودند درینوقت عالم علي‌خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاري و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متّی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زادها و سید ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعهداران قصباتی سپاهي پیشه بودند هر یکي را پنج هزاری نموده در استمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش‌آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت پیشهٔ با نام و نشان موروثي بود مع‌آپا پندت دیوان او که اورا نیز از نبرد دید هاي بهادر دل می گرفت و میرزا علي که کار های نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها ازو نشهٔ بهادري مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم‌که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بپدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناکاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد وذوحهٔ دیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان کلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داؤد خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجی
دهپاریهٔ سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامي که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان‌نثار حسین‌علی خان می گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزاره‌وار برق انداز قدر انداز کرناتکی عقب توپخانه صف‌آرا بودند
ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و بیست
و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر پور ماه الهی
از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه
عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه
دوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا
ولولهٔ غیرت فزاي کوس و کرنای رزم کوش مبارزان هر دو طرف
را گرم دار و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بار
شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بانام و ننگ معرکهٔ جنگ
گردید ابتدا دو سه گولهٔ فوج عالم‌علی‌خان بلشکر فتح جنگ رسید
بی آنکه باحدي مضرت رساند خاك نشین گشت در جواب آن
گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
طرف رسید کنار حوضهٔ فیل سواري لطیف خان پنوار را چنان برداشت
که حوضهٔ را ناگاه سر نگون و حوضه نشین را پیاده ساخته و تزلزل
تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعده تهور خان هراول با تهور پیشگ
رزم جوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هز
سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرر بار
میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مست
حمله آور گردیدند که پاي استقامت اکثر مردم بي حوصلهٔ لش
مغلان لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ
گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان براد

بعضی از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان بروی کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمد شاه نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دویم عالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغرده و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهای کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رسانیدند و زد و خورد غریب بمیان آمد • بیت •

ز هردو طرف یکه تازان مرد • کشادند برهم کمان نبرد
فرو ریخت پیکان زهر آبدار • چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و مرداران که با او بودند تهوری را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضی همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانهٔ بر روی کار آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها مرکم نیاورده هرطرف که می‌تاختند آواز احسنت احسنت بر می‌خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم‌علی‌خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می‌نمود و داد تهوري میداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگي بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انداز مي ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نخدهٔ مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی‌خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضرکار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلباني عالم علي خان می نمود او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او و شمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره
هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ بردلان شير پيكار
بباديهٔ عدم شتافتند - درين دار و گير سرهنگ نابكار خود را به بهير
زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفي فتح جنگ بغارت
برد و فيل سواري عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و
سنان بهادران نياورده برگشت و عالم علي خان با زخمهاي خون چكان
رو طرف فوج فتح جنگ گردانده دوباد مي كرد كه رخ فيل برگشته من
برنگشته ام نقل مي نمايند چون تير تركشهاي آن شير بيشهٔ
بارهه تمام شده بود تيرهاي كه از دست دلاوران مقابل بر رخسارهٔ
و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تيرها را از روي جلادت بچلدي
تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ
مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلاوري ميداد تا آنكه
از رسيدن زخمهاي پيايي نقد بي بهاي جان را در راه هر درعمو
نثار نمود و چنان تردد دران كار زار ازو بظهور آمد كه ختم دلاوري
و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دوسال از مرحلهٔ عمر
طي ننموده بود - مجموع هفده هيجده فيل سوار نامي باجمع كثير
دران معركهٔ كار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي
گرديدند - و امين خان و عمر خان و تركتاز خان وفدائي خان ديوان
دكن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعد از اتمام جنگ خودرا بفوج
فتح جنگ رساندند و شاديانهٔ فتح و نصرت نظام الملك بهادر
فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجي صاحب مدار راجه ساهو
زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیرهٔ حضرت
غوث‌الاعظم رضی الله عنه مشهور بود وشیخ نورالله با دوسه نفر دیگر غیر
مشهور آفت جانی رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان
و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی بر داشتند و بهمراهان
نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
بنیاد رسید قبایل حسین علی‌خان و وابستهای عالم علی خان
مضطر و مایوس گشته برای رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار
آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و خسارت
زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی
حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده
بود قبیلهٔ آنهارا مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت -
بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر وتحقیق آنکه در
هردوجنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهان
نامی نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب
نرسیده دست تاسف بهم سائیده گفتند که مگر همراهان نظام‌الملک
آب حیات خورده اند یا روئین تنند که از آفت تیغ و سنان
سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
گذشت باحاطهٔ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علی‌خان
که هر روز جوی خون از چشمهٔ چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر مي آيد و نمي دانست که مآل حال خود دریں زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کماله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین علي خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هر طرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد رفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته اقامت ورزد و حسین علي خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامراي همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهي که باز امید رسیدن و فراهم آمدن
مردم تازه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب نورم
آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن برآورد و خود امیر الامرا
نزد دو کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذي قعده خدمت
میر آتشي از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلي خان بهادر
که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبي و کار فرمائي و اوضاع
مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ
تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک
هزار و سی و دو هجري پادشاه جوان بخت بهمعناني فتح و
نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از
شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا
حصول رخصت رفاقت نمود - اما ازانکه برادر خرد بسبب همت
و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان
تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیگری
و صدارت بیست و دو صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد
که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد
و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حزبی همراه پادشاه دهند - و چون پانزدهم ذی‌قعده
روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست
که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن
رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار
گروهی مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه
مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام
جشن‌که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وثاق او
میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و
نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکانی بابر
پادشاه باده دوازده هزار سوار معاینهٔ جلادت پیشه مقابل دولک سوار
و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل‌کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار
و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارث سلطنت با رانا سانکا
همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه
عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده
بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند
که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل
خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا
کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای
قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین
خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان
و میر خان امیر خانی و صلابت خان با چند امرای بی پروبال
دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کروهي اکبر آباد نزول آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطیر که سابق برای رفتن همراه حسین علی‌خان بار داده بودند پنجاه هزار روپیهٔ دیگر باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم که در نفس الامر کلمهٔ راست بود مرخص‌گشت اما درمقابل شهرت رویهٔ هردو برادر و تقاضاي قومیت خود بمرتبهٔ نفرت ازان تکلیف داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور آمد بزبان خامهٔ تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدي قدیم هر دو برادر خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور و مشاهدهٔ سختی سلوک که با زبدهٔ دودمان تیمور مینمودند و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقلب القلوب بمرتبهٔ دل آنها را گردانده بود که اکثر بر زبان آنها جاري میگردید که اگرچه میدانیم درزوال دولت بارهه ما نیز پامال انواع حادثه خواهیم گردید معهذا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد بلکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا از درگاه الهی مي نمودند و میگفتند که بقاي زندگاني هر دو برادر که فرزند ندارند معلوم اما وای بر حال همه سادات بارهه

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید ٭

کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمك کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هرچند تعدی از طرف آقا بظهور آمدة و حق بجانب نوکر بودة و نوکر پاس نعمت و حق نمك را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمربستة منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولي الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعي که مقابل حق عالم عالم احسان و نمك خواری موروثی که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیدة باشند و از جزاي اعمال نیندیشیدة خلاف طریقهٔ نمك حلالی را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساختة باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهند کشت همان خواهند درود - حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسده

بر گشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع
داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون
انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر
و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتق چند در کل
امور ملکی و مالی که سوای مردم بارهه و قوم بقال را نوازش
نمی نمودند متنفر بودند و شرنای هردیار بخواری و بی اعتباری
زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر
میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قابو
یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای
وعدهٔ بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه درفکر و تدبیر زوال
دولت بارهه بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن
صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادات
ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری والاشاهی
پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن
بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبر آباد
است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج دمدد
طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری
و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان واقعی
کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته درکارطلبی از مشاهیر و نزد هر دو
صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام
در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای
سر انجام بعضی مطالب خود بلشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته می‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش می‌خوانند و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ رشیدی مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشهٔ حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان امری که در وهم و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان پسر اعتمادالدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه و صدرالنسا که دست گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک مصلحت ننمودند ششم ذی‌حجه سنه هزار و صد و سی و دوهجری مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی و بنج کروه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علي خان بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده غافل بچستي و چابکي خنجر آبدار بپهلوي او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگررا که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمیر دشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودي نورالله خان پسر اسد الله خان که عم زادهٔ مقتول می‌شد و پیاده همراه پالکي میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد . و بروایت ضعیف دیگر میرمشرف نیز خود را رسانده حربهٔ برو انداخته کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت بدر برد و مغلها از هرطرف هجوم آورده نور الله خان را کشته سر حسین علي‌خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و خواجه مقبول‌خان ناظرسادات دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین‌علي خان آنچه شرط ندویت و تهوری بود بجا آورده گریه‌کنان با شمشیرو سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم ازهم‌دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب پیاپي گوله و تیر مغلان از پادر آمدند و مصطفی خان بخشي محکم سنگه با جمعي دیگر از همراهان محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگي و شورش با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بي اطلاع محکم سنگه خود را بدروازهٔ گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچهٔ دیوان خاص را شگافته باشمشیر های برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تودن نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری بر داشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلولهٔ تفنگ و راهچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زادهٔ حسین علی خان که بخانه آمده کمر وا نموده درفکر خمز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوری سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار در ذیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر علی خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازاین سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبهٔ اقتدار زن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر بارهٔ وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي که از مسافت بعیدهٔ هزار در هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل
آن شیر بیشهٔ حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می
ساخت همینکه نفضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقي یاور طالع
پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری
می گردد در هر دو مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت
مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر
از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلی
خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدله و مدد جوهر ذاتي خود بیباکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراچهٔ محل که
پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از
شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و
نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بمد
خاطر جمعي از شر مخالفان شال پیش روي خود انداخته
گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح
تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف درآنخانه فوج و جمعیت
جلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان
و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان واسپان
پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند وسوای محمد
امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه
مغل جانباز و جمعي از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار
نمي رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلي خان
بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواري و گرد آوری مردم توپخانه
پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب
موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان
سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژ بر بیشه بارهه یعني عزت خان
که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت
ورزیده داد تهوري و شجاعت مي داد پیش قدم گشتند و صدای
دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعرکهٔ
کار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ایران از هرطرف
رسیده بخانهاي کمان در آمده چپقلشهاي رستمانه نمودند و بهادران
جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان
بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت مي افزود و بعضی خانه زادان
جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف
بلا فاصله تکرک و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تیر جان ستان مي بارید
قمر الدین خان بهادر و حیدر قلي خان بهادر فیل جرأت پیش
رانده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز
حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چندین

روزها از خود جدا نمي نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند
که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست
عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلي خان رسیده بود که بعد
فراغ جنگ بدشواري بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان
بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوري
و جان نثاري بتقدیم رسانده بهادرانه میکوشیدند و خسرو عدو مال
خود نیز تیر بر اعدا مي انداختند - در حالیکه تاراجیان دست
بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای
حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزي بر پرچم
پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر
منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک گردد جان نثاران گردید
و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هردو فوج دران موج بحر خون‌خوار
خود را نتوانست رساند درهمین آوان گولهٔ بندوق بعزت خان
که دو زخم تبر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج
بارهه رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه
ابو المظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانهٔ فتح و نصرت بلند
آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهاي بازار و صراف خانه و اکثر
کارخانجات حسین علی خان مع ارابهای خزانه که بمنزل رسیده
بود و مجموع بهمه جهت از کرور روپیه زیاد حساب میدمایند
بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت
تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - واز هجوم پیاج و مردم
بی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتي که بر لاش

حسین علی خان آمد مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی ● بیت ●

از دور نیفتند قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر محکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانسته درموت و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از قبیل غرور مستقی فرود آمده بر پالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشائیان بیکاره دل از همه اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکی برآورده چوب و مشت و لگد بسیار بران آمده کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند ● ع ●

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

رای سروپمن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشانی کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کارآمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمۂ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مخاطب شده داروغۂ داغ تصحیحۂ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میرمشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافۂ و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سیدعبدالله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثۂ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانۂ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئي محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبدالله خان

رسانـد - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از
طرف سید عبدالله خان غبار خاطرداشت بموجب طلب حسین علی
خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز
که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده
بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه
دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از
اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و
پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بو زبر
الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت
میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر
هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان
بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده
از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان
بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و
یک اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را
از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت
خان بهادر نموده از عطای نقارهٔ بلند آوازه ساختند - همچنان
ظفرخان بهادر و هر یک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهی
موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد
عنایات بیپایان گردانیدند ٭

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانکاه جهان
در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چارهٔ کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجهٔ شاه جهان‌آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از انکه فوج اطراف بپادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان‌آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانهٔ سید عبد الله خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج دلباخته را تعین می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافلهٔ که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علی خان که بسرای جهانه بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر سید عبدالله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هردو برادر هر جا که خبر رسید رعایای مالگذار و زمینداران مفسد پیشهٔ اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن
یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ
دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار
شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاه‌داشت سپاه نیز اشاره نمود -
آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان
رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها
این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی
از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود
تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلی محمد
امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه
خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح
جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خالی قائم بودند آخر بافشای
راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و
محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ
سید عبد الله خان متضمن بر منع پرخاش یا قبیله و ناموس
اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم
خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام
یزلهٔ رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی
دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از
شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت
یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عیدقربان
با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت دستهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعد که ازانجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود ٭

بر داشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی خان را بخشی دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بدوم خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بی حاصل هر یک افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هرکدام را طلبیده تعلد مناصب و عطای مدد خرچ فرموده بیشتری را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ
سي هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی
متهم جلگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملک
بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد
خان منصوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب فرابتی
پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده
بودند همه را بانواع دلبری امید وارنها داده تکلیف رفاقت نموده
اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام
و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد
رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم
منصب نموده مبلغ برای مدد خرج و نگاهداشت رساله گرفتند
اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او در روی
کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور
احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهی نمودند و
بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدي
و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعدة
مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسری
درماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود
اضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ
مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه درصورت
بلاقید هشتاد روپیه مردم بي سر و پا و پواچ بارگیر جماعه داران که
چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه بآنها اضافه عائد

گردیده و جمعي که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تگ و دو بسیار هفتاد هشتاد روپیه مي یافتند و بحسب ضرور بدان ساخته بودند ازان اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتن چند علاوه آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلي بسر مي‌برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بي‌آنکه امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت و بی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسپ خوب و جوان قابل نوکري کم یاب بود و جمعي که اسپ دو صد سه صد روپیه بقرض سودي خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی‌نمودند و هرکه یابوی ناکاره پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده مي آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علي خان و دیگر صاحب رسالها ندای عام نمودند که هر که یابوی خرد و اسپ کهنهٔ لنگ بیارد صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوي ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنج روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ مي رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعي که اسپ خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار مي نمودند در تمام رسالها قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای درماههٔ نوکران قدیم تجاوز نمود منجمله زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخروج درآمد بهر حال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبدالله خان گردید - و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده طرف عیدگاه فرود آمدند - درینولا غلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رسانده غلام علی خان را با نجابت علی خان که برادر زاده و متبنای سید عبد الله خان می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پرداخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافت‌اند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقانی از راه اکبرآباد انتشار یافت آن سرگشتهٔ وادی حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان از نوکران حسین علی خان که در رسالهٔ پادشاهی نوکر شده یک ماهه

زر گرفته تابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبه هنگامهٔ
نوکری حاضر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل فیول که از شاه جهان آباد سی و
پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد
اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای
گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را
نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور
نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که
هر یک خود را برابر بیست سوار یکه تاز می گرفت و همه خودرا
بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ماهه و
اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود
آورد و می گفتند که روز مقابله پیش ازانکه کار بسرداران برسد
بیک حملهٔ برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانهٔ شرر بار گذشته
بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسپ و خلعت و خرج یک ماهه
دادند و بسیاری از کم طالعی برامید وعده بعد فتح فقط مددخرج
یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصه لغایت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مضمون اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که ازان جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چورامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چورامن جات با برادر خود و معتمدین و چلده تطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تمه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از اوابها خانه بخانه فراخوار قسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که زرن چند بر رعایاي بیچاره نموده براي چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشکي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعدهٔ یکماهه خوش نمي مي دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رساند باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور مي کوشید چنانچه بر وقت کار کاري که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بربان خامهٔ

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از
موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفرانجام پادشاه والا مقام
گردید امراي عظام و میرآتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج
و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج
بادشاهي از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف‌الدوله
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جي‌سنگه داشتند
باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض
موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با
دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و
عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعي
از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت
بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیده
و بعضي از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف
جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه
سردار صاحب فوج که مصلحة در رکاب حاضر بودند مثل محکم‌سنگه
و دیگر دست گرفتهاي هردو برادر که نوشتجات آنها بسید عبدالله‌خان
میرسید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چورامن
جات نابکار که از قدیم منجمله نمک بحرامان موروثی مشهور است
و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتي بظهور آمده بود و
هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دارا و مدار
می نمودند - و بسبب شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعي
میرآتش نوشتجات و پیغام سید عبد الله خان بدان مفسد تبه‌کار

می رسید متضمن برینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باروت‌خانه را آتش دهد یا کارهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپکار کاری نتوانست ساخت ✽

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمر الدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز درقول و رکاب‌مبارک جاگرفتند ومیر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بندهای رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان وسیف الله خان و محامد خان وامین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزاي فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون
شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شترنالهای
شعله افروز و راهچنگیهای آتش نمروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای
جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و
جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
فوج بندی نجم‌الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعي از
شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته
بودند از چند شب بالاي فیل شب بپایان میرسالدند دوازدهم محرم
الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله
مانده بود مقام نموده بفوج بندي که از چند روز هرروز مقرر میشد
و باز برهم شبخون پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام
بروفاقت دیگری راضی نمي شد چنانچه بایست ترتیب فوج
دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم
سر فوجی بر افراشت و بمتابعت دیگري سر فرود نمی آورد
و سیف الدین علی خان و نجم الدین علي خان برادران سید
عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان
مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار
علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که
همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جا بجا
جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و
نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغني خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر
خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و قادر خان و شجاع
خان پلوای و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمینداران
فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار
دران صف کارزار بمیمن و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله
خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و
سید علي خان بخشي رساله و هدرامن بخشی مردم بارهه با بدست
و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن
سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و
بمرابطهٔ بر تهوری و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان
پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سواران بکه تاز
خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم
از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري
فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران
جانباز از ملاحظهٔ شب خون برپشت فیلان شب بآخر رسانند - همان
شب یک و نیم پاس شب گذشته بحکم سلکه مع خداداد خان و
خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید
منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط
خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش
گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
مشرق برآورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را مالیده پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت
بهمعنانی فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران
تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و
جلال در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف
افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرتاپاک رتن چند را
که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پاید او
جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد
سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل
سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگی مورچال
توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم
بهمدمی زیر و بم ولوله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهای
هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب
دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل
بهم رسیدند پیغام و پیام گولهای جانستان و بانهای آتش فشان
سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن
توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود
اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور
و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولهٔ
اجل باریدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان
یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که
از بسیاری فوج و عدم تحقق کسی بحال کسی نمی پرداخت
عار پاش قدمی فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود
که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت
و اطراف سر و بازوی و پهلوی سر بازان هر دو طرف گذشته خبر
اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار زار میرساند
و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته میده را سپر بلا
ساخته حملهٔ رستمانه مي‌آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات
جنگ جو خصوصا نجم الدین علي خان بهادر که مورچال به پناه درختان
بالاي تپهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم‌آزما
مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه
معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در
ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و
ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شده مردان بارهه
خود را رسانده تردد بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج
گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم
تردد نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چندی
ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال
فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج
بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته
بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند
باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم
اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتني است بفرمود
که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهای شش جهت پیش روي مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گارهاي توپ کشي را برخلاف دستور و اژگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدمات گولهای صف شکن فیل افگن توپهاي نامی که از دستیاری تردد میر آتش چه آتش تگرگ ژالهٔ بلا و گلولهٔ اجل بر موج بارهه مي بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در مي آمد چندین فیل و فیل سوار را بوجد و رقص بلا می آورد و هر صدای زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر می برخاست زلزلهٔ آشوب قیامت دران دشت پر وهشت می انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از لیلي سوخته آتش دوری در آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکهٔ جنگ مي پرید و هرگولهٔ فیل ربا که از غازي خان صف شکن در رزمگاه سر نوجان بارهه میرسید صفهای بهادران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و هشت افزای شعله امروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان پروسعت آن آشوب گاه را سیماب وار بیقرار مي ساخت و حیدرقلی خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفید براي رو سفیدي خود بزد وای نعمت در دست ، دامن کار کنان توپخانه می پاشید و هردم و هرقدم از وعدهٔ ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجاء مصحوب سزاواران تیزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه می نمود ،

آن واحد فرصت نمي داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکهٔ
کار زار زیاده از یک دو صدا بگوش نبود آز مایان کهن سال نرسیده
از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان
میرسید که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي
آمدند - بر ملاصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب
ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر
مسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و
هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمنی بسر کاري محمد خان رومي
در ایام مهم راجهٔ بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر
ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان
سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چنین تردد
بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک
آتش بار مردم بي نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر
گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند
اما بعد انقضای چهار پنج گهري شب از باریدن گولهای
پیاپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران
صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات
گولهای جان ستان پناه بپهیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد
زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر بر آمده دشت
پیمای سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری ازانها در راه بتاراج
زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمهٔ تیغ قطاع الطریقان
و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل مي باريد از جملهٔ لك سوار
زياده از هفده هيجده هزار سوار نمانده بود كه ناچار از راه پاس عار
همراهان سپه دار و غازي الدين خان غالب جنگ و حامد خان
بهادر و سيف خان و سيد صلابت خان و روح الله خان بهادر و
بعضي تومن داران و چند جماعه دار قديم الخدمت بارهه
استقامت ورزيده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار بر پشت
فيلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
كه كنار آب بتصرف حاشيه بود آشنا و بيگانه دست خوش غارت
ميگردند و سوار و پيادهٔ هر دو طرف خود را بآب نمي توانست
رساند سواي ماشه تفنگ خواب بچشم احدي آشنا نگرديد و
همه سرداران باميد صبح نجات ستاره مي شمردند و بسر بردند و
نزديك بآخر شب گولهٔ فيل ربا بر حوضهٔ فيل سواري محكم
سنگه رسيد و محكم سنگه خود را بر پشت اسپ رسانده چنان
برق كردار ازان معركهٔ كارزار جسته جان بدر برد كه مدتي
ازو نشان زنده و مرده پيدا نبود - بعده كه خسرو زرين كلاه
انجم و اورنگ آراي چرخ چهارم تركش شعشعهٔ لمعان بر كمر
بسته سر از دريچهٔ مشرق بر آورد و علم زر فشان نور محمدي
پرتو افگن آفاق گرديد آن فرازندهٔ سرير فلك نظير بآئين
دودمان صاحب قران و تاييدات آسماني كه براي گرمي هنگامهٔ
بزم رزم بمدد بخت بيدار و دل هوشيار بر فيل گردون شكوه پادشا
بسند نام بتمكين و وقار متمكن گشته تا هشت نه پاس شب و رو
كه با سعادت‌كيشان رزم جوي ركاب زينت‌افزاي بودند حكم يورش

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علي خان با دیگر مرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

• بیت •

چنان گرم شد آتش کار زار • که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست • عنان سلامت برون شد ز دست

خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده چپقلشهاي مرد را برروی کار آورد و درویش علی خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرغران خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر سید عبد الله خان گفته می شد مع نجم یار خان برادر و یک پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضي میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکاني و غلام محي الدین خان و صبغة الله خان که از جماعهٔ داران پیش قراول طرف بارهه بود و پسر شجاع خان پلولي با جمع کثیر دیگر که هرطرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سواي دارغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد الغني خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشي او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بینام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علي خان که گرمي بازار معرکهٔ فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری بر داشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر سرگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعي از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علي خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتي و شجاعت ازلي خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چوزامن جاتهه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار گاو و شتر پرتان که بر پشتهٔ ریگ کذار آب جمنا از بیوقوفي بواج جمع شده بودند مع چند شتر بار لنگر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبدالله خان غافل مقابل

بندھای رکاب نمایان گشتہ شوخی زیادہ بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چہار تیر طرف آن کافر بد نہاد
انداختند اعتماد الدولہ و ھادی خان داروغہ بندوقہای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبداللہ خان کہ با ھمراھان
رزم آزمای خود متوجہ فوج ظفر موج بود بقیۃ السیف مردم بارھہ
را تقویت تازہ بہم رسید باوجود استقامت صمصام الدولہ و دیگر
بہادران اثر تزلزل در دل بعضی داباخنگان راہ یافت دران حالت
حیدر قلي خان بہادر و سعادت خان بہادر و محمد خان بنگش
از مشاھدۂ آن نقدجان را براي نثار راہ ولي نعمت برکف اخلاص
گذاشتہ مستانہ وار متوجہ خصم گشتہ خواستند کہ بر کمرگاہ فوج
سید عبد اللہ خان زنند سید عبد اللہ خان بر گشتہ اختر اطلاع
یافتہ فیل مقابل حیدر قلي خان راند و بہادران ھمراہ ناصر
جنگ بغالفہای کمان در آمدند و صدای برق اندازي بلند گردید -
دران گرمی کار و گیر سید علي خان برادر ابو الحسن خان
بخشي رسالہ زخمي گشتہ دستگیر شد و طالع یار خان با ھمراھان
بر سر شیخ ھنیۂ داروغۂ توپخانۂ سید عبد اللہ خان کہ سرگرم
اھتمام توپخانہ بود رسیدہ بزخمہای پیاپی از پا در آورد جماعہ داران
راجپوتیہ کہ آنہا نیز خود را رساندہ شریک نردہ گشتہ بودند لاش
اورا کشیدہ بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بہادرانہ بر سر سید عبد اللہ خان
حملہ آور گردیدہ فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
کہ آن سپہ سالار بارھہ کہ بارھا بعد عرصہ تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان میفمایند خود را از فیل انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمي شرط اتهامی تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز آزان بر گشته بخت مقابل در خشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی‌آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعي از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جان بازي بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و رفتن فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضي جماعه‌داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعي از تهور پیشگان بارهه و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبدالله خان را گذاشته راه شاه جهان‌آباد اختیار نمودند و گویند که سیف‌الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران‌دشت پر بلاکه نمونهٔ کربلا گردیده بودگذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پانزده فیل‌که با خود داشت از دست تا راجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر بوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان‌جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمی که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری استقامت ورزیده پارهٔ بهتر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریهٔ است و ازان روي امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات نداشت و سید علی خان بخشی رسالهٔ نیز با جمعي دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رسانیدند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوري آن پرداختند • بیت •

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند از انکه حرکت او در آمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید عبدالله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیده نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علی خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ ببناموسی و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ ده ده سالهٔ نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از مغلیهای میراثی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهی گردید •

• بیت •

بکار آنچه داری چه گندم چه جو • که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت الله خان را با بیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه بی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان بنیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفی

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعهٔ ارک و شهر پناه برآمد
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخ
بجان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سید
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برا
غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گر
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خ
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره حشم شانزدهم محرم از م
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دارالخلاف
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمو
و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمن
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رسان
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر ت
و جان نشاني گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور ح
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتم
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساخ
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر ش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و د
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شر
نزول در قلعهٔ دارالخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الد
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور اه

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت
گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل
شهر صفرالمظفر راجه جی‌سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر
از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات
پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در
محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند
که در سلک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر سید
عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلی خان بهادر درین باب باظهار
عجز و رقت که بر سادات بارهه چندین ماجرا نگذشته رجوع آورده
حیدر قلی خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس
گردیده بسعی تمام از محل برآورده بخانهٔ نجم الدین علی خان
فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر
فتح جنگ بارادهٔ حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن
خبر های مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت
مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ
جزیه از ذمیان که نموده بودند باز از التماس راجه جی‌سنگه و گردهر
بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله
بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال
رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه
صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته
کارکشی از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان
بهادر صوبه دار اکبر اباد را طلبداشته برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی‌خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هرکدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نمرده مصلحت در بر آمدن ندانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم برطول انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده مادهٔ آشوب و فساد گردد راضي ببرآمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد •

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود حکم عالي شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرور آماده و مهیا گردانند و در عشر ثاني ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائي کار ولایت و کمخاب بیش بهاي احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهاي مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهاي اطراف دولتخانه بدستور مقرري که بعهدهٔ امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعي کار پردازان جلد دست چنان زینت اتمام گرفت که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیش بهاي هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بهمدمی چنگ و مردنگ و نی و چغانه و دم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند • بیت •

دهان شیشهٔ می باز کردند • بقلقل عیش را آواز کردند

طرب مي خورد و رو درکوچها کرد • زبد مستي در هرخانه وا کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی بهادر و خان خانان میر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جدسنگه و گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر گذرانیدند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهته را بصوبه داری عظیم‌آباد بقبول پیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلي خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و متصدي بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خ -

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را
فوجداري سركار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمهٔ
خدمات حضور فرمودند و فوجداري سركار سكندره بنام عبدالرحيم خان
مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملك بهادر رسيده سعادت
ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين
خان چين بهادر بآزار جسماني كه از چهار پنج روز زياده نكشيد
ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت
بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مكرر فرمان عنايت عنوان
مشتمل بر طلب نظام الملك بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود
و اكثر امور ملكي و كار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب
السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملك بهادر كه از
تنبيه و تاديب افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد
مراجعت نموده بود اواخر ذي الحجة الحرام احرام حضور بسته
كوچ بكوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديك
شاه جهان آباد رسيد باوجود آنكه منافقان برهمكار كلمات دور از
وهم و خيال نظام الملك بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه
ناشنيده انگاشته بخشي الممالك صمصام الدوله بهادر منصور جنگ
را مامور باستقبال نمودند بدست و دوم ربيع الآخر فتح جنگ
داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد
و بسبب حاسدان درهم انداز كه شرح آن خالي از اطناب
كلام نيست چند روز در كنكاش گذشت آخر كار پنجم شهر
جمادي الاولي مطابق سوم فروردي ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع
خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ می خواست که در
بندوبست وزارت و درانچه نیک نامی پادشاہ و گرد آوری خزانه
بدون آنکه مادۂ بد نامی ظل الله گردد کوشد بسبب شغل گشتن
بوهمکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند میسر نمی آمد
خصوص کوکی پادشاہ که زن سحر آفرین پرفن صاحب جوهر بود
و با خواجه خدمتگار خان که مقرب پادشاہ گفته می شد همراز و
همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پیشکش برای پادشاہ و خود می گرفت خلل تمام در
بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاہ ساده لوح می نمود
چنانچه معز الدوله حیدر قلی خان که در خدمت میر آتشی استقلال
زیادہ بهمرسانده بود از راہ چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی
دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارۂ بخدمت پادشاہ
نمود و خدیو زمان از راہ نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع
آمدند حیدرقلی خان متحمل نگشته التماس رخصت برسر تعلقۂ
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
گذاشته وسط ماہ جمادی الاخری روانۂ احمد آباد گردید و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای پادشاهی و مقربان
حضور را بضبط خود در آورد بعده که فریاد این معنی مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدر قلي
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذي الحجه ازین جهان
فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب
دروین سمت که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو
زمان وقت سواري در مقابله سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد
و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان مي آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیري در مادهٔ فرخ
سیر یاد مي نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه
هردو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک میفرمودند منع نموده بود
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله ٭

چون در ذکر بعضي مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادر شهید
بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ
آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و
فیض رساني آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هردو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که
باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و
از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب
نمیتوان نمود بود و حسین علي خان قبل از انکه بتعلقهٔ دکن مامور
گردد در اخذ زر کارسازي نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن
در دکن محکمهٔ که و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند -
اما هردو برادر در رعیت پروري و کم آزاري در حق کافهٔ آنام درین
زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالي از مادهٔ عناد و غرض
بودند از عمل عادات شاکي نبودند - و در فیض رساني و رعایت
بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داري مستحقان
خصوص حسین علي خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق
زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و
رسانیدن غلهٔ خام عالمي بفیض میرسید - در ایام گراني خجسته بنیاد
مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان
میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست
اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت
مسجد افزوده اما اصل باني بناي خیر جاري آن حوض دریا موج
که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند
حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل
و دیگر بناهاي عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در
تحمل و بردباري و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات
ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد
مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس ازو مانده بود و

باوجود پاشنی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] بحضور [illegible] بود [illegible]
گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبد الحی نام
پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر
رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه براي خلاص اموال خود
سواي مبلغ زر چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت
حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق
پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب
دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند
طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاوره
در باب اموال عبدالغفور و طمع دران مال رو داد آخر بر نفس سرکش
خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما
نیز درین باب سزاولي نموده همین وقت عبدالحی پسر عبدالغفور
را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه
دام و درم خرچ شود و باحدي الثجا باقي ماند بفرمائید - روزی
فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محله
آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را
زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود
و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ
زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا
ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در آنجا رفته بی غرضانه بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهی نیز تقید می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی وشجاعت حیدری بهرهٔ تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که مادهٔ آمرزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هردو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد - طائفهٔ از قوم جاتهه مشهور به پسران چورامن که در همان ایام بجهلم و اصل گشته بود نواح اکبر اباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفسدی و تمرد و قطاع الطریقی آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکانی و فرخ سیر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهوري و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد
هر چند درتادیب و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهاي قلب
در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه
دهیراج را با چندی از امراي کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران
و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطاي دولك روپیه سع خلعت و فیل برای مهم آن
بدسگال تعین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده ترددی
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار برات آبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیزآنچه
شرط تردد وجانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها
بر آمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند
و جمعي کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یك و نیم ماه که کار بر محصوران یك‌دو گدهي تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهي از تسلط افواج پادشاهي آن گروه
بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ
غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند وگدیها بتصرف بندهای

پادشاهي درآمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت - هرچند تجسس نموده بعضي مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون خبر ضبط جاگیر حیدرقلي خان اطراف دارالخلافت که بحیدرقلي خان رسید بحضور بعضي امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر مراضبط نمودند او من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معني برای حیدرقلي خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالش جاگیر داران و نافرماني حیدر قلي خان از حد تجاوز نمود صوبه داری احمد آباد از تغیر حیدر قلي خان بنام غازي الدین خان بهادر خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمهٔ صوبه داري دکن مقرر فرمودند و بعطای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فرزند مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدر قلي خان در صورت عدم اطاعت رخصت نمودند و اوائل صفر نظام الملک متوجه احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدر قلي خان که از راه سالوسی و چاپلوسي معذرت آمیز نوشته بود رسید همینکه فتح جنگ بکوچهاي پی در پی بسرحد مالوا رسید از خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدر قلي خان را بشدت عارضهٔ جسماني رو داده وکار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن عوض خان بهادر با افواج دکن و باجي راو و غیره مرهتهاي راجه ساهو نموهی ه مرلهای احمد آباد برای مقابلهٔ آن سپه سالار

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بعض احرام بقصد حضور بخدمت بادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه احمدنگر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادی الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهی بقصد حضور طرف دارالخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزرای خیر اندیش است در خدمت بادشاه ببدن و بست امور ملکی و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد بدکاران حضور خصوص کوکی بادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهای بیجا بادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمی آمد و بادشاه نیز دفع بدنامی خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید ه

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر
فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتی که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف
محمود خان و خرابی زیاده برمکنهٔ اصفهان آمدن و مقید
گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر و پسران
سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض
محمد شاه پادشاه میرسید روزی نظام الملك بهادر باظهار خیرخواهی
بعرض رساند که اولا نام اجارهٔ محال خالصه که باعث خرابی و
ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش
جاری گشته از طریقه و داب پادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است -
سوم جزیه برکفار بدستور عهد خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه
چون در ایام فتور همایون پادشاه که ملک هندوستان بتصرف
شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتگاری و مهمان
پرستی واقعی بعد توجه همایون پادشاه طرف ایران بظهور آمده
اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران
نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد
گردید پادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور سازیم
وقتی جنگ بعرض رساند هر یکی از بندهای کار طلب حضور که
بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر
خاله زاد را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهم کوشید
ازین مقوله چند کلمه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت
پادشاهی عرض نمود بعده که پادشاه برای این مصلحت کنکایش
با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام الملك بهادر
خاطر نشان پادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را سوی

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت بادشاه موافق رویهٔ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر او اصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبهٔ در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرو بار انتشار مرهتهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبهٔ احمد آباد و مالوا که صوبهٔ اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سبین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبهٔ تعلقهٔ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که کنار دریای گنگ از جملهٔ شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهٹه باستماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای
نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه
کردند - و نظام الملک تا نزدیکی بلدهٔ اوجین تعاقب نموده بعد
استماع عبور این جماعه از دریای نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ
سہور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می
خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین
ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدر آباد
که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان
خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تام
خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری
بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر
هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائي طلبیده و ماهي
و مراتب و پالکي جهالردار از خود تواضع نمود و برای پسران و
رفقایش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها
نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در
خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه
عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان
مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داری کل دکن بنام او
مقرر شده از صوبهٔ حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه
گردیده و عبد النبي خان و دلیر خان و بهادر خان افغانان ایلچپور
صاحب فوج و دیگر فوجداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده
عازم خجسته بنیاد گشته و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسورجنگ

که عمهٔ فتح جنگ بهادر منصوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف
فتح جنگ بهادر مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی نمودن
دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد
نوشتجات استمالت آمیز رسیده (و در همین ضمن از نوشتجات حضور
نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ
خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می
پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر
مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتضیه افزوده اند بنابرین و بچندین
وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که فی
الحقیقت ملک مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و
والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور
و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعی و تردد های نمایان
و جان نشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخری
در هنگامی که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمده های
ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علی خان
که دکن را بمنزلهٔ آلتمغای خود تصور نموده بر هیچ موجودی
وجود نمی گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست
او در امور سلطنت و نسق دکن مرزبز تواند گردید و اختیار
سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را
بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردد می که ازو بظهور
آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر
بزبان قلم داده متوجه شده از دریای نربدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم نسخ ارادهٔ خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد دادن حقوق و مواثیق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان برادر داود خان پنی و عبد الفتاح پسر محمد النبی خان و غالب خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته بدو پیوسته بودند و پیاده‌ای بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او می افزود و این معنی باعث خلل ملک و مادهٔ زیادتی فساد مرهته میگردید لهذا اواخر ذی قعده نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد بهمرکابی ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نمود و ازانجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود باز متواتر نامهای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و خونریزی مسلمانان بمیان نیاید برای دفع شرکه تمسک اتمام حجت باشد بصوبه الیه می نوشت اما از جاذبهٔ هوای ریاست صوبه‌داری دکن مفید نیفتاد و گاه اراده میتمود که خود را بایلغار شبگیر مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طي مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود درآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پور نا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر ظفرموج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برسر همان ناله میان تعین کرده‌های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردارآن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح‌جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و سیوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهی نزدیک قصبهٔ شکر کهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می‌شد طرف یمین و اسمعیل‌خان و مظفرخان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقی از بندیلهای جنگ جوی ملازم سرکار همراه برقنداز خان میرآتش و عطایارخان داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج ظفرموج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضدالدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم فسخ ارادهٔ خود و اظهار نخوت و غرور رسید و نقیح جنگ با وصف آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد دادن حقوق و مواثیق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان برادر داود خان پنی و عبد الفتاح پسر عبد النبي خان و غالب خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته بدو پیوسته بودند و پیادهای بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او می افزود و این معني باعث خلل ملک و مادهٔ زیادتی نساد مرهته میگردید لهذا اواخر ذی قعده نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد بهمرکابي ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نمود و ازآنجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود باز متواتر نامهای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و خونریزی مسلمانان بمیان نیاید براي دفع شرکه تمسک اتمام حجت باشد بموصی الیه می نوشت اما از جاذبهٔ هوای ریاست صوبه‌داری دکن مفید نیفتاد و گاه اراده میذمود که خود را بایلغار شبگیر مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود که لشکر نقیح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طي مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود درآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج
فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر
ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برهمان ناله میان تعین
کردهای فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با
سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد
سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و ببست و سیوم محرم الحرام
اواخر شهریور ماه الهی نزدیک قصبهٔ شکر کهیرهٔ مضاف صوبهٔ
برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله روداد -
فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی
فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان
نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار
می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار
زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله
که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقی از بندیلهای
جنگ جوی ملازم سرکار همراه برقنداز خان میر آتش و عطایار خان
داروغهٔ احشام و توپخانهٔ جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج
ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و منور خان خویشگی و عزیز بیگ خان هارسی با توپخانهٔ شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت صوبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد عياث خان بهادر سالار فوج قول و جرنغار زینت افزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب برنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مرحوم خود را با جمعیت رسالهٔ او قریب هشصد نفر متعینهٔ برهان پور و اورنگ‌آباد که از مدت بوعده دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ بودند - سرداری و غمخواری آنها بعهدهٔ سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطنی ضمیمهٔ بخشیگری بروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهای شرر بار جلو ریز و حوایل دور انداز همراه ایشان تعین نمودند - و حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجی میان قول و یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جملهٔ شجاعان جانباز یکه تاز و سپاهی صف در انداز بود ضمیمهٔ این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که دو سه قرابت در پیه با سپه سالار داشتند و اعتماد کلی بر جان فشانی و کار طلبی هردو جوان بود بفاصلهٔ دو جریب نزدیک قول جا دادند - و در یالتمش هوشدار خان را که بخطاب

ازبی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و معتقد خان نبیرهٔ شیخ میر خوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطانی دارا شکوه ترددو و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه گور و سلیم خان افغان که از جماعه داران عمدهٔ پیش قرار و بخدمت نیابت قرول دیگی مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه حمید الله خان و اعتقاد خان دیوان و رستم بیگ خان و نعمت نظر خان بخشی سرکار نامور جنگ و همت یار خان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکی خاص و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابي فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمانی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد
با جمعیت شایسته رسیده خود را از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز
پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
نظام دکنی بشجاعت مشهور هراول قرارداده در عقب او محمد بیگ خان
خالوی خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
عبد الغنی خان میانه که از سالها در کرناتک بیجاپور بشجاعت
مشهور بود با افغانان تومن تار عمدا جنگ دیده با دو هزار سوار
اعیان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
از بنکاپور باتفاق علی خان نامی که مدار المهام و متبنای دلیر خان
گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
با جمعیت زیادہ از سوار و پیادهٔ کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند رفیق ساخته نزدیک قول
جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی
و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کار زار
گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
نظام الملک بهادر نقش جنگ در سبقت نیز جلونی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید
تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت در سه گروه بدگاه او بود سوار شده
باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح
نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رسانید و قبل از دو پهر
معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف پهلوانان شعله خو
و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای
توپهای زهره گداز که دران دشت پر وحشت بلچپد زدن و آمدن
برخود لرزید چه نویسم از تیر و خوردی که میان کارزار بظهور آمد و
آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و
جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قدیم سمی چهل
فیل سواره صف ترد و تفنگ گردیده حال اعمال آفرین سپرده باشند
مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رخصت دارم
باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک
دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عوض الدوله
عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و [illegible] خالدین
سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الملک محمد
سعید خان و طالب محی الدین خان باشند و محمد غضنفر خان ترددی
که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از
نمک‌خواران مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر
و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت
قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج
فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود
روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل
همشدن شمشیر میبودند ترددی که از مقرب خان بظهور آمده از احاطهٔ
بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده
بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر نظم جنگ کشته
گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از
پا در آمد - و از حملهای فوج دکنیان پای استقامت بعضی
دلباختگان از جا لغزید و از صدمات پیاپی فوج خصم قریب سیزده
چهارده فیل باتھور و نشان و غیره از میان فوج نظم جنگ برگشتند
حتی بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که
از مشاهدهٔ برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین
ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب نظم جنگ
گشته بپای اعتراض آمده و مبتلا بعارضهٔ بیماری گردیده بجای
فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادری و همراهان دیگر عقب
بهیر مانده بود از مشاهدهٔ بی استقلالی مردم بهیر مانع و سد راه آنها
گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان
و مسعود خان که با بیشتری از نیل سواران با نام و نشان از پا
در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و
حامد الله خان با جمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان
سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمهای پیاپی از بالای فیل افتاده بود
و مبارز خان که کرتهٔ پرخون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلبانی
می نمود از رسیدن زخمهای کاری کار او نیز ساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر
که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از
سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسب آن قدر از صدمهٔ
گولها بالای هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطانی دیده
نشده - و از فوج فتح جنگ سوای رعایت خان که عمدهٔ فتح جنگ
در خانهٔ او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود بعد نورد سفر آخرت
گردید و سلیمان خان خویشگی بکار آمد و سید غضنفر خان از
رسیدن زخمهای کاری بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر
مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبی نرسید - نظام الملک
بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج
زخمیهای که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر
مبارز خان که احوال آنها بزبان مکرر داده و دلاور خان همزلف
مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو
زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای
کاری رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و سرب بیگ
خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود
بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت و دیگر از عمدهای سرداران
افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای
مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان
دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر
ارشد عبد النبی خان که فی الحقیقت تمام صوبهٔ بیجاپور از مدت مدید
در تصرف آنهاست از جملهٔ نیل سواران نامی مقتول زیاده ا

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر نصرالله و غیره میان سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زدم ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثال حکیم عزت طالب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان دمرنگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار محالهاي بندر و غیره اگرچه برای بیشتری از مردم اعیان غداو دو او همه لازمهٔ غمخواری از سرکار دکن جنگ میرسانید اما جمعی کثیر را اهتدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بهادر مرد معتبر و فیض رسان بود بدلدار داری و تدارک مینمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و نفشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود برای مستور ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار حیدرآباد که بی دربی رسید ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قدیم بطریق نیابت پسر مبارز خان مندل خان نام خواجه سرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر آباد داشت قلعه را بساخت هزارها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن
خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی
حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین
عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه
احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود
و همه وابستہ های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعداری
بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادہ فساد و شورش گردیده
تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران
اطراف نوشته فرستاد جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و
زمینداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
بسعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
آنها را برای انگیختن مزید مادہ فساد از قلعه برآورده مرخص
ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش
برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و
مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات
مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
کاظم علی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب
بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید
اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثی که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای حیرحاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعي پرداخت درهمین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام‌الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرده و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري فتح میکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ کلي که گاهی از ابتدای تسخیر ملک درعهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل بر نگارد از سررشتهٔ اختصار دور مي‌افتد ــ چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف فدویت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز هوای آینده سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت و ... نافرماني بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهي

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و
غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق
از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب
ظاهر مبارزخان چوتهه موافق قرار داد سادات نمیداد و در تنبیه
و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان
غنیم قابو مییافتند زیاده از چوتهه و هرچه میخواستند میگرفتند
و اکثر راه ها مخوف بود •

الحال بذکر احمدآباد می پردازد — اگرچه از سوانحیکه دران
صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع
واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر
مطلع گردید مجملی ازان مي نگارد که در هر زمینیکه از اعمال و
کردار بنده هاي عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا
یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران
معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر
و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و
ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از
جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربی معمورهبود بکمال
آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه
متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت
خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی نصیب بود که کم از
ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بیست ماه و بیست
و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ سود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوي مامون و از وفور ارزاني غله و فواکه محظوظ زندگاني مي‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال اثر گراني و ويراني آن صوبه و تسلط يافتن غنيم و رو دادن ظلمهاي عظيم مي‌افزود و بازيافت نمودن تخفيف دامي که قريب سي چهل لک روپيه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود رويه کم آزاري که داشت دامهاي تخفيف را باز يافت و ضبط نموده مبلغ ديگر نيز بر محصول اصل پرگنات آن صوبه افزود و آفت گراني و ظلم حکام علاوه آن گرديد و کار حاصل آن صوبه بجائي رسيد که درين ايام آفت کمي محصول هيچ صوبه بآن نمي‌رسد - و از ويراني وگراني و فتور غنيم که دران ملک روز افزون است چه نويسد در ايامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود برسر سوختن هولي برد خانه در کوچهٔ مشترک که ميان هنود و مسلمين واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگرديدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و بر سر مسلمانان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقول ذبح نمودند و فساد فريقين چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب رعايت داؤد خان که هميشه در طرفداري کفره ميکوشيد چندين محله و رسته بازار و مال وافر سوخته گرديد بلکه کار بسوختن در قاضي کشيد و تا دو سه روز چندين لکه روپيه را اقمشه و کتاب خانهٔ متعلقان بتاراج رفت و چند نفر گروه گروه هردو طرف براي استغاثه

روانہ حضور شدند و رفتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز
محضری که داؤد خان در تعدي مسلمانان نموده داده بود
جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر زنده بودند
مقید ساختن چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که
حیدر قلي خان در اواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داري
احمدآباد منصوب گردید انچه از ظلم و تعدي او در ضبط نمودن
جاگیر منصبداران و جنگ و مجادلی که با حیدر علي خان بازي
نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق
برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت
محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته . بعد ازان
که صوبه داري احمد آباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت
و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم
قلي خان که از پیش آوردهاي حیدر قلي خان بودند در احمدآباد
و رستم علي خان برادر سوم شجاعت علي خان را در بندر سورت
به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این
صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمده
کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار
احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل
گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری
خود را کم از رستم داستان نمي دانستند و سر نوشت هرسه برادر
بزرگ تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود اراده یک پسر در صوبه
داري ابراهیم خان در جنگ گولي هاي محمد شربت شهادت

چهید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جمونیر بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها درتجویز اضافه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومي را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و هر سه برادر همیشه نوج کشي و جنگ و فساد درمیان بود و عمال چوتهه نمیدادند و صفدر خان بابي سوختهٔ سختی حیدرقلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و صاحب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر رسانده و پای قتال و جدال از هردو طرف بمیان آمد وشجاعت‌خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید مقدرخان بانی که نزاع تهٔ دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بالهه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چندین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطالب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل تدقوای ان میگردد ابرا با هه دهری میتامند بمعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بالهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بالهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و چیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان ورهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار بربن مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند ٭ مصرع ٭

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها ٭

بصر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعدار که میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده در حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جائي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردیده

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سواران و محصلان حامد خان بهادر بهجوم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولی با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت را اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حامل کرده روانه شد بعده که بدرخانهٔ دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی محابه اندرون درآید چوبداران و جمعی دیگر که در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق وا نموده با دو سه نفر برود ابراهیم علی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همانجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم علی خان باجمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گولی و سنگ و کلوخ اطراف که دار رسید کشته گردید و سر او را بریده برلاش او جدا جدا بر سر دروازها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل ورگ و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجاذبهٔ رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی تا سردار عمده که با ده یازده هزار سوار برای
تقاضای چوتهه نواح مندر از مدت یکسال هنگامه نموده و تاخت
و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله
بمیان آمده بود و دخل واقعی نمی‌یافت، در اثنا بتقاضای وقت
رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از
صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را
از دست نداده امید انکه مهره ها نقش طرف مغلوب را بطالع
خود میداده و در هرصورت برای او نقش دو شش بود با فوج
خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکات لغو رستم
علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آراسته و فوج تا
سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان
پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک
دریای مهی مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین
کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان
افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد
خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشیده و
رستم علی خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه
خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود نه بقول
مشهور پیلوجی را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علی خان در دل او
بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

جنگ از مرو نواخته یا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج بیلوجي برسر بهادر رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردي که از هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز مرهته فوج هردو طرف دست بغارت زدند بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند. وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ بروده با اطراف آن و نواح دریای مهی چه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داري احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران اشتغال بدون آنکه در برداشتن تعدي مقهوران چشم پوشي و اغماض بکار برد به پیکار و تنبیه آنها که نزدیک بصي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخته و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمده

دست خوش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کاسبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو براه گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدی برساکنان و بیوپاریان و صرافان دامی گذشت چون مبلغ کلی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروری نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخي بیش آمدند آخر بنای تعلی و هنگام فساد سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعداران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بدرنگر که قصبهٔ معموره پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد مینمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معمورهای هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داری به قوزنو سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل نداده میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چندان فرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب بادشاه گردید و تامدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي از طرف میر حاصلي و وفور فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اغذیهٔ

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای سلاطین هفت اقلیم آن روبخش هندوستان بود بمرتبهٔ ویران گشته که تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر از فضل الهي بفریاد مظلومان برسد و سایهٔ توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملک افگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد •

باز بذکر بندوبست آصفجاه که در صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدر آباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بود مثل زمیندار بد اصل واگنگیرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی بر لشکر حضرت خلدمکان در ایام محاصرهٔ گذشته بر محل باحاطهٔ بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جر و پرگنات کوال و سرکار ایلکنتل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران و متمردی کوه نشینان عمل واقعي نبود در اندک مدت بتسخیر و تصرف بهادران اسلام درآمده و خس و خاشاک کفر و ظلم اکثر جا ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راه ها از فتور و فساد رهزنان و تاخت و تاراج مرهته و زمینداران مفسد تردد مسافرین و مترددین متعذر بود راه ها بامن و امان جاری گردید و بدعت چوتهه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم میگرفت و سوای آن في صد ده روپیه بنام سردیسمکهي از زمینداران و رعایا بتحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت هر هفته و ماه تغیر و تبدیل میدادند فرمایشهای زیاد از حوصله

رعایا مینمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران حضور میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست بادشاه بدهند و ۲۴ روپیه سر صد بابت سردیسمکهی که از رعایا میگرفتند معاف نموده بجای آن دستدارن چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداری که از آنها بدین ادرت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان صدر میرسید از میان برداشته شد •

ذکر شمهٔ از سوانح حضور بغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت مطلق خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دو سه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نموده حق سبحانه و تعالی شاهزاده فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خسرخانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی در طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه آتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر قلي خان تا برآمدن از میان آن شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهانرا پدرود نمود •

از واقعهٔ صوبهٔ اجمیر بعرض رسید که تولکر سنگه پسر راجه
اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهر جان ستان
پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود
باوجود صغر سن و خواهرزادهٔ پسر بدهه سنگه طرفدار بوندی که او نیز
از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هردو داشت
بکشتن هردو امر نمود - جعفر خان عرف محمد هادی که چندگاه
خطاب مرشد قلی خان نیز داشت از ابتدای نشو و نما از همگنانهای
امانت خان خوافی گفته میشد بصفت امانت و تدین که از بهترین
صفات انسانی و کلید سرسبد سرخروئی و نجات دوجهانی است
باقسام خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت
در کار آمد که نشان عاقبت بخیری ارباب فطرت است حق سبحانه و
تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داری ملک پرنعمت
زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی
زندگانی نموده ودیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه
بادشاه رسید بر واقعهٔ او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش
او را بعد عطای افاده و خلعت ماتمی و عنایات لازمه صوبه داری
بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داری مالوه به تغیر دیا بهادر
به محمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند -
حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین
در محاصرهٔ افغان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید
بسبب غلبهٔ افغانان و گرانی غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید
از شامت اعمال خود ره نورد بادیهٔ عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن می پردازد - شاهزاده طهماسپ پسر سلطان
حسینی که در ایام محاصره از زیر دندان قلعه باچند نفر معدود قابو
یافته بامدد آوردن کمک خود را بکوهستانی که وطن جد مادری
او بود رسانده هرچند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتگاری که
از سلطان حسین درایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد
کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش
جنگ و جدل بمیدان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و
بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند برآوردند اما خود متصرف شده
زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبهٔ ایران گردیدند چون از جمله
مزاجات ایران بر سه چهار صوبه افاغنه و رومی دست تطاول نزده
و جمله دو شهر حاکم نشان علاقه خراسانی که هرات و مشهد مقدس
باشد هر چند اصل مادهٔ فساد ابدالی از پای تخت هرات برخاسته
بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان
مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود
خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلی خان حاکم آنجا
دست ندامت [illegible] محمود خان وفات یافت اشرف نام که
باختلاف قول خواهرزاده او میشد بجای محمود خان در صفاهان
جلوس نموده او نیز مکرر بر سر مشهد فوج کشی نموده مانده صرفه
نگردید تا آنکه اشرف خود با سی و پنج هزار سوار جرار و دوازده
هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته
بودند خود را بمشهد مقدس رسانده محاصره پرداخت درین ضمن
شاهزاده طهماسپ بعد سرگردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین صدمات ایلی و ادبار روزکار و بقول مشهور تا تهتهٔ صوبهٔ هندوستان نیز رسیده مهربانیها از محمد شاه بادشاه بدیدهٔ مراجعت نمود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از قومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرا نشینان مبارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزادهٔ طهماسپ رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از انها معرکهٔ کارزار دیده و مبارز پیشهٔ گرجستانی بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای ان از محصول پرگنات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان راویان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از احاطهٔ حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علي رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدي آخر الزمان خواهند نمود سواي از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی انچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هرسال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم فتنه‌ها زرزیکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می‌آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بدارا ج انعامان درآمد و خود هم کشته گردید - دریناولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماسپ از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام با قبضهٔ کمان زمردین فام و زرهٔ مبارک که ملجای برامد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ آن زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده برفوج شاه طهماس زده بود کشته گردید و
نعش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لشهای چند هزار افغان
بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی
بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای
مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت
بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشي زیاده فوجها جا بجا
برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال
سریرآراي ملک موروثي گردید ٭

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملي از سوانح عهد
محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط
بقاي حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر
تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت ٭

تمام شد
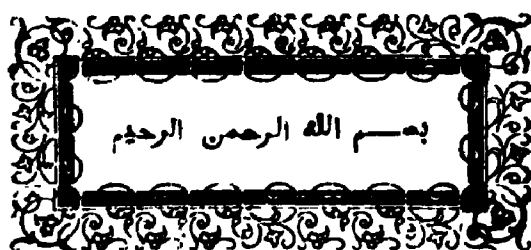
فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است مدد آن صفحه مکرر نوشته نشد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را بامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیره •

• والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع والمآب •

• حرف الف - مردمان •

---

* مواضع وغیرہ *

*** حرف باء ـ مردمان ***

● مواضع وغیرہ ●

* حرف پے - مردمان *

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف تاء - مردمان *

---

* مواضع وغيره *

---

* حرف تے - موضع *

---

* حرف ثاء - مردمان *

---

* حرف جیم - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

حرف چ - مردمان

* مواضع وغیرہ *

* حرف حاء - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف خاء — مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

* مواضع وغیرہ *

* حرف ڈ - مواضع وغیرہ *

* حرف ذال - مردمان *

* حرف راء - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف سین - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* مواضع و غیرہ *

---

* حرف صاد - مردمان *

* مواضع وغیرہ *

* حرف ضاد – مردمان *

* حرف طاء – مردمان *

* مواضع وغیرہ *

* حرف ظاء – مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف عین - مردمان *

* مواضع و غیرہ *

* حرف غین – مردمان *

---

* مواضع و غیرہ *

---

* حرف قاف - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف کاف - مردمان *

(شغف غذین)

حرف گاف - مردمان

مواضع وغیره

* حرف لام - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف میم – مردمان *

---

* مواضع وغیرة *

---

* حرف نون - مردمان *

* مواضع وغیرہ *

* حرف واو - مردمان *

* حرف هاء - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

٭ حرف یاء - مردمان ٭

---

* مواضع وغیرہ *

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در دومین
حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان نظام الملکي واقع شده‌اند
بترتیب حروف هجاء .

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۹ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۲ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۴ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۶ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

---

* مواضع وغیرہ *

● حرف باء - مردمان ●

* مواضع وغیره *

---

* حرف بے - مردمان *

*** مواضع و غیرہ ***

• حرف تاء - مردمان •

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف چ - مردمان *

---

* مواضع وغیرۂ *

* حرف حا - مردمان *

• مواضع وغیره •

• حرف خاء - مردمان •

● مواضع وغیرہ ●

---

* حرف دال – مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف ڈ - مردمان ٥

• مواضع وغیرہ •

• حرف زاء - مردمان •

● حرف صین۔ صردمان ●

• مواضع وغیرہ •

● حرف شین مردمان ●

---

* مواضع وغیرہ *

● حروف صاد ـ مردمان ●

*** حرف ضاد - مردمان ***

*** حرف طاء - مردمان ***

• حرف ظاء - مردمان •

• مواضع وغیرہ •

• حرف عین - مردمان •

---

* مواضع و غیرہ *

---

* حرف غین ـ مردمان *

• مواضع وغيرة •

• حرف فاء - مردمان •

* مواضع وغیرہ *

* حرف قاف - مرمان *

• مواضع وغیره •

• حرف کاف – مردمان •

---

* مواضع و غيره *

● حرف گاف - مردمان ●

---

* مواضع و غیرہ *

* حرف لام - مردمان *

* مواضع و غیره *

• حرف میم - مردمان •

---

* مواضع وغیرہ *

• حرف نون - مردمان •

---

* مواضع وغیرہ *

مواضع وغیرہ

• حرف یاء – مردمان •

• مواضع وغیره •

بالتمام رسید